

دردها و رنج های وطن

مشتمل از: چند مناجاتیه و اشعار مختلف میهنی



در رنج های تو میهن، نتوان کرد حساب
که تواند پشمارد، قطرات باران را
افز: پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اهداء به شهداء مظلوم افغانستان عزيز
والدين مرحوم

دردها و رنج‌های وطن

مشتمل از: چند مناجاتیه و اشعار مختلف میهنی

در درونج‌های تومین، نتوان کرد حساب
که تواند بشمارد، قطرات باران را

اثر: پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

شناسنامه کتاب

نام کتاب.....	دردها و رنج‌ها وطن
مؤلف	پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
تیراژ	۳۰ نسخه
نوبت چاپ	اول
محل چاپ	چاپخانه دنیا، سدنی، آسترالیا
تاریخ چاپ	اکتوبر ۱۷۲۰
حق چاپ برای ناشر محفوظ است	

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۳	خلاصه‌اتو بیوگرافی
۱۶	اشعار مناجاتیه
۱۶	بزرگوار خدایا
۱۸	بندهء بیچاره
۲۱	بندهء حقیر
۲۲	غريق معصيت
۲۴	ماه صیام
۲۶	درد بی درمان
۲۸	مرگ در غربت
۲۹	صوم وسجده
۳۰	بندهء عاجز
۳۱	درد ورنج های وطن
۳۳	دردها ورنج های وطن
۴۸	مخمسات
۴۸	یوسف گم گشته
۵۳	غزالان رمیده
۵۵	قصاید
۵۵	مادر افغان
۵۷	چور دوران
۶۱	عارف شیراز
۶۳	طبیب درد مندان
۶۵	چاکر شیطان

۶۸	جانیان مسند نشین
۷۰	لوگرم ای مادرم
۸۳	زبان حال برهان الدین به سیاف
۸۶	جمع یزیدان
۸۸	اشعار میهنی
۸۸	مادر وطن
۹۱	بهاریه
۹۳	خوف از عقبی
۹۶	دختر افغانی
۹۷	کابل ویران
.۹۹	درد هجران
۱۰۱	اشک پیتیم
۱۰۲	مدفن آبائی
۱۰۳	برف و باران وطن
۱۰۴	آهوى رم کرده
۱۰۵	بالاحصار
۱۰۶	دوری میهن
۱۰۷	آرام تن
۱۰۹	سرمهء چشم
۱۱۱	کشور زیبا
۱۱۲	جفای روزگار
۱۱۳	آزادی افغانستان
۱۱۴	شب یلدا
۱۱۶	طلب فرج
۱۱۸	راه ثواب
۱۱۹	نالهء شیگیر

۱۲۰	مُلک شیران
۱۲۲	عقاب شکسته پر
۱۲۵	سروران
۱۲۷	مادر زیبای من
۱۲۸	دل پرخون
۱۲۹	دل آسیا
۱۳۰	غم جانان
۱۳۱	سوز فراق
۱۳۲	سوختم سوختم
۱۳۳	ای خاک
۱۳۴	آزادی
۱۳۵	اوپساع وطن
۱۳۷	بارنج و محن
۱۳۸	ششم جدی
۱۳۹	قاضی شریح بلخ
۱۴۲	"بوش" جانی
۱۴۳	روز شمار
۱۴۴	فرید ببل
۱۴۵	خاننان و ظالمان
۱۴۶	دور از خانه
۱۴۷	چپاولگر
۱۴۸	خاک وطن
۱۴۹	قلب آسیا
۱۵۰	خصم وطن
۱۵۲	عروس دریا
۱۵۵	آتش افروخت

۱۵۵	جواب کرزی به یک شاعر
۱۵۶	میهن زخمی
۱۵۷	بهترین گل های هستی
۱۵۸	شکوهه بلبلان
۱۶۰	موش و گربه
۱۶۲	رئیس میهن ما
۱۶۳	حامی اشرار
۱۶۵	شب شوم
۱۶۶	غیرت کرزی
۱۶۸	بدخشنان مایه عترت
۱۷۱	تقلب پیشگان
۱۷۳	وجودان مرده ها
۱۷۴	ریاست از راه تقلب
۱۷۶	بدتر از بدتر
۱۷۷	مرد و نامرد
۱۷۸	صحابه "ع و غ"
۱۸۰	بهار آمد
۱۸۲	ضرورت عاجل
۱۸۳	زوزه های شیطانی
۱۸۷	به رسم دین هندو
۱۸۹	زبان حال فرخنده شهید با پدر داغدارش
۱۹۱	خجالت پروف ها
۱۹۲	موس ترسو
۱۹۳	رئیس عاقل
۱۹۵	یادش بخیر
۱۹۷	خالقا

۲۰۲	آزادی زنان
۲۰۴	حیا بیگانگان
۲۰۵	ثبت تاریخ
۲۰۶	وطن فروش
۲۰۷	چاکر خوب
۲۰۸	دونوکر
۲۰۹	کرزی قاتل
۲۱۱	فرخنده شهید
۲۱۲	خلق و پرچم
۲۱۳	نه کل ماند نه کدو، لعنت به سر هرسه رثای کرزی بر مرگ نا به هنگام ملا اختر محمد منصور
۲۱۴	برادر جانی اش
۲۱۵	اعداء وطن
۲۱۷	آه و واویلا
۲۱۸	تا به کی؟
۲۱۹	تا چه وقت؟
۲۲۱	چه استقلال؟
۲۲۳	قاتل اصلی
۲۲۴	فراق دوری مادر
۲۲۵	پشت به کعبه
۲۲۷	قاتل صدھا هزار
۲۲۸	سایهء سر
۲۳۰	جانیان کندز
۲۳۱	طبع گرگ ها
۲۳۳	حضرتان
۲۳۴	به نام منتقم جباران

۲۳۶	دزدان حرفوی
۲۳۹	نامرد نا بکار
۲۴۰	هشتم مارچ
۲۴۱	کرزی واشرف غنی
۲۴۳	کرزی با برادرن ناراضی اش
۲۴۷	الا ای هموطن
۲۵۰	هر روز انتحار، هر روز انفجار
۲۵۳	بی عقل کل
۲۵۴	خائن ملی
۲۵۶	چرا این جانیان زنده باشند؟
۲۵۹	شرم لوگر
۲۶۱	قتل قتال
۲۶۳	حُقه بازان
۲۶۵	هشتاد سالگی
	تألیات پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
	پشتی عقبی کتاب

بسمه تعالی

پیشگفتار

بنام خداوند لوح و قلم

حقیقت نگار وجود از عدم

خداوند منان ونهایت مهربان و خالق جهان وجهانیانرا سپاس بیحد و
شکرانهء بی پایان که این بندۀ حقیر و بیچارهء خودرا توان آن بخشید
که در عالم غریب و دوری از میهن زیبا و آبائی خود، همیشه در فکر وطن
و هموطنان مظلوم و تحت ستم بیگانگان و غلامان دون صفت و حلقه به
گوش و وطنفروش آنها بوده و هستم.

درک این دوری و هجران وطن الهم بخش آن شد که بعد از سن شصت
ودوسالگی به سرودن اشعار مختلف، منجمله مناجاتیه ها، مراثی و مذهبی،
میهنه، غزل، مخمسات، قصاید، رباعیات و قطعات، فردیات یا تک بیت ها
موفق گردیدم.

اشعار میهنه ام که در جریان تقریباً هیجده سال سروده شده و بصورت
پراگکده در مجموعه های مختلف شعری ام، در وبسایتهاي مختلف افغانی
ما در اروپا، آسترالیا و جاهای دیگر، در مجلات، اخبارها، هفته نامه ها و در
"گوگل" به نشر رسیده است.

در این اوخر از اثر تشویق دوستان میهن دوستم تصمیم گرفتم تا اشعار
میهنه خودرا آنچه در دست دارم بصورت یک مجموعه تحت عنوان

"دردها و رنجهای وطن" خدمت علاقمندان ارائه دارم.
همان بود که این اشعار را جمع آوری و حتی الامکان ترتیب و تنظیم
نموده و دارم برای وطندوست های خود تقدیم میدارم.
باید خاطرنشان سازم، اشعار یکه در طول هیجده سال در شرایط وجاهای
مختلف سروده شده، دارای کاستی های مختلف از نگاه تایپ ناهمگون،
اشتباهات املائی، انشائی، تایپی، شعری وغیره بوده که امید است بدیده
اغراض نگریسته و در اصلاح آن برای چاپ های بعدی بنده را مطلع
نموده ممنون سازند. منتظر همکاریهای تان.

با توفیقات الهی

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۷، ۱۰، ۴، سدنی، آسترالیا

تذکر:

- الف- در بعضی جاها برای توضیحات لازمه بر علاوه اشعار، قدری
معلومات نثری نیز آورده شده است.
- ب- همچنان برای استفاده بیشتر از صفحات کتاب، در جاهای خالی بدون
از شامل کردن در فهرست، رباعیات یا دوبیتی های چند ویاتک بیت ها
آورده شده است.

بسمه تعلى

خلاصه اتوبیوگرافی

بنام آنکه قلم را آفرید

اینجانب پوهنوال داکتر اسدالله حیدری ولدمرحوم حاجی محمد حیدرخان،
قوم الکوزی، سکونت آبائی، آبازک ولایت لوگر. بتاریخ دوم عقرب سال
۱۳۱۶ هجری شمسی، مطابق ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۷ عیسوی، در شهر زیبای کابل
چشم بجهان گشودم.

قبل از رسیدن به سن بلوغ، تلاوت قرآن کریم را با تجوید آموخته بودم.
تحصیلات مکتب را الی صنف نهم در لیسه عالی نجات و تا صنف
دوازدهم در مکتب تخنیک ثانوی بپایان رسانیدم.

در مکتب نجات از شاگردان ممتاز بوده و همچنان هرسه سال تحصیل در
مکتب تخنیک ثانوی را بالحراب درجه افتخاری (هانر) سپری نمودم که
در نتیجه بدون گذشتن امتحان کانکور آنزمان، شامل فاکولته انژنیری
پوهنتون کابل گردیدم.

در سال ۱۳۴۱ از فاکولته انژنیری مذکور اول نمره فارغ و بلا وقفه بصفت
نامزد پوهیالی، در کا در علمی همان فاکولته مقرر گردیدم.

بعد از دوسال خدمت و تدریس، از طرف مقامات پوهنتون، برای تحصیلات
عالی تربه اتحاد جماهیر شوروی سابقه اعزام گردیدم. بعد از ختم موقانه
تحصیلات و اخذ درجه "دکترا" در رشته انژنیری ساختمانهای
کانکریتی تقویه شده (باسیخ های فولادی) از انسٹیتوت انژنیری ساختمانی
شهر لینن گراد آنوقت که از بهترین انسٹیتوت های انژنیری تمام اتحاد
شوری بود، در ماه حوت ۱۳۴۹، اوائل سال ۱۹۷۱ بوطن عزیز بازگشت

نموده و تا ترک اجباری وطن عزیزم، مدت پانزده سال را در انسستیوت پولی تختیک کابل و فاکولته انجینیری پوهنتون ننگرهار تدریس نمودم. بعداز کو دتای ننگین ۷ ثورو علی الخصوص بعداز اشغال میهن زیبای ما توسط اشغالگران ملحد روسی، آن دشمنان دین و کشور ما، مجبور به ترک خاک آبائی خود گردیده و بتاریخ دهم اسد ۱۳۶۴ (اگست ۱۹۸۵) با فامیلم از کا بل برآمده و از راه لوگرو تره منگل با قبول سه شبانه روز، سفر بسیار پر خطر داخل خاک غربت سرای پاکستان گردیدیم.

مدت یک سال رادر اسلام آباد گذرانیده و بتاریخ ۱۶ جولای ۱۹۸۶ بصفت پناهنده وارد شهر سدنی، در آسترالیا گردیدیم.

با کمال افتخار، چون در وطن عزیز حلقه غلامی روسها و نوکران وطن فروش آنهار ادرگوش نداشته و دانماً در تضاد با آنها بودم، ترفیعات علمی ام بطور بسیار ظالمانه رد می شد.

بلاخره با مشکلات و مجادله های نهایت زیاد توانستم در ثور ۱۳۵۹ ترفیع علمی پوهنوازی خود را بعد از سه سال از وقت لازمه آن حاصل نمایم. اگر وطن فروش های خلقی و پرچمی حق بندۀ راظالمانه تلف نمی کردند، میبایست در سال ۱۳۵۶ به رتبه علمی پوهنوازی و یک سال بعد از آن به رتبه علمی پوهاندی ارتقایمی کردم. آثار علمی نشر شده ام برای این ترفیعات بالغ بر دو چند حد لازمه آن بود.

در ثور ۱۳۶۳ به رتبه دوم دولتی ارتقایمودم. هیچگاه غیر ازوظیفه مقدس استادی در کدام بست اداری کار نکرده ام.

با رسیدنم در پاکستان و در آسترالیا، تدریس تجوید قرآن پاک را برای هموطنان مهاجر خود اعم از خانم ها و آقایان، اطفال و بزرگسالان از طریق رادیو و در مساجد شروع نمودم.

در اپریل ۱۹۹۴ خداوند مثان توفیق آنرا اداد که در زمره مؤسسین انجمن فرهنگی المهدی (عج) در سدنی باشم. مدت ده سال متواتر را بصفت رئیس انجمن در خدمت مردم خود بودم.

در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۹ ازلطف بی پایان الهی در زمره کسانی بودم که مسجد بزرگ وزبیای مرکز اسلامی المهدی(عج) را در حضور صدها مسلمان اعم از مردان و زنان و نماینده های دولت آسترالیا رسماً افتتاح نمودیم.

در سال ۱۹۹۶ بار اول و در سال ۲۰۰۵ بار دوم، زیارت کعبه مکرمه، مدینه منوره و سایر عتبات عالیات در ایران، عراق و سوریه نصبیم شد.

در اسد سال ۱۳۴۲ هجری شمسی با دختر مامایم، مرحوم عبدالله خان وکیل مرادخانی در کابل ازدواج نمودم. با عنایات خداوندی از ثمره این ازدواج سه دختر و سه پسردارم که همه آنها تحصیلات عالی داشته و ازدواج نموده اند. الحمد لله از آنها نه پسر و نه دختر نواسه دارم.

قابل تذکر است که بنده بعد از صنف نهم لیسه عالی نجات، در تمام دوران تحصیلاتم الى گرفتن درجه "دکترا"، حتی برای یک ساعت هم که شده باشد، در ادبیات و شعر و شاعری درسی نخوانده ام و تمام تحصیلات و تدریس تاترک اجباری وطن عزیزم در رشته انجینیری ساختمانی بوده است.

بعد از سن شصت و دو سالگی ازلطف بی پایان الهی و با درک هجران و دوری وطن عزیزم، به سروden اشعاری چند آغاز نموده ام.

والسلام

به بوسه گاه پیا مبر، لبان پاک حسین

مناجاتیه

بزرگوار خدایا! به قاف قرآن
به میم نام محمد «ص» به یای یزدان
به عرش و فرش و به کرسی، هم بلوح و قلم
به باسمله تاسین ختم فرقان
به حای اول نام حسین و نام حسن
به فای فاطمه و عین شاه مردان
به عین عابد سجاد و بای باقر دین
به جیم جعفر صادق به رأ رحمانت
به کاف کاظم و رأ رضا خداوند!
به نوح و آدم و عیسی، همه رسولان
به میم و تای تقی و به عین و نون نقی
به عین عسکری و میم شاه دوران
به حق خون شهیدان کربلای حسین
که در ره تو نمودند، جان به قربان
به روی گشته کبود سکینه، از سیلی
به بازوan بغل بسته اسیران
به اهل بیت حسین، آنکه روز عاشورا
شدند سپند عدو، زآتش لعینان
به پا های پرازخون طفلکان حسین
زخارهای مُغیلان دشت و دامان
به خاک پاک رقیه که در خرابه شام

سپرد جان عزیزش، به حی سُبحانت
به دست های بریده، ز جعفر ثانی
به مجر سر زینب، زراه احسانت
به آه واشک یتیمان کشور افغان
به ابرهای بھاری، نزول بارانت
به سوز و در دل مردمان آن سامان
به رنج های فقیران و مستمندان
" به سیم سوزن مژگان و ریشه رگ دل"
که دوخت حضرت زهراء، قبای مهمنات
به راد مردمان، مُسلم ابن عقیل
به طفلگان وی و جورهای زندانت
به بوسه گاه پیامبر، لبان پاک حسین
که زدیزید پلیدش به چوب خَزانت
بخش حیدری را، از کرم خداوندا!
که است بنده بیچاره و پریشانت
روا بدارورا از کرم، تو چند حاجت
به آبروی حبیبت، به نور قرآن
به وقت دان جان، بر سرش رسان ازلطف
محمد و علی و فاطمه، امامانت
به ظلمت شب قبر، ای کریم بنده نواز
گشاور ادر رحمت، زباغ رضوانت
به روز حشر که باشد، براش روز حساب
به داد وی بر سان، یاغفور! غفرانت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰ اپریل ۲۰۰۰، سدنی

بندۀ بیچاره

خداوند! بحق روزه داران
به آه و ناله شسبز زنده داران
به زهراء(ع) دخت مظلوم پیامبر
چو پهلویش شکست، از ضربه در
به حق مرتضی، ساقی کوثر
که در محراب خوردش، ضربه برسر
به حق چهارده معصوم پاکت
به حق بندگان سینه چاکت
به حق آنهمه پیغمبران
به مهدی(ع) منجی آخر زمانست

به حق جمله پاکانت، خدایا!
به سی پاره زقرآن، خدایا!
به عباس، آن عالمدار دلور
شہید کربلا، از تیر و خنجر
به طفلان حسین، خشکیده لب ها
ز جور ظالمان، از کین اعداء
به روی خورده سیلی سکینه
ز بیداد و جفای اهل کینه
به سرو قامت اکبر، که مادر
فرستادش دهد، در راه حق سر
کندیاری پدر، آن شاخ شمشاد
بریزد خون خود، از تیغ بیداد
به اطفال یتیم ملک افغان
زنان بیوه بی آب و بی نان

به آن آه‌هی گم بزموده بره
به باران بهاری، قطره قطره
بکن افغانستان، آزادو شادان
یتیمانش نما، سرور و خنداش
محبانش نما، مغر و قنعمت
به خصمش کن توان دنیا، قیامت
خدا! کن قبول، درگه خویش
دعای بندۀ بیچاره خویش
بکن عفو گناهان، حیدری را
سزاوارش نما، این سروری را

شب ۲۳ ماه مبارک رمضان

۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

بندهء حقیر

چکنم د چار بلا شدم، زیلا گرم توره اکنی
که اگر کنی توره ای من، به یکی اشاره رها کنی
توئی خالق همهء جهان، توئی رازق همه انس و جان
توئی در همه جاولامکان، تو رهای من زبلان کنی
تو به کن همه هستی آوری، توبه لحظهء همه را بربی
تو شهنشهی به جهانیان، نظری گرم به گدا کنی
به چُزار در تو نباشد، که بر فته شکوه نماید م
زسر عطوفت ای کریم، همه درد من تود وا کنی
مگذا رمن تو به حال خود، برسان من به جمال خود
به یگانگی و به قدرت، نظری شود که به ما کنی
توئی پاو رهمه بی کسان، تو جزا دهی همه سرکشان
توئی مالک مه و کهکشان، اگرم به وصل، تو صلا کنی
توبه حیدری فقیر خود، تو به عاصی عبد حقیر خود
چه شود که از ره ملطف خویش، همه حاجتش توروا کنی

دکتر اسدالله حیدری
دهم جنوری ۲۰۰۷، سدنی

غريق معصيت

يا رب مرا به نفس خودم وارها مكن
اين بندءه حقير خود از خود جدا مكن
با آنکه من ذليل وغريقم به معصيت
فردای حشر زلطف وکرم روسیاه مكن
خود واقفي که چشم اميدم بسوی توست
نوميد من زرحمت ای کبریا مكن
هر روز توبه کردم و بشکستم از جفا
يا رب مرا به جرم وجفا يم جزا مكن
هر چند گناه خود نتوانم شمار کرد
محروم من زبخش و عفو، خالقا مكن
هستم ز دوستان محمدواهل بيت(ص)
دل رازمهر ساقی کوثر جلامكن

گفتی دعا کنید که اجابت کنم دعا
از من دریغ و عدهء خود، خالقا مکن
تا داده ئی توجان در این دهر بی بقا
محاج من به غیر خودت ای خدا مکن
دروقت مردنم، بر سان بر سرم علی (ع)
جان دادنم تو سخت به شهء کربلا مکن
برآ بروی آن همه خاصان در گه ات
افغانستان مان به پلیدان رها مکن
درآ خرت که روز حساب است ز حیدری
بر مصطفی معاصی وی بر ملا مکن

پوهنوال دا کتر اسدالله حیدری

۲۲ جنوری ۲۰۰۷، سدنی

یارب زره لطف و کرم، مارا بخش
غفارتمندی، به اسم اعظم، مارا بخش
ما عاصی و غافلیم و شرمنده زخویش
دریا ی کرم، به حبل مُحکم، مارا بخش

۵ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

ماه صیام

خدا یا زلطفت به ماه صیام

به خوبان شب در سجود و قیام

به حق محمد به خلق خوشش

به زهرای اطهربه آن گلرخش

به حق علی شاه دلدل سوار

به اولاده او به آن هفت و چار

به آن روزه داران شب زنده دار

پتیمان معصوم بی خواروبار

به آن طفلکان غریب وطن

که دائم باشند به رنج و محن

به آن عده مظلوم افغانستان

که نی کاردارند و نی آب و نان

به دادم برس چونکه هستم زحیر

شب تارمن را بگردان مُنیر

به پیری زخجلت درت آمدم

زبار گنه، خم کمر آمدم

زلطف و زشفقت مرانم خدا

تو عفو و گذشت نمایم عطا

منم بندەء عاصى و پرگناه

توبخشندە و مهربان پادشاه

ببخشم خدایا زلطف و کرم

کە جز درگەء تون باشد درم

بۇد "حیدری" را بە عفوٽ اميد

مگر دان ورا از درت ناميد

پوهنواڭ داكتىر اسدالله حيدرى

۱۱ اپريل ۲۰۰۹، سدنى

يا رحيم وي استار! عيوبم اُسترك

يا كريم وي أغفار! ذئوبم مشمر

من بندەء مىتمندەم، تو صمىدى

كارم بجز از خود، به دشمنم، مسېر

۳۰ مارچ ۲۰۰۰، سدنى

يا استار العيوب! اُسترك عيوبنا

يا غفار الذنوب! اغفر رذئوبنا

يا قاضى الحاجات! ازرە احسانت

با دانش قرآنەت، نور، قىلوبنا

٤ جنورى ٢٠٠٣، سدنى

استقبال از شعر حضرت مولانا با مطلع:

ای خدا این وصل راهجران مکن
سرخوشان عشق را نالان مکن

درد بی درمان

درد بی درمان بود، دوری وطن
ای خدا! این درد، بی درمان مکن
دوستداران وطن در غربتند
دشمنان میهند، شادان مکن
آهوان کشورم رم کرده اند
آنچه بر جاست، طعمه همگرگان مکن
از سر لطف و صفاتی بی نیاز
طفلکان بی پدر گریان مکن
سرزمین ما خرابه گشته است
ملک افغان را دگر، ویران مکن
کشورم اشغال دست ظالمان
تیغ ظالم را دگر بُران مکن
مردم بیچاره افغان زمین
جور بی حد دیده اند، نالان مکن
ملک مارا خرم و آباد دار
خلق مظلومش، سرگردان مکن
جمع و شمع ملت مارا لطف
در پناهت دارو بی سامان مکن
و آن دروغین دوستان میهند
روسیاه گردان، خوش و خندان مکن
میهند ما کاشیان خلق ماست
آشیان ویران و خلق حیران مکن
به مر آزادی کشور خالقا!
منجی اش آخر رسان پنهان مکن

"حیدری" را بخش ز لطفت ای کریم!
کیفرش زین کفته هاش، رحمان مکن

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۰، ۱۷، سدنی

هجران وطن

زهجرانت وطن، گشته دلم تنگ
شب و روزم به یادت، شدهم آهنگ
وصالت گرنگردد، قسمت من
برم این آرزو را، تالحدستنگ

۲۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

آشیان من

گردم فدائی نام تو، ای عز و شان من
ای میهن عزیز من، افغانستان من
مرغ شکسته بال و پرم، در جلای تو
حاکم بسر، اگر نشوی، آشیان من

۲۶ جو لای ۱۹۹۹، سدنی

مرگ در غربت

مرگ حق است کی توان از آن فرار
ای خدا! این مرگ، در هجران مکن
مردم بیچاره ام تخم سپند
دور هم دار، از کرم پاشان مکن
خانان میهنهم را ای کریم
حاکم ملت در آن سامان مکن
دوستداران وطن در غربت اند
مرگ شان در غربت و هجران مکن
جمع ما دارند، مریضان علیل
ده شفاء ازلطف و جمع ویران مکن
قلب های یمان، زغم افسرده است
چشم های دوستان، گریان مکن
تابه کی آواره ایم، دور از وطن
ای خدا! مارا دگر نالان مکن
ملت مارا بگردان متخد
دشمنان میهنهم شادان مکن
ملک ما اشغال دست کافران
تیغ کافر را، دگربازان مکن
کشور ما، پایمال ظالمان
میهنهن مارا، دگرویران مکن
بهر آزادی آن مینوی ما
منجی اش آخر رسان، پنهان مکن
گر بمیرد "حیدری" دور از وطن
از کرم خاکش، تودر هجران مکن
پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۱۷، ۰۴، ۲۰۱۰، سندنی

بسمه تعالى

صوم وسجده

خداوند! به ذکرت جان سپارم
به حال صوم وسجده، روح برآرم
در آن لحظه که صعب است جان سپردن
زلطفت سهل نمانی، حال زارم

.....
رسانی این تن بی روح من را
به آخر منزلش، در دهر دنیا
در آن وحشتکده رحمی به من کن
که باشد لطف تو، از آرزوها

.....
نکیر و منکر آیند بهر پرسان
زبانم جاری داری، هر چه آسان
چو پرسندم مرا از خالق من
به آسانی بگویم، حی رحمان

.....
در آن منزلگهء تاریک و تنها
که باشد جای بی حد و حشت افزا
مزار "حیدری"، بانور قرآن
نما! روشن، کریم هستی ویکتا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۶، ۲۲
مطابق ۱۶ ماه مبارک رمضان

منا جاتیه بندهء عاجز

شدم هفتادونه دردهر فانی
نگشتم مصدر خیر، درجوانی
جوانی وزمان تندرسنی
به غلت رفت و اینک ناتوانی
اگر لطف خدا یارم نگردد
چه سوداز حاصل این زندگانی
کریما! بندهء عاجز من من
بخشائی مرا از مهربانی
تور حمان و رحیمی، عفو تقصیر
نما بر من که هستم، زار و فانی*
الهی بر محمد، اهل بیت ش
به آسانی بری ام، زین جهانی
بدارد "حیدری" چشم امید ش
به سوی تو خدای جاودانی

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری
۲۴، ۱۰، ۲۰۱۶، مسدنی، استرالیا
سالگرد روز ولادتم

* زار- ضعیف، ناتوان، خوار و زبون، نا به سامان
فانی- نیست شونده
فرهنگ فارسی عمید

درد ورنج های وطن

درد ورنج های وطن، افزون شده
ای خدا! این درد بی درمان مکن
کرده اند افغانستان، عدوان خراب
کشورم زین بیشتر، ویران مکن
"ع وغ" این جانیان حرفوی
راهی نیران کن و شادان مکن
میهنم درزیر تیغ طالبان
تیغ طالب را دگر، بُران مکن
طالب وداعش با کرزی، غنی
جمع این میهن فروش، خندان مکن
جانی خونخواری دین، گلبین
صاحب قدرت به خاک مان، مکن
انتحاری هاست، بی رحم ای خدا
بی گناهان، صید این گرگان مکن
مردمان کشورم همچون سپند
خالقا! ازلطف دگرپاشان مکن
عاشقان میهنم آواره اند
مرگ این عشاق، در هجران مکن
ازره لطفت خداوند کریم
طفلکان بی پدر، گریان مکن
مردم ما ساله است، زیرستم
ظلم ظالم را، توبی پایان مکن

مُلک مارا خَرَّم و آباد دار
بی پناهانش، سرگردان مکن
"حیدری" این بنده دورازوطن
در پناهت داروبیش نالان مکن
پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۰۲، ۰۱، سدنی

مردم بیچاره

یا محمد(ص) یا علی، یا مُنجی آخر زمان!
ملک ما ویران شده، آواره ایم و بی مکان
مردم بیچاره ما، هر طرف خوار و ذلیل
تابکی باید کشید، ظلم و ستم از جانیان

۱۵ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

اسپندوار

ای خداوند کریم! افغانستان گشته خراب
مردم بیچاره اش، از کوکان و شیخ و شاب
گشته اند آواره ظلم و ستم، اسپندوار
بر حبیب درگه ات، کن خائن‌نش را عقاب

۳۱ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

بسمه تعالى

درد ها ورنج های وطن

درد ورنج های تومیهن، نتوان کرد حساب که تواند بشمارد، قدرات باران را

با کمال تأسف که وطن عزیز ما در چهار دهه اخیر هدف تجاوزات بیگانه ها و ظلم نوکران و طفروش آنها قرار گرفته است. هر روزی که میگذرد، وضع کشور محظوظ و هم میهنان مظلوم ما بدتر از روز قبل گردیده و هیچ دور نمای بهبودی تصور نمی شود.

بعد از کودتای منحوس ۲۶ سرطان ۵۲ که داود خان فرعون زمان با فریب و تزویر نوکران و جاسوسان شوروی سابقه، همین خلقی ها و پرچمی ها به اریکه قدرت جمهوری قلابی رسید، هسته جنایات بی حد و حصر و تباہی و ویرانی وطن زیبای ما افغانستان عزیز بنا نهاده شد. عدم درایت و شناخت داود خان از جاسوسان و اطرافیانش، باعث تباہی خودش و خرد و بزرگ فامیلش به شمول طفل شش ماهه خاندانش گردیده و عامل اساسی کودتای منحوس و بداخلتر ۷ ثور را تمام جنایات و بدیختی های کشور محظوظ ما تا مرور زگردید.

ای خدا! شدهفت ثورو دردبی درمان رسید
سرنوشت ملک ما برداشت بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد زان رسید
گشت قربانی دو میلیون مردوزن پیرو چوان
شد به ملیونها مهاجر، موسم هجران رسید

عالم وفاصل همه ترک وطن کردند از آنک
خرس قطبی از شمال بالشکر عدوان رسید
سربداد ند نغمه‌ءکوروکالی ڈیش
گور شد کوروکفن کالی، زمرمی نان رسید

از برکت!! کودتای منحوس هفت ثور ودر زمان قدرت داشتن دور روزهء
خلفی ها وپرچمی های ناخلاف ووطن فروش، خرس های قطبی بوطن
عزیز ما لشکرکشی نموده و فکر میکردند که افغانستان مارا مانند ممالک
اروپای شرقی به آسانی بلعیده و به آبهای گرم بحر هند دسترسی یابند.

از جنایت های خلق وپرچم این دونا خلاف
ملک ما ویران شد و آتش به خمن در گرفت
شد به ملیونها شهید از دست نوکرهای روس
سیل هجرت هر طرف، از میهن وکشور گرفت

در این زمان نامیمون بالغ بر شش میلیون افراد وطن ما بشمول دانشمندان
ونخبه های کشور اعم از مردان، زنان و اطفال، کسبه کاران، دهاقین و
علمای دینی مجبور به ترک خانه و کاشانهء آبائی خود گردیده و اسپندوار
در هر گوش و کنار این کره خاکی پراگنده و اواره شدند.

پس از کودتای هفت ثور که وطن فروشان خلقی وپرچمی، مطلق العنان در
وطن مأگر دیدند، از هیچ ظلم وستمی که از دست شان برمی آمد، در حق
مادر وطن و مردم مظلوم افغانستان دریغ نکردند. این ناخلاف حتی پیش
از کودتای بدفرجام هفت ثور، در زمان ریاست استبدادی داود خان که
پُست ها مهم حکومت داود خان از جمله وزارت داخله در دستشان بود،
مرتكب جنایات بیشمار وکشتن نخبه ها و اشخاص با نفوذ کشور مانند
محمد هاشم خان میوندوال، علی احمد خرم وزیر پلان و جنرال خان محمد
خان مرستیال، دکر جنرال عبدالرزاق خان، وده ها اشخاص با رسوخ
بشمول عارف ریگشاه با چند تاجر دیگر کشور ما شده بودند.

بر علاوه شش ملیون هموطن ما که اسپند وار در اقصی نقاط جهان
آواره شدند، بالغ بردو ملیون مردم بیگناه ما جام شهادت نوشیدند.
صدها هزار معمیوب، بی پناه، بیو و یتیم گردیدند.

هزاران هموطن عزیز ما که جگرگوشه های شان توسط دستگاههای
جهنمی اکسا، کام، خادو و اد گرفتار، شکنجه و اعدام شدند، بادرد که حتی تا
امروز نه اجساد عزیزان خود را دیده اند و نه محل دفن یا گور است جمعی
آنها را میدانند.

بالاخره از اثر آه مظلومان و انتقام دنیائی که خداوندان این بیگانه پرستان
جانی گرفت، نور محمد تره کی را شاگرد و فدارش از راه غیر معمول
نفسش را کشیده و به جهنم واصل کرد.

حفیظ الله امین! را برادران بزرگ شمالی اش طوری به درک واصل
کردند که تا امروز قبرش هم معلوم نمی باشد. بیرک که سنگ دوستی
بادران روسی خود را دائم به سینه میزد و معیار وطن دوستی و انقلابی
بودن را نظر به دوستی با شوروی تعیین میکرد، بالاخره روزی شد که
بادرانش اورا جواب داده حتی از خاک خود بیرون کردند تا در حیرتان
به مذلت و بدنامی مرد و راهی جهنم گردید.

جان من آخر بدیدی خون مظلومان چسان
دامن ناپاک ببرک را به ذلت در گرفت

دکتر نجیب رئیس عمومی خاد و بعداً رئیس جمهور که یکی از قاتلین
درجه یک مردم بیگناه وطن ما بود و بعد از فرار روس ها میخواست
چهره بدل نموده و خود را وطن دوست و مسلمان جلوه دهد، مگر آنقدر
دیر شده بود که مردم پوست وی را در چرمگری هم میشناختند، حیله
ونیرنگش مؤثر واقع نگردیده و بالاخره بسیار مفتضحانه به جزای
اعمال پلیدش رسید.

نا نجیب و کارمل را با تره کی و امین
بعد چار روزه جنایت، موسم پرسان رسید

مردم شریف، نجیب و مسلمان ماکه در آرزوی سرنگونی این خاندان ملی بودند و حکومت اسلامی مجاهدین افغانستان را مشتاقانه انتظار می کشیدند. بالاخره روس های مت加وز با سرافکنگی، خجالت بین المللی و تلفات بیحجانی و مالی، مجبور به ترک افغانستان عزیز ما گردیدند، اما:

داد توان تجاوز رابه میهن آنچنان

شوری شد تجزیه، عبرت جهان از سرگرفت

نوکران جانشین شان نیز پس از مدتی فرار رابرقرار ترجیح داده و اکثریت شان ترک وطن نموده به دامن امپریالیست های غربی که همیشه از آنها مذمت میکردند و هزاران هموطن عزیز مارا صرف به نام نوکران جهان غرب یا تحصیل کرده های غرب قتل عام نمودند، پناه برده و بیشتر مانه به زندگی ننگین خود ادامه میدهند. جوی کم کن زمردی و آنگه فارغیال بنشین. آنها که اصلاً در نهاد شان ذره عمردی و غیرت نداشتند، مگر بنام افغان و افغانیت نیز خیانت کردند.

هیهات من الذله.

ای کاش این ناخلفان وطنفروش و قاتلین هزاران هموطن، هرگز در کشور محبوب ما نمی بودند تا از دست های کثیف شان مملکت عزیز ما به این حال بد، روز بد و تباہی نمی رسید.

اگر خلق و گر پرچم نمی بود
به ملک ما چنین ماتم نمی بود
نمی شد ملک ما این گونه ویران
به هرگوشه سرود غم نمی بود
اگر این بی خدایان نوکر روس
نمی بودند، طالب!! هم نمی بود
بُدی افغانستان، آرام آرام
دل ملت چنین پر غم نمی بود

نه گشتی عالمان و فاضلان را
زماداران ما نفهم نمی بود

به هر صورت دوران این نوکران بیگانه ها به پایان رسید و زمام میهن
دوستداشتنی ما به دست مسلمان نماها ی بد تراز خلق و پرچم رسید.
اگر روسهای ملحد و بی دین بانوکران شان هرچه کردند، آنها دشمن دین
و خاک ما بودند که از آنها موقع بیشتر نمیشد داشته باشیم. وای و صدای
که مجاهدین به نام، زیر پوشش اسلام و اسلامیت کاری کردند که کفار هم
نکرده و هموطنان ما درخواب هم چنین روزی را ندیده بودند.

بعد ظلمت های هفت، نوبت رسید بر هشت ثور
نوکر روسان برفت و چاکر شیطان رسید
گشته شد صد ها هزار از مردمان بی گناه
کابل زیبای مارا موسم ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر وده به ده
راکت و خمپاره ها از سوی بی دینان رسید
در حریم کعبه کردند عهد گیرند راه راست
عهد و سوگند شد فراموش، حرص نقد جان رسید

با هزاران درد و افسوس که حکومت بدست مجاهدین نما ها افتاد، در
حالیکه مجاهدین واقعی یک تعداد زیاد شان جام های شهادت را نوشیدند و
کسانیکه باقی ماندند در جنایات و خیانتهای رهبران فاسد و وطنفروش
ونوکران سعودی ها، ایران و پاکستان شریک و سهیم نگردیدند، از نظر
افتداده و روزگار وزندگی شان هر روز بدتر و بدتر گردید.

نامسلمانان جانی، با شعار حفظ دین
کرد ویران کشورم، کز دین ایشان سوختم
حرص دالر، برد دین احمدی ازیاد شان
از جنایت های شاگردان شیطان سوختم

آهوان میهم رم کرده اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزانان سوختم

در روزهای اول قدرت گرفتن سران بنام مجاهدین، کابل زیبا ویران و در حدود شصت و پنج الی هشتاد هزار هموطن بیگناه ما قتل عام گردیدند، خانه هاویران شد، منازل و دارائی های مردم چور و چپاول گردید، صد ها هزار هموطن که هنوز درکشور بودند، ترک وطن نمودند، اردوی قوی وطن ما خائن و به فرما یش نواز شریف دشمن درجه یک ملت افغانستان، توسط پیر طماع و حریص، دنیا خر دین فروش، صبغت الله مجده رئیس چند روزه دولت منحل گردید.

خاننی منحل نمود اردوی تو
زین خیانت شد وطن بی عسکرم
زانکه زیبا کشورم عسکر نداشت
جنگ سالاری به هر بوم و برم
آن مجاهدها بنام، خصم وطن
کردند ویران، کابل گل پیکرم
هریکی بادست آلوده بخون
قاتل ده ها هزار همکشورم

آنچه از زیر بناهای کشور عزیز ماکه حتی در وقت کمونیست های لعنی و بی خدا و با داران شان تخریب نگردیده بود، همه به ویرانه مبدل گشت.

قصردار الامان که از زیبا ترین قصر های تاریخی وطن ما و حتی در منطقه بی نظیر بود کاملاً تخریب شد. موزیم کابل تاراج گردید. کتابخانه های کابل، اخصاً کتابخانه دانشگاه کابل چپاول گردید.

بهترین نسخه های کتابهای نایاب تاریخی، ادبی، فرهنگی، علمی و غیره بغارت رفته و در بالای کراچی های دست فروشان، مانند کاغذهای باطله برای پاکت ساختن بفروش میرسید. مکاتب زیاد تخریب و حریق گردید.

تفنگ سالاران در هر منطقه‌که قدرت داشتند، خانه‌ها زمین‌ها و سایر اموال و ملکیتهای مردم کمزور و عامه را ظالمانه غصب نمودند و نظر به گزارش خانه آزادی در حدود چهار و نیم میلیون جریب زمینهای دولتی و شخصی مردمان مستضعف، بسیار ظالمانه در افغانستان توسط عمال دولت وزورمندان غصب گردیده است.

مسلمان نماهای دور از اسلام و اسلامیت به ناموس هموطنان خود تجاوز کرده و این جانیهادخترها وزنهای افغان را بعرب‌های وحشی فروختند. صبغت الله مجده، بر هان الدين، حكمتیار، سیا ف، مزاری و بلاخره همه سران گروه‌های هفتگانه و هشتگانه، بغير از چور و چپاول دارانی های عامه، پر نمودن حبیب‌های خود، قتل و قتال هزاران انسان بی‌گناه و ظلم و ستم بیحد بالای مردم مظلوم وطن عزیز ما، کوچکترین کار و خدمتی برای وطن ما افغانستان نکرند.

بس به ناحق بکشند هزاران مظلوم
همه جا سرخ زخون دشت و دمن می‌بینم
و آنکه باریش در ازش بخورد پول جهاد
صاحب جاه و مقام، باع و چمن می‌بینم
و آنکه بامیخ بسرکوفت هزاران مسلم
در صرف اول دولت، به سخن می‌بینم

از چپاول و دیده درانی های صبغت الله مجده، شاهدان عینی منجمله یک برادر خودم می‌گویند که در مجالس مختلفی که در پاکستان برپا می‌کردد، از ظروف طعام خوری دوران پادشاهی ظاهر شاه که در آنها کلمات "الموکل علی الله" نقش گردیده بود، بیشتر مانه استفاده می‌کردد.
لعنت خدا و جمیع ملائک براین وطن فروشان و دزدان بی‌حیا باد!
بعد از دوران تاریک سران بنام مجاهدین، عصر سیاه جهالت و وحشت طالبان رسید. این سیه دلان و طالبان ضد علم و ترقی هر خرابی که از دست شان آمد، در حق مردم مظلوم وطن وکشور ما روا داشتند.

از جنایت های طلب جان!، کدامش یاد کرد؟
سر بریدن های ناحق، تا بت بامیان رسید
طول ریش گردید معیار مسلمانی ما
شرع احمد شد فراموش، جهل رادران رسید
مفتضح کردند مسلمان را به دنیا آنچنانک
شادباش کفروشیطان، براین مسلمانان رسید

شاهکار تاریخی بت بامیان منفجر گردید، هزاران آثار فرهنگی و مجسمه
های تاریخی و بالارزش را یا تخریب کردند و یا بصورت قاچاق از وطن
بیرون نموده و بفروش رسانیدند. تلویزیونها را به دارآویختند، هزاران
رول فلم های موجود در آرشیف رادیو تلویزیون افغانستان عزیز مارا
حریق نمودند، طبقه ای انسان بشمول دختران خور دسال را زکارو تحصیل
محروم ساختند. از ظلم بیحد، زنان مظلوم را در ملا عام شلاق میزند و
حتی در استديوں کابل و پیش چشم هزاران هموطن اعدام و هزاران فجایع
دیگر را مرتکب می شدند. اعضای بدن زنها مانندگوش، بینی و لب ها را
قطع میکردند. بعضاً جوانان بیگناه را محکمه صحرائی نموده سنگسار
ویا زنده به گور میکردند که هنوز هم این فجایع جریان دارد.

گشت غارت موزه کابل هم آثار عتیق
لاجورد ملک ما، لعل بدخشان را چه شد؟
گشته ویران لوگرو کابل، غزنی و هرات
بامیان و شاهکار روزگاران راچه شد؟
رشوه و رشوه ستانی گشته امری آشکار
ترس از روز حسابِ حی سبحان راچه شد؟
ده هزاران پیروپرنا، زنده بنمودن به گور
کس نکرده تعزیت، آن غم‌شیریکان راچه شد؟

با واقعه عیازدهم سپتامبر گلیم این ظالمان مؤقتاً بر چیده شده و دوران
زماداری شاه شجاع قرن بیست و یکم وطن عزیز ما، کرزی و طنفروش

و خانه درجه یک وطن، در سیزده سال اخیر رسید. از برکت خدمات !!
کرزی و همستانش، وطن عزیز ما "کپ افتخار! قهرمانی فساد" را در
جهان تصاحب کرده و حائز درجه اول شد. قرارگفته، اخیر کامرون
نخست وزیر بریتانیا در صحبتی که با مملکه الیزابت دوم داشت، افغانستان
را به طرز شگفت انگیزی " fasd " توصیف کرده است.

قرارنوشته دکتور میر عبدالرحیم عزیز (امریکا و اشنگتن دی سی)، و
شماره ۲۳۳۵ هفته نامه‌افق، آسترالیا)، حامد کرزی بعد از تجاوز امریکا
به افغانستان، توسط قوای اختصاصی این کشور از مرگ حتمی نجات
یافته و نظر به امر جورج بوش، بصفت رئیس جمهور افغانستان اشغال
شده مقرر گردید.

در خلال سیزده سال ریاست جمهوریش، کرزی از حمایت کامل سیاسی
و نظامی اداره بوش برخوردار بود.

در دو عالم خوارگردی، ای خانه ملی ما
میروی آخر از این دهر، کرزی جانی ما
روز و شب در فکر پر بنمودن چیبت شدی
در تباہی داده نی خیلی، تواز اردوی ما

کسانیکه پیش از به قدرت رسیدن به اصطلاح وطن ما " خلنگ " هم
نداشتند، بعد از به قدرت رسیدن صاحب میلیونها و ملیاردها دالر گردیدند.
با چور و چپاول دارانی های کشور، اخصاً از اختلاس میلیونها و ملیار دهادار
کمک های بین المللی، هر کدام صاحب گنج های قارونی شدند. پول های
سرقت کرده را در بانک های خارج از کشور ذخیره کرده اند. در حالیکه
اکثریت قاطع مردم ما به نان سه وقت خود محتاج بوده و می باشند.

کرزی که بایداز پول های بادآورده کمک های بین المللی، برای رفاه
عامه، ایجاد مکاتب، شفاخانه ها، اعمار سرک ها و فایریکه ها، آبادی و
اعمار پروژه های زیربنایی استفاده میکرد تا از خود نام نیک بجا می
گذاشت، مگر قرارنوشته لندن تایمز تاریخی ۲۳ اپریل سال جاری مبلغ

ششصد ملیون دالر را برای تقویت طالبان این قاتلان هزاران هموطن
بیگناه ما و نوکران سعودی ها و آی اس آی به مصرف رسانیده است.

کرزی قاتل تو تا کی زنده باشی؟
به پیش مردمت شرمنده باشی
اگرداشتی جوی غیرت توبی ننگ
زیک فیربردهات، مرده باشی

کرزی از این پولهای بیت المال به پنج مرکز آموزشی طالبان در قندهار،
فاریاب، هیرمند، ننگرهار و لوگر سخاوتمندانه!! کمک کرده است. اگر
این ادعا ها درست باشد(که احتمال درستی آنها بسیار زیاد است) باید
از کرزی جبران این پولها حاصل شده و مصارف ماهانه عوی لغو گردد
و همچنان نام منحوسش از میدان هوایی کابل حذف گردد.
در پانزده سال اخیر که جامعه جهانی در کشور ما حضور داشتند و میلیارد
ها دالر به افغانستان عزیز سرازیر شد، حتی یک پروژه عزیز بنائی آباد
نگردید. یگانه پروژه که تا حدودی تکمیل گردیده، بند سلما میباشد که
کار آن تقریباً پنجاه سال قبل شروع و از جانب دولت هندوستان تمویل
گردیده است.

شاه شجاع ملک ما میهن فروش
کرده است بارخیانت را به دوش
باند او در فکرتاراج وطن
غافل از روز جزا، در عیش و نوش

کرزی خائن و از خود کش بیگانه پرست آنقدر دشمن وطن خود بوده که
اگر برادران جاہل و دور از اسلامش صدها و هزارها هموطن مارا قتل
عام میکردند، خم به ابرو نمی آورد، ولی زمانی که ملا عبدالرقیب، یکی
از برادران طالبیش درگشت، آه و واپیلا سرداده و به زبان حال میگفت:
برفتی ای برادر از پرمن
شکستی قامتم، تاج سر من

توبودی قاتل صدھا مسلمان طلب کردد به آخرداور من

جسد آن قاتل را با تشریفات و هلی کوپتر مخصوص به ولايت زادگاهش در شمال افغانستان فرستاد. در حالیکه نماز جنازه بالغ بر بیست عسکر و پلیس ما که در راه حفظ وطن به شهادت رسیده بودند و در زیر ریشش در ارگ برگزار شد، اشتراک نکرده بود.

بلاخره با تمام تقلاها و کوشش های که کرزی برای بقای خود در کرسی ریاست جمهوری نمود، موفق نشد. وزمام این کشور بی صاحب به دست مغز متفرکر جهان!!! و عبدالله عبدالله، این دونوکر امریکا رسید، که حکومت بنام "وحدت ملی" و در حقیقت "وحشت ملی" را بنا نهادند. این حکومت یکی از افسد ترین حکومات جهان بوده و با تقلب، خدعا، فریب، ریاکاری و مفاسد بسیار زیاد توسط باداران این دو وظفو رو ش به وجود آمد. تا حال که تقریباً دو سال از حکومت وحدت ملی میگذرد، کوچکترین خدمتی برای وطن و مردم میهن ما نکرده اند. بی نظمی ها، انفجارها و انتشارها، راه گیری ها، مسموم کردن های دختران مکاتب و هزاران فجایع دیگر روز به روز بیشتر گردیده است. وطن ما وزیر دفاع ندارد، راکت های پاکستان بارها و بارها قسمت های از وطن ما را زیر آتش گرفته اند، در این دولت خائن هیچ کسی پیدانمی شود که در مقابل این دشمنان وطن جزوی ترین حرکتی بالمثل نماید. هنوز یک تعداد وزارت خانه ها و ولایت های ما

توسط سرپرست ها اداره میشود.

برادران کرزی و غنی هر روز در گوش و کنار وطن حتی در زیر ریش شان در کابل و جوار ارگ صدھا هموطن ما اعم از عساکر و پلیس، مردان وزنان و اطفال بیگناه را به درجه شهادت میرسانند.

امیداست روزی را شاهد باشیم که این همه خائن و جانیان به کیفر اعمال خود رسیده باشند.

باید متذکر شد که در حقیقت، نهاد و سرشت حکومت کرزی و وحدت ملی

کوچکترین فرقی وجودندارد، هردو حکومت ازنوکران امریکا بوده واز راه های خیانت و فریب هموطنان بوجود آمده اند. و تازمانیکه حکومت امریکابرای اغراض شوم خودبه آنها ضرورت داشته باشدار آنها استفاده کرده و بعداً مانند صدها نوکر دیگر خود آنها را به دور خواهد انداخت. چنانچه همین حالا هم حامد کر زی تا حدی از طرف بادارانش رانده شده است.

زراه های تقلب گشته ای آخر، رئیس اشرف
به شرم بی حد دنیا و عقبایت نمی ارزد
ریاست باهمه خجلت بشد حاصل، خردمنفوس
به قطع کلک های هموطن هایت نمی ارزد
ترازیستان چند روزی، به ارگ ایمن وزیبا
به بی درکلبه های، کشوریهایت نمی ارزد
دراین ارگ و دراین قدرت، توتاکی زنده خواهی بود؟
به تنهایی و گور تنگ، بدانجایت نمی ارزد

این مغز منتفکر جهان!! بعد از رسیدن بقدرت تمام و عده ها و وعید های را که به ملت فریب خورده و عطن داده بود، فراموش کرده و همیشه از پول ملت در سفرهای حق و ناحق به خوشگذرانی و سیاحت سپری میدارد.
شخصیکه در سالهای مشکلات و جهاد وطن در سایه امریکا دور از وطن گذرانیده و با خانم عیسوی مذهب خود به کلیساها میرفت، حالا آنقدر به اسلام و اسلامیت تظاهر میکند که تسبیح طولانی اش همیشه به دست های مبارکش!! بوده و حتی در وقت صحبت با ملکه انگلستان عبادت و تسبیح گشتن اندن خود را فراموش نکرده بود.

تسبیح به دست اشرف، چشمش به مال ملت
چون اور رسید ریاست، زار است حال ملت
در سالهای کارش، در نوکری اغیار
ثابت نموده خود را، یک بی مثال ملت

براساس رتبه بندی سازمان شفافیت بین المللی، افغانستان از جمله میکشد و شصت و هشت کشور جهان، سومین کشور فاسد جهان است. البته برای آقایان غنی و عبدالله شرم است که از کرزی دورجه عقب مانده اند! در این اوخرمژده‌ی!! که از طرف این دو وظیفه‌ش به ملت نجیب افغانستان داده میشود، آوردن حکمتیار خونخوار و بیرحم که قاتل هزارن هموطن ما بوده و کابل زیبای مارا او به ویرانه تبدیل نموده است، به وطن می باشد.

تو حکمتیار، ای خونخوار و شیطان
نکردی خدمتی، در راه سبحان
بگشتنی صد هزاران بیگناه را
نمودی کابل زیبا تو ویران

اگر باز پای کثیف این جنایتکار به وطن داخل شود، باعث خونریزی های بدتر از گذشته خواهد گردید.

من از کفار و چاکرهاش ننالم
هر آنچه کرد به ما، مسلم نما کرد

چون دردها و رنج های وطن بی شمار است و با نوشتن صدها کتاب و اوراق بی حساب خلاصی خواهد داشت. بندی با همین سطور چند بسنه نموده و در اخیر یکپارچه شعر مکمل میهنی خودرا خدمت هموطنان عزیز خود تقدیم میدارم.

خلق افغان

استقبال از شعر مرحوم عبدالهادی داوی با مطلع:

تابه کی اولاد افغان تابه کی؟

تابه کی هان تابه کی هان تابه کی؟

تا به کی ای خلق افغان، تا به کی؟
زیریوغ این لعینان، تا به کی؟
گشته ملک ما به ویرانه بدل
درتماشای یزیدان، تا به کی؟
عقل کل! با جمله همدستان وی
خون ملت خورده جولان، تا به کی؟
انتحاری های بی دین بی خدا
قتل عام بی گناهان، تا به کی؟
راه گیری ها به هرسوی وطن
ظلم بیحد برگروگان، تا به کی؟
سربریدن های بی جا، بی جهت
هرطرف درملک افغان، تا به کی؟
عسکرمظلوم و پاسداروطن
گشته ی دست پلیدان، تا به کی؟
نوکری آی اس آی و "ع وغ"**
تا به کی آزاده مردان، تا به کی؟
"ع وغ" روزها و شب در عیش و نوش
خلق ما مظلوم و بی نان، تا به کی؟

از سفرهای حق و ناحق غنی
دَور دنیا گشته خندان، تا به کی؟
بُته‌ی بد را بلانا بشکنیست
زنده ماندن با سرطان، تا به کی؟
زیردول غرب، ای آزادگان
خوش خرامی کرده رقصان تا به کی؟
به ر آزادی کشور زین ستم
متفق گردیده پاشان، تا به کی؟
خائنان مُلک و ملت، یکسره
نیست و نابود کرده، عصیان تا به کی؟
ای خدا روزی رسان تا خائنان
گشته نابود، ظلم ایشان، تا به کی؟
"حیدری" دور از وطن در ملک غیر
درد غربت درد هجران، تا به کی؟
پوهنوال داکتر اسد الله حیدری سدنی
۲۰۱۶، ۵، ۲۰ سدنی، آسترالیا

* - عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور

مخمس بر شعر حضرت حافظ

با زملک ما شود آزاد و شادان، غم مخور
خانه تاریک ما گردد چرا غان، غم مخور
چشم ما دائم بود بر لطف یزدان، غم مخور
یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

گل ب رویده ر طرف در دشت و در کوه و دمن
لا له ها پوشند صحرارا، به مثل پیرهن
بلبلان شادی کنان، رقصند به دور نسترن

گربه‌ار عمر باشد، باز بر تخت چمن
چترگل برس رکشی، ای مرغ شبخوان! غم مخور

رونق بازار ظالم در کجا، پاینده گشت؟
اجنبی با قدرتش در ملک ما، شرمنده گشت
صد هزاران مردم معصوم ما، آواره گشت
دور گردون گردو روزی بر مراد مانگشت
دا ئما یکسان نباشد حال دوران، غم مخور

گردد این گردون بحکم خالق، بی نقص و عیب
حکمت، الله ندا نستی کسی بی شک و ریب
از کجا آمد، کجا رفت حضرت نوح و شعیب؟
هان مشو نومید چون واقف نه ای، از سر غیب
باشد اندر پرده بازی ها ای پنهان، غم مخور

گرتوخواهی استجا بت، پس دعای بد مکن
راه قربت با خدارا، خود برایت سد مکن
باش با مردم نکوو حاجت کس، رد مکن
ای دل غمیده! حالت بِه شود، دل بد مکن
واین سرشوریده با زآید به سامان، غم مخور

روزگاران گربساط زندگی، برهم زند
تارو پود غم زهرسو، سر بربا هم تند
رنج دوران همچو حَجا، نیشتبرتن زند
ای دل! ار سیل فنا بنيادهستی برکند
چون ترانوح است کشتیبان، ز توفان غم مخور

رنج ما از هجرت و دیداریاران، بی نصیب
درد مادرمان کند گرا پزد، حاذق طبیب

خط غُفران بر کشد، عصیان مان رب حسیب
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب
جمله میداند خدای حال گردان، غم مخور

آنکه هستت کرده است از نیستی و وز عدم
گربگیری دست مخلوقش، ز احسان و کرم
اجر احسانت دهد رحمان مَنَان لا جرم
در بیابان گرزشوق کعبه، خواهی زد قدم
سرزنش ها گرکند خار مُغیلان، غم مخور

آرزو داری اگر جنت، بکن سعی مزید
کن جهاد نفس و دشمن باش، با شیطان مرید
با وجود طاعت حق، زی درخوف و امید

گرچه منزل بس خطر ناک است و مقصدنا پَدید
هیچ راهی نیست کانرا نیست پا یان، غم مخور

زرق و برق چار روزا بین جهان، ناید بکار
حیدری در ملکِ کفر، هم در خفاء و آشکار
خدمت دین نبی کن، گرتوهستی هوشیار
حافظا! در کنج فقر و خلوت شبهای تار
تا بُود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۵ اپریل ۲۰۰۵، سدنی

وطن خواهم، فروزان باشی دائم
بزیر چتری زدان، باشی دائم
مرا روزی، در آغوش محبت
گرفته راحت جان، باشی دائم

۵ می ۱۹۹۹، سدنی

مخمس بر شعر حضرت حافظ عليه الرحمه
با مطلع "يارب! آن آهوي مشكين به ختن باز رسان"

غزالان رميده

صلح و آرامش ميهن توبه من بازرسان
آن غزالان رميده ، به دمن بازرسان
لاله رويان مهاجر به وطن بازرسان
يارب! آن آهوي مشكين به ختن بازرسان
وان سهی سرو روان را به چمن بازرسان

حال افسردهء مارا به شمييمى بنواز
جمع بيجارهء مارا به حريمى بنواز
دردمند يم دل مارا، به نديمى بنواز
بخت پژمردهء مارا، به نسيمي بنواز
يعني آن جان زتن رفته، به تن باز رسان

دردو درمان به كاهل چوبه امرتو رسند
رحمت ورنج وهم حاصل، چوبه امرتور رسند
غم و شادى به محفل چو به امر تور رسند
ماه و خورشيد به منزل چو به امر تور رسند
يار مهروى مرا نيزبه من بازرسان

دل زياد وطن وفصل جوانى خون شد
زيکي يار پريچهرهء جانى خون شد
وز به آتش كشى قصراماني خون شد
ديده ها در طلب لعل يمانى خون شد
يارب! آن كوكب رخshan به يمن بازرسان

ای که از بند تو هرگز نیا بیم نجات
ما گدای در تو، لطف کن از خُسن ذکات
از لب لعل چو بیا قوت، بدء قندو نبات
سخن اینست که ما بی تونخواهیم حیات
 بشنو ای پیک خبرگیر، سخن باز رسان

بگذر از جرم من عاصی بی صبر و قرار
مده این بندۀ عاجز به حبیبت آزار
رحم بر حال من بیکس و بیچاره هزار
برو ای طایر میمون هما یون آثار
پیش عنقا سخن از زاغ وز غن باز رسان

حیدری گشته به شعر پیرو حافظ یارب !
اندرین راه و را باش تو حافظ یارب !
شعر وی را بنماناب چو حافظ یارب !
آن که بودی وطنش دیده حافظ یارب !
به مرادش زغیری بی به وطن، باز رسان

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۲۹ اکتوبر ۲۰۰۶، سدنی، استرالیا

بیچاره و بیم ازو ز حیرم، یارب
در ورطه زندگی اسیرم، یارب
وز عَجْز کریما، به درت رو کردم
پا کم زگناه کرده، بمیرم یارب

۲۷ مارچ ۲۰۰۰، سدنی

مادر افغان

مادر افغان، تو فخر آسیا
با وقار و با حجاب و با خدا
بوده ای در فکر میهن، هر زمان
غمگسار و قلب پاک و باصفا
پرورانیدی تو در دامان خویش
چون ملالی ها وزر غونه انا
رابعه بلخی و محمود بت شکن
شاه امان الله غازی، جان فدا
سید جمال الدین، آن نیکو سیر
نام نیکش، نزد هر کس آشنا
دادی قربانی، تو فرزندان خویش
هر زمان لازم بدیدی و بجا
لاله، از خون شهیدان وطن
سر زند در کوه و صحراء، هر کجا
مدفن شمس و سنایی، سید حسن
خاک پاکت، مرقد شیر خدا
شد زیارتگاه مردم هر طرف
چون که خاکت پُربودا زاولیاء
درس عترت داده، فرزندان تو
هم به چنگیزو به انگلیس دغا
شوری از هم فروپاشید و رفت
از فدا کاری مردان خدا
دشمنان روسیاه خواهند گشت
از نبرد پیروان مصطفی (ص)

کرد ویران کشورت از حرص و آز
این بزرگ شیطان بی شرم و حیا
دست درازی می‌کند این بی خرد
گاه به ایران و عراق و کوریا
تحت نام این و آن، آن نابکار
می‌کند کشتار جمعی، نابجا
شکوه دارد از تروریزم جهان
خود بود حامی آن، اندرا خفاء
باتوکل بر خدای مهربان
کن زبونش، تانا یست دروی پا
بایدش زد آنچنان سیلی بر روی
تاکه بگریزد، نبیند بر قفاء
لکه دامان پاکت، بوده اند
هم تره کی و امین بی خدا
ناجیب و کارمل دونا خلف
را یگان دادند به دشمن خاک را
خلق و پرچم، هردو نوکر بوده اند
دشمنان می‌هنست رازابتدا
می‌هنم، ای مادرم، جان پرورم
کن بحق حیدری، از دل دعا
گرن صیب او شود این افتخار
بخش حق حاصلش، روز جزا

ی دری پوهن وال داکتر اسدالله ح
۲۳ می ۲۰۰۳، سدنی

جور دوران

نی حدیث درد هجران میکند
قصه های جور دوران میکند
از جدائی ها، شکایت داردا
حزن فُرقت را، حکایت داردا
نی همی گوید، که ای یاران من
دوستان و هم، هوا داران من
تاجداگردیدم، از جمع شما
خوار گردیده، شدم در زیر پا
نی ز جرم سرکشی شد بوریا
من زدست خائنان بی خدا

ترک ملک و میهنهم بنموده ام
روزوشب خون جگر، بس خورده ام
دردنی، هم درداین مسکین ببین
حال ما بیچارگان، غمگین ببین
دردنی از نیستان، از من وطن
حال ما هردو، پراز رنج و محن
نی برای نیستان، دارد فغان
من برای میهنهم، تردیدگان
نی زیاران قرین خود جدا
من زملک و سر زمین خود جدا
نی برای نی، دارد شور و آه
من برای طفالگان بی گناه

طفلکان بی کس و بی خانمان
شکوه هادارند از جور زمان
اشک ریزم من، برای بیوه ای
کوندار دنان خوردن، میوه ای
بی غذاء باشند، همه طفلان او
شدت سرما بگیرد، جان او
من بگریم، از برای آن پدر
دا ده وی از دست خود چندین پسر
من همی گریم، برای پیره مرد
رفته کزاو، قوه کارون برد
بی کس و تنها، فتا ده گوشه ای
در جوانی بوده، شیر بیشه ای
من بگریم، از برای شهرها
از بم و موشک، شده ویرانه ها

از مظالم‌های خلقی پرچمی
وز مجاہد نام ننگ آدمی
من همی‌گریم، زدست طالبان
مُفتَضَح کردند، افغان درجهان
من ندانم از کدامیم، درد غم
قصه‌های خوانم برایت، باز هم
حیدری و نی یکدل، یک صدا
عرض حال خود نمودند، با خدا
کای خداوندگار هجران و وصال
کن زلطفت وصل‌ما، ای نوال جلال

۲۳ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

وطن مهدم بُدی، گورم تو باشی
سرور افزای غم خورم، تو باشی
اگر سدنی شود، فردوس عالم
به شتم قبله ام نورم تو باشی

۱۵ می ۱۹۹۹، سدنی

بسمه تعالی

سعدیا دیده گشا حالت دنیا بنگر
ماجرای دل آواره شیدا بنگر
(استاد خلیل الله خلیلی)

عارف شیراز

سعد یا خیزتو شورو شرد نیا بنگر
همه قربانی افغان و عربها بنگر
چه شداردست پلیدان جهان حال بشر
وضع امروز بین حالت فردا بنگر
توبگفتی که همه آدمی اعضای همند
اینک ای شیخ هما م حالت اعضا بنگر
خرس قطبی چه جفاهاکه نکرددرملکم
جای وی را بگرفته سگ رسوا بنگر
گشته شیطان بزرگ دیو جهان امروز
ظلم این دیو جهانخوار به هر جا بنگر
بزند لاف حقوق بشرو آزادی
این چرند های وی افتاده ز معنا بنگر
ملک افغان و عراق را بنموده اشغال
تاخت و تازش توبه لبنان و بکوریا بنگر
کرد ویران وطن ما به نیرنگ و فریب
تشنه خون مسلمان شده، یغما بنگر
میهنت رانگذارد به ترقی در علم
سدراه گشته به هرجاتوغوغا بنگر
سخت گیردز عداوت به محبان علی(ع)
گشته رسوای جهان قدرت مولا بنگر

پروراند بسرش خواب نو شرق وسط
 فتح مردان خدارا تو در آنجا بنگر
 به راز ارواذیت به هزاران مظلوم
 ساخت زندان مخوف تو به کوبا بنگر
 شکوه دار دز تروریست و تروریزم جهان
 خود ش حامی تروریزم در اخفا بنگر
 ز آتش را کت و طیاره و بم های ثقلیل
 سرخ از خون شهیدان همه صحرابنگر
 استفاده زا تو می بم وی در جا پان
 قتل عام زن و مرد، کودک و بُرنا بنگر
 از فلسطین چه بگویم برا یت ای شیخ
 نیم قرنیست به خون غرقه و تنها بنگر
 گشته آواره زکا شانه خود ملیون ها
 نالش سوختگان تابه ژریا بنگر
 حیدری گشته ز هجران وطن همچون قیس
 حال این پیر شکسته دل شیدا بنگر
 خواهم آباد وطن عارف شیراز عزیز
 دشمن دین تونا بود ز دنیا بنگر

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
 ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۶، سدنی
 آسترالیا

بمنا سبت شب شعرو بزرگداشت شیخ مصلح الدین حضرت سعدی،
 شاعر، نویسنده، حکیم، دا نشمند، معلم اخلاق، عارف و صوفی شیرازکه
 در سدنی برگزار شده بود، سروده شد (استقبال از قصیده مرحوم استاد
 خلیل الله خلیلی).

بسمه تعلى

طبیب درمندان

اى طبیب درد مندان ياعلى !
اى انيس مُستمندان يا على !
نام زيبايت على شيرخدا
در دو دنيا، مشکل آسان يا على !
دوستانت هر کجا خوارو نليل
تا به کي حال پريشان يا على !
از جفا ئ ظالمان مُلك خويش
گشته ايم ما خانه ويران يا على !
ملک افغان را نمودند پايمال
سرخ از خون شهیدان يا على !
دوستان آواره و دوراز وطن
گير، دست بى نوايان يا على !
حق زهراء همسرت، دخت رسول
پك نظريرما غريبان يا على !
يا على بودي يتيمان را پدر
هم پرستار مريضان يا على !
به رعباس و حسين وزينبت
رس به داد ملت مان يا على !
از عدالت شهره گشتى درجهان
وزشجاعت شيريزدان يا على !
درجهاد کافران دا دي نشان
بيشك هستي، شاه مردان ياعلى !

خدا لایقت کرده است ذو الفقار
نشانی، تو ازبی نشان يا على!
به گلزار خلقت کردگار
تواعجویه گلستان يا على!
برادر ترا خواند ختم رُسُل
اما می، توبرانس و جان يا على
چگونه توان وصفت ای پادشه
که بالاتری از گمان يا على!
زُحُب تو نقشی به دلهای ما است
ز سیمای ما، آن عیان يا على!
چو خصمت به شمشیرکین زد ترا
برفت عدل و داد از جهان يا على!
خدا کرده لعنت برآن بی حیا
ابن مُلجم، اخ شیطان يا على!
يا على داریم خوف از روز حشر
زانکه ما نیم غرق عصیان ياعلى!
وقت جاندا دن به داد مان برس
قبض روح را سهل گردان يا على!
"حیدری" از دوستان مُخلص است
از لقایت، شاد گردان يا على!

پوهنواں داکتر اسدالله "حیدری"
ششم دیسمبر ۲۰۰۶ ، سندی

چاکر شیطان

(راجع به اوضاع سه دهه اخیر کشور عزیزان افغانستان)

ای خدا! شد هفت ثور و درد بی درمان رسید
سرنوشت مُلک ما بر دست بی دینان رسید
میهن ما گشت ویران شرق تا غربش همه
از شمالش تا جنوب آفات بی حد، زآن رسید
گشت قربانی دو ملیون مردوزن پیرو جوان
شد به ملیونها مهاجر، موسم هجران رسید
عالم وفاضل همه ترک وطن کردند از آنکی
خرس قطبی از شمال با لشکر عدوان رسید
سر بدادند نغمه کور و کالی ڈذیش*
گور شد کورو کفن کالی زمرمی نان رسید
بعد ظلمت های هفت، نوبت رسید برهشت ثور
نوكر روسان برفت و چاکر شیطان رسید
کشتنند صد ها هزار از مردمان بی گناه
کابل زیبای ماراموس ویران رسید
کوچه کوچه، قریه قریه، شهر به شهر و ده به ده
راکت و خمپاره ها از سوی بی دینان رسید
در حریم کعبه کردند عهد، گیرند راه راست
عهدو سوگند شد فراموش، حرص نقد جان رسید
از مظالم های طالب جان، کدامش یاد کرد
سر برید نهای ناحق، تا بُت با میان رسید
طول ریش گردید معیار مسلمانی ما
شرع احمد (ص) شد فراموش، جهل را دوران رسید
مفتضَح کردند مسلمان را به دنیا آنچنانک
خنده شمرویزید بر این مسلمانان رسید

جانیان را چون رسید نوبت به کار در پارلمان
 دست شان در غارتِ ملک، بهتر و آسان رسید
 خود نمودند قتل و غارت خود نمودند عفو خویش
 غافل از عدل خداوند(ج) تا جزای شان رسید
 گفت ابلیس بهر شاگردان بی وجдан خود
 آنچه را بنموده اید، کی عقل من برآن رسید
 ای ستمکاران تا کی خون مظلومان خورید؟
 عاقبت روزی شماراموسم پُرسان رسید
 دین وايمان را فروختید درسه دهه اخیر
 از برای نفس ظالم لعنت يزدان رسید
 در اوخر کرده شیطان بزرگ طرح نوين
 زآن سبب از بهر شاگردان چنین فرمان رسید
 ای وفاداران شاگردان من با هم شويد
 تاشمار القمه چربتر زدستر خوان رسید
 این یگانه طرح من بهتر کند بازار تان
 ورنه روزی هم شمارا حلق آويزان رسید
 در گذشته کرده اید چورو چپاول بی حساب
 آنچه با قیست هم بکوشید تا به جیب تان رسید
 دشمنان جان واندیشه، کردن ائتلاف
 وصلت گرگان خونخوارو جفا کاران رسید
 خواند "برهان" عقد این زوج خبیث بی حیا
 حاصل این ازدواج شرم جاویدان رسید
 "حیدری" هر چند بگوئی بهربی دینان کم است
 کن دعا وقت سحر تالطف از رحمان رسید
 بار الها کن بحق مصطفی(ص) رحمی به ما
 جان مان آخر به لب از فرقه و هجران رسید
 خائنان ملک وملت کن به دوزخ رهسپار
 تا محبان وطن راوصل با جانان رسید

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۵ اپریل ۲۰۰۷، سد نی

* - توضیح برای فارسی زبانان غیر افغانی:
کور، کالی، دُودَی یعنی خانه، لباس و نان.

بهشت ویران

یاد آن شهری که آنجا آشیانی داشتیم
مردمان با خدا و قهرمانی داشتیم
گشت ویران آن بهشت ازدست بی دینان دون
کابل زیبا که آنجا گلرخانی داشتیم

دکتر اسدالله حیدری
اول سپتامبر ۲۰۰۸، سدنی

هفت و هشت ثور

هفت و هشت ثور آمد، درد بی درمان رسید
مردمان میهنم را، موسوم هجران رسید
نوكران مارکس و لینین، کشور افغان فروخت
بهرشاگردان شیطان، لعنت یزدان رسید

دکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۹، ۰۴، ۲۶
مطابق
ششم ثور ۱۳۸۸، سدنی

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

یاری اندرکس نمی بینیم، یاران را چه شد؟
دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟

جانیان مَسند نشین

بارالها مُلک ما و شیرمردان را چه شد
آن صفائ مردمان حق پرستان را چه شد
روبهان گشتند شیر و جانیان مَسند نشین
قاتلان بنموده عفو خویش، وجدان را چه شد
خانان باهم قسم بستند در تاراج مُلک
آن گذشتند هاز جان در راه جانان را چه شد
ملت افغان شده تشه بخون همد گر
آن محبت هاوالفت، یارو یاران را چه شد
گرگ وجانی، قاتل و قصاب کردند ائتلاف
آن عدالت ها و انصاف، حق شناسان را چه شد
گشت مُلک ما خراب از دست بی دینان دون
آهوان رم کرده اند، خیل غزالان را چه شد
قتل های انتشاری از کجا گشته روا؟
اعتقاد ظالمان از روز پرسان را چه شد
بسکه افزون شد به ملکم چهره اهربینان
هر طرف زاغ وزغن، آن عند لیبان را چه شد
د شمنان دین ما گردیده اند بادر ما
غیرت افغانی و شیران میدان را چه شد*

گشت غارت موزه کابل هم آثار عتیق
 لا جورد ملک ما، لعل بد خشان راچه شد
 گشته ویران لوگرو کابل، غزنی و هرات
 با میان و شاهکار روزگاران راچه شد
 رشوه و رشوه ستانی گشته امری آشکار
 ترس از روز حساب حی سبان راچه شد
 خون مظلومان بریزند دور از ترس و هراس
 آن ترحم ها و شفقت بریتیمان راچه شد
 حق مردم میخورند چون جر عه آب روان
 عدل و انصاف و مرمت دوستداران راچه شد
 خشک سالی های پیهم در چنین وضع خراب
 بُرد از بین حاصلات و برف و باران راچه شد
 رانده شدآواره گان مان با جور و جفا
 خُرمت همسا یگان و حُکم قرآن راچه شد
 ده هزاران پیروپرنا، زنده بنمودند به گور
 کس نکرده تعزیت، آن غم‌شیریکان راچه شد
 تا به چند صبر جفاها، یک نظر از رحمت
 یا الهی! سرنوشت ملک افغان راچه شد
 ای خدا! تا کی بی‌سوزم از فراق میهند
 دامن پُر مهرمادر، جان و جانان راچه شد
 "حیدری" اسرار خالق رانمی دانی خموش
 کن دعا وقت سحر، تا چرخ دوران راچه شد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری، پنجم جون ۲۰۰۷، سندی

* - مرحوم استاد قاسم در دربار اعلیحضرت امان الله خان غازی ودر

حضور سفیر انگلیس خوانده بود:

گزنانی غیرت افغانیم چون به میدان آمدی میدانیم

بسمه تعالی

لوگرم ای مادرم

لوگرم ای لوگرم جان پرورم

خطهء پاک وصفای کشـورم

مهد اجدادم بـدی در این جهـان

سالهـاست دورم زپیشت مادرم

ربع قرن خدمـت نمودم مـیهـنـم

تربيـه کـرـدـم هـزارـ، اـنجـنـيـرـم

آن چـه خـوش وـقـتـی کـه بـودـم درـبرـت

درجـلـايـت چـون درـخـتـی بـی بـرـم

دـست من دـورـاـسـت زـدـامـانـت وـطـنـ

ای صـد اـفـسـوس بـی تـوـبـی بـال وـپـرـم

روـزـنـورـوزـاسـت وـدـورـم اـزـبرـت

کـاش مـیـبـودـم بـرـت، اـی دـلـبـرـم

ازـبـهـارـانـت وـطـنـ آـمـدـ بـه يـادـ

سبـزو خـرم بـودـه اـی گـل پـیـکـرم

آـبـبـازـك بـدـی گـهـوارـه اـمـ

شـهـرـهـای دـیـگـرـت خـوشـ منـظـرـم

ازـسـجـاـونـدـت چـه گـوـیـم اـی وـطـنـ

مـهـدـ فـرـهـنـگـ، اـفـتـخـارـ خـاـورـم

چشمه سارانت چنان آش لذیذ

ریشه دارند بی گمان از کوثرم

از معادن شهره گشتی درجهان

مس عینک بی مثل سرتاسرم

دارد عینک نقره و هم زرسخ

هم در آنجا آبدات کشورم

تنگی وردک، سرشار و غنی

هست از سنگ رُخام و مرمرم

شهره از زیبائی اش گردجهان

نیست در دنیا به مثالش دیگرم

آن گل سرشوی خاکت ای وطن

بی ضرر شا مپو، برای هرسرم

لوگرم ای لوگرم سیم وزرم

خوش بود قربان توگردد سرم

نام تو بنها ده اند باب الجهاد

از صفائی مردم دین پرورم

مرقد شاه صامت آن پور رسول(ص)

شد زیارتگاه عام کشـورم

دره ها و باغهایت، بی نظیر

هم هوایت خوشگوار، روح پرورم

سیب و انگورت به دنیا بی مثال

کاسه گلی و دوغت ساغرم

گوشت لاند یت چنان طعمش لذیذ
لذتش دائم بود، یاد آورم

ساززیبا یت که بس وجود آورست

شد شناخته، ساز ملی کشورم

مرد ممتاز در هنر استاد "دری"

شهره بودست درجهان سرتاسر م

مردمان آنقدر مهمان نواز

کم نظیر باشند بفکرم، باورم

لوگرم حالا چه شد کزخاک تو

عده یی چندی بگشتند سر برم

سربرنند خلق خدارا بی گناه

ترس ندارند از خدا و محشرم

ای خدایین ناکسان بر راه راست

کن هدایت یا نما، بد کیفرم

یا رب آن روزی رسان بار دگر

ساکنان لوگرم باشند برم

شاد و خرم زندگی دارند همه

متفق باشند همه، هم ساغرم

از خدا خواهم که روزی ای وطن

برف و بارانت ببارد برسرم

دختران ماه سیمایت عفیف

مادرانت شیر مردان، پرورم

پرورانیدی به دامانت عجیب

راد مردان غیور و رورم

راد مرد چرخت آن نیکو سیر(۱)

خادم ملت به هر بوم و برم

کرد جان خود فدای کشورش

شد شهید از دست یک بد گوهرم

نا در غدار با کذب و فریب

کردش دعوت به ارگ، بد اخترم

کرد عجب مهمان نوازی آن خبیث

آچنانی کس ندیده بهترم !!

کرد خطبیش خائن، آن خائن به ذات

درجوابش گفت، تو خائن رو برم

امرکرد نادر، با قنداق تفنگ

آنقدر کوبند که مغزش بنگرم

در حضور اقربا و دوستان

راهی جنت بگشت دل آورم

بی گناه چون کشته شد آزاده مرد

کرد رسوا جانیان کشورم

آن شهید راه حق از روی کین

به ر عرضش رفت به پیش داورم

اقربا و اهل وفا میلش همه

گشت زندانی و با بد کیفرم

عبدالخالق، آن جوان شیرزاد

منتقم شد بهر خون اخترم

کشت آن غدار را در محفای

پیش چشم اقرباش، آن سرورم

هاشم جlad و جمعی ظالمان

خواستند کیفر کنند شیرئرم

قبل از قتل، مُثله کردند آن جوان

جانیان دور، زشرع انورم

قتل عام شد جمله همصنفان وی

به رخون خائنی بد گوهرم

لوگرم ای لوگرم، روح در برم

خار چشم دشمنانی انورم

حضرت یعقوب مولانا چرخ (۲)

مرد عارف، فاضل و دانشورم

دارد او تفسیر قرآن کریم

با زبان ساده همکشورم

قبراو زیارتگه‌ی برخاص عام

دور از میهن دیار دیگرم

در دوشنبه مسجدی بانام وی

معبد صد هاهزار هم باورم

لوگرم ای لوگرم دور از برم

فکرو ذکرت بوده دائم بر سرم

دشمن سر سخت انگلیس در جهاد

جانفدا، نائب امین لوگرم^(۳)

از شبابش تا وفات در شش دهه

خد مت میهن بکرده سرورم

در اخیر آن مرد غازی، شهسوار

گشت اسیر یک امیر چاکرم^(۴)

در سن هشتاد و هفت با صد ستم

راهی جنت بگشت فخرآورم

هم ملک عبدالرحیمزی، لوگری^(۵)

مرد دانا افتخارکشوم

از جناب شان چه گویم ای وطن

بیست و یک سالش بزندان بسترم

زانکه او بود، مرد فاضل باشرف

کی تحمل مینمودش، چاکرم

آن دو خود کامه سردار، دشمنش

بی گناه محکوم کردند، اخترم

لوگرم، ای لوگرم، ای لوگرم

از خدا خواهم بگیری در برم

درفت وحات سلاطین قدیم

بوده ای راه ظفر برکشوم

بت شکن محمود غزنه چونکه شد

راهی هندوستان ازلوگرم

فتح کرد هندوستان مرد سُترگ

فاتحانه گشت به میهن رهبرم

نام تو بادا بلند در عالم

لوگرم هستی، تو جانم پیکرم

نام زیبایت ز "لوی غر" آمد ست(۶)

باشی دائم سربلند چون "لوی غرم"

خلق و پرچم نوکران اجنبي

کردغارت لوگرى ولوگرم

خائنان دون زطیاراز هوا

پرت کردند بزمین، خشک و ترم

در عزای آن شهیدان بی گناه

خون ببارید آسمان کشورم

جان من، ای لوگرم ای لوگرم

روح و جانم با تو دائم، مادرم

آن مجاهد ها بنا م، خصم وطن

کردند ویران، کابل گل پیکرم

هريکي بادست آلوده بخون

قاتل ده ها هزار همکشورم

خون ملت خورده اند بی ترس و بیم

خوف نکردند از عذابِ محشرم

دالراندوزی نمودند بی حساب

از جفاء بر مردمی بی یاورم

هر یکی از جانیان، خائن به ملک
شرم سار این جهان و دیگر م
بل مجاهد های راستین وطن
رفته اند پیش خدا، پیغنا بر م
در بهشت عنبرین کردگار
راحت و آسوده باشند، یکسرم
رحمت حق بر شهیدان وطن
نام شان جاوید، به میهن دفترم
لوگرم ای لوگرم، زیب سرم
دین فروشان را بکن طرد از برم
دشمنان دون خرابت کرده اند
جانیان پست، اجانب نوکرم
کرده اند پیرو جوانات راشهید
زانکه بودند پیرو پیغنا بر م
خُرم و شاداب باشی مأمنم
دوستانت صاحب سیم وزرم
دشمنان را به دوزخ رهسپار
خواهم از دربار رب اکبرم
لوگرم ای لوگرم گل پیکرم
در دهجران نموده مُضطربم
بوده ای سمبل وحدت قرنها
از برای هرگروه کشورم

سید و پشتون هزاره ترکمن

هم قزلباش، تاجک و هندو برم

زندگی کردند همه پهلوی هم

شاد و خرم هریکی با دیگرم

لوگرم ای لوگرم، تاج سرم

افتخار آسیائی دلبرم

از جفای دهردون و جانیان

شد خرابه خاک از جان بهترم

گاه خلقی، پرچمی، گاه طالبان

ظلم بی حد کرده اند بر مادرم

خانئی منحل نمود اردوی تو

زین خیانت شد وطن بی عسکرم

زانکه زیبا کشورم اردو نداشت

جنگ سالاری به هربوم و برم

لوگرم، ای لوگرم، روح پرورم

سایه ات با دا، دائم برسرم

ای فلک چرخی بزن کاری بکن

ناتو، امریکا بکن، طرد از برم

تا به کی افغانستان، از ظالمان

روزو شب خون بسترم خون بسترم

جانیان، "ناتو"، این درندگان

با مذلت را نشان، از کشورم

ظلم شان بودست بی حد بی شمار

در حریم کشورم ، سرتاسر م

پای دشمن از دیارم قطع کن

دوستان میهنه نم آری برم

انتحاریهای بی دین بی خدا

دست شان کوته کن، از بوم و برم

یارب از لطفت نما این جانیان

راهی دوزخ همه را، یکسرم

از خداوند کریم و بی نیاز

دارم استدعا که سازد کشورم

خُرم و آزاد، زدست ظالمان

خائنین بی خدا مستکبرم

با الهی بر محمد(ص) بر علی(ع)

ملک ما آرام کن، از شوروشترم

جانیان و طالبان نابود کن

از حریم پاک زیبا کشورم

جنگ سalarان، زخاکم بربچین

ده نجات این میهن از "کور و کرم"

کابل و هم قندهار وبامیان

غزنیء باستان، هرات فخر آورم

قندهز با فاریاب و چاریکار

دایکندی ووردک، هلمند دیگرم

پنجشیرو جوزجان و ننگرهار

شهرگردیزو بدخسان پر زرم

سرپل، لغمان و هم با پکتیکا

نورستان و کاپیسا دو، سنگرم

بادغیس و تخار، هم غور و کنر

زابل و نیمروزولوگر دلبرم

مشرقی و بلخ و خوست، شهر فراه

هم ترین کوت و سمنگان پژبرم

لوگرم ای لوگرم ای مادرم

ساکنیت یک زدیگر بهترم

از خداخواهم وطن بار دگر

شادو خرم بینمت ای دلبرم

"حیدری" خواهد بمیرد در برت

خاک پاکت سرمهء چشم ترم

گربمیرم در دیار غربت

ذرهء خاکت نهندزیر سرم

روح من گردد ز عطرش شادچون

عاشقش هستم ولی دور از برم

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری

اول حمل ۱۳۹۱ مطابق ۲۰۱۲، ۰۳، ۲۰، هـ

(۱)- مرحوم شهید نائب سالار غلام نبی خان چرخی یکی از اعضای فعال آزادی خواهی و روشنفکرانی بودکه برای حصول استقلال سیاسی کشور عزیز مان افغانستان، از جمله همکاران نزدیک غازی امان الله خان بود.
نادرخان نظریه مخالفت که با این خاندان داشت، زمانیکه به سلطنت رسید، به تعداد هیجده نفر از خاندان چرخی را بشمول غلام نبی خان و غلام جیلانی خان به شهادت رسانید.

سعديا مرد نکونام نميرد هرگز.....مرد آنست که نامش به نکوئی نبرند

(۲)- حضرت مولانا محمد یعقوب چرخی از جمله محققان و ادبیان سرشناس زمان خود بود و طبع شعری هم داشت. مولانا یعقوب چرخی عارف بزرگ و مفسر قرآن عظیم الشأن در سده نهم هجری قمری زنده گی میکرد و در سال ۸۵۱ هـق. از دنیا رفته است. آرامگاه او در پنج کیلومتری شهر دوشنبه تاجیکستان، در قریه هلغتو قرار دارد که زیارتگاه عام و خاص میباشد.

در دوشنبه مسجد جامع مولانا یعقوب چرخی عبادتگاه هزاران مسلمان میباشد.

(۳)- مجاهد بزرگ، نائب السلطنه، غازی امین الله خان لوگری یک تن از قهرمانان ملی افغانستان بود که در راه خدمت به کشور خاصتاً در هنگام جنگ اول افغان و انگلیس با جان، مال و اولاد خویش آماده هرگونه ایثار و فدا کاری بود. از جوانی تاوفات مدت شصت سال مصالح ملت و مملکت را در نظر گرفته و با تمام قوا در مقابله بایگانگان مجادله و صرف مسامعی کرده است. وی که دشمن شماره یک استعمار خارجی بود به امر امیر دوست محمد (دست نشانده انگلیس ها) در زندان ارگ با لاحصار محبوس شد. با تحمل رنجها و عذابهای زیاد به عمر ۸۷ سالگی در همان زندان داعی اجل را لبیک گفت.

(۴)- امیر دوست محمد خان در دور دوم سلطنتش.

(۵)- مرحوم عبد الملک خان عبدالرحیم زی از باشندگان گمران ولايت لوگر

بوده و تخصصیات عالی و تخصصی خویش را در ترکیه بپایان رسانیده بود. وی یک شخص بسیار وطنپرست ترقی خواه، پاک طینت و شجاع بود. در زمان صدارت داود خان در کابینه وی به صفت وزیر مالیه و کفیل وزارت اقتصاد ایفای وظیفه نمی‌نمود.

ملک خان یکی از مقدرترین وزیران کابینه بوده و بیشتر به ابتکارات شخصی که علمآخود طرح‌ریزی میکرد و به مصالح ملی و مردم کشور عزیز ما ضروری بود، متکی بود. همت والا و شجاعت‌ش هیچ‌گاهی برایش اجازه نمی‌داد تا از جمله وزیران متصل و بلی قربان باشد.

همین استقلال عمل و پیشبرد دلیرانه کارهایش باعث رنجش خاطر و حسادت بعضی از اعضای کابینه منجمله سردار نعیم خان و حتی خود داود خان گردیده و نمی‌توانسته عملکردهای وطنپرستانه وی را تحمل نمایند. درنتیجه موصوف را به بهانه‌هایی کفایتی بتاریخ ۱۳۳۶ سرطان از وظیفه اش برطرف نموده و متعاقباً به افتراء دست داشتن به کودتای ضد دولت متهمن نموده با یک تعداد اقارب، همکاران، و دوستانش بشمول عالم بی‌بدیل کشور شهید میرعلی اصغر شعاع، راهی زندان گردند.

ملک خان مدت بالغ بر بیست و یک سال را در زندان دهمزنگ با شرایط بسیار ناگوار، کوتاه قفلی‌ها، شکنجه‌های گونا گون، بیدارخوابی‌ها و غیره سپری نمود. مگر تا آخرین زمانی که در زندان بود، کوچکترین سندی که حاکی از دست داشتن او در کدام کودتا بوده باشد، ارایه نگردید. بلاخره در اوایل کودتای منحوس هفتم شهریور زندان آزاد شد. چون موصوف یک شخص ملی و خیلی‌ها وطن پرست بود، هیچ‌گاه تحمل تسلط نوکران وطن فروش را نمی‌توانست و آن خانین و غلامان بیگانگان از این حقیقت آگاه بودند. از این‌رو به بسیار زودی در فکرازبین بردن آن را در مردوطن گردیده و توسط عامل دولت و نوکران خرسهای قطبی در شفاخانه وزیر اکبر خان، موصوف را به شهادت رسانیدند. جنات النعیم منزل و مأوایش باد!

(۶)- لوى غر در پشتى به معنى كوه بزرگ ميپاشد.

زبان حال برهان الدین به سیااف

بداد برهان به سیاافش پیامی
بیا اینجا منم در انتظارت
به بزرخ صدهزاران مارو عقرب
چو من باشند همه خدمت گزارت
به یادت است، ازمظلومان میهنه؟
همه قتل وقتل بود شغل وکارت
به زورت غصب کردی، ملک مردم
نمودی گل پغمان در حصارت
ریاست خواهی، اما غافل هستی!!
زروزباز خواست کردگارت
چو من رسوا شوی، در دین و دنیا
ملک های عذاب در فکر کارت
زراندوزی، به دنیای دو روزه
نیاید همچومن، هیچش به کارت
چه عبرت داری از صدام خونخوار؟
رقذا فی، امین همدیارت
بچشم سرنديدی حال کارمل؟
تره کی، نانجیب همقطارت

همه اموال غصبی را به خاوند
رسانیده، سبک گردان تبارت
مشوغره به این جاه و جلالت
که فانی بوده و ناید به کارت
زقتل عام که کردی تو، به افشار
هزاران شد یتیم و خواروزارت
فروختی دخت افغان را، به اعراب
بکردی غیرت خود، آشکارت
چوفرعون زندگی کردی به دنیا
به زیر خاک، دهد قبرت فشارت
کشد مغزسرت از پنجه ها یت
کند راهی ویلت، کردگارت
تظاهرکرده با ریش درازت
فریب دادی هزاران هم تبارت
وهابیت شدی، بانی به کشور
چه بد دیدی، زاسلام تبارت؟
شناور "حیدری" ای، شیخ ظالم
مده آزار، تو خلق با وقارت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۴۰۲، ۱۲، سنتی

جمعی یزیدان

زدست خلق و پرچم، بی خدایان
بشد افغانستان، ویران ویران
هزاران فاضل و با علم کشور
بگشتند قتل عام ویا به زندان
دو ملیون کشته شد از مردم ما
وشش ملیون مهاجر، تیت و پاشان
پس از این خائنان، آمد گروهی
جنایت پیشگان، بی دین وايمان
بکشتند صد هزاران، از جهالت
نترسیدند زبان خواست و زیزدان
بنام دین اسلام و شریعت
جنایت ها نبود، ناکرده ایشان
زراندوزی بیحد کارشان بود
بخوردن خون فرد فرد مسلمان
رسید نوبت چو جمعی طالبان را
بریدند سر هزاران بی گناهان
به امر آی، اس، آی، جمعی ستمنگر
نمودند منفجر، شاهکار بامیان
بکردن منع تحصیل، دختران را
بسوزانیده مکتب های نسوان
به میهن انتحاری شد مروج
زدست طالبان، صد پاره قرآن
بدادند هر چه خوبی کشور ما
به پاکستان به آن ملک خبیثان

بزرگ خائن در سیزده سال بعدی
 فروخت افغانستان را، مفت و ارزان
 هر وئین حاصل عمدۀ ززارع
 ولی دهقان بود بی آب و بی نان
 ز خدمت های وی شد میهن ما
 برآس فاسدان گشت ملک افغان
 تقلبکار اشرف، در صدر کشور
 خرابی ملک ما گشته دو چندان
 زند لاف های بی جا مغز ممتاز!!
 نموده خلق ما بی حد پریشان
 یقین او بی کفاء و بی درایت
 بود آقا بلی شاکرد شیطان
 خدایا! بهر مظلومان کشور
 بکن کیفر تو این جمع یزیدان
 رسان روزی که ازلطفت ببینیم
 شود افغانستان، آزاد و شادان
 الهی! "حیدری" را شاد و خرسند
 بگردان، ظالمان راهی نیران

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
 ۱۰، ۲۰۱۵، سدنی، استرالیا

شاه شجاع

شاه شجاع ملک ما، میهن فروش
 کرده است بار خیانت رابه دوش
 باند او در فکر تاراج وطن
 غافل از روز جزا، در عیش و نوش

احیدری

۲۰۱۳، سدنی، ۰۹، ۰۳، ۰۶

مادر وطن

هر آنکس میه نش افغانستان است
همه افغان وا زیک بوس تان است
اگر ترکمن بُود از بک، هزاره
همه زیبا گلی یک گلستان است
قرزل باش و بلوج، پشتون و تاجک
همه با هم برادر، جسم و جان است
نفاق سنی و شیعه، برادر
زنیرنگ های شیطان زمان است
اگر خُب و طن، داری تو برسر
نگوئی سنی و یا شیعگان است
ندارد آنکه بد خواهی، به کشور
به هندوی وطن، هم مهربان است

نباشد افتخار قوم بر قوم
همه مخلوق دادار جهان است
نارد بر تری، ابیض بر اسد
که شرطش در کلام الله، بیان است
به تقوا بر تری حاصل بگردد
نه بر نگ و نژاد و نی زیان است
اگر ره رو شوی، در راه یزدان
خوش، جایت بهشت جاودان است
به حبل الله، توسل جو عزیزم
تفرق نهی واضح و عیان است
نگاهی با بصیرت کن، به میهن
چنین وضعش به ملت، بس گران است
از این جنگ و بلای خانم انسوز
یتیمان وطن، بی آب و نان است

خدا را هموطن! دستی بهم ده
ترا مادر وطن، خواهش چنان است
نمایمین امنیت، به کشور
که بی امنی خودش، یکسرزیان است
بکن حُنثی، تو مکر دشمنان را
که دشمن در لباس دوستان است
بزن کوبنده مُشتی بر دهانش
که باشد یادوی، تاین جهان است
تمنا "حیدری" دارد، الٰهی!
رسانش بروطن، چون ناتوان است
بکن خاکش تو در دامان، مادر
ورا، این آرزو، در دل نهان است
پوهن وال داکتر اسدالله حیدری

۱۱، سالی ۲۰۰۳

بهاریه

آمد بهار و کشور ما، زان خبر نشد
گل ها بخاک رفته و بیرون دگرنشد
بلبل که دید، وضع چمن را چنین خراب
با کرگس و کلاع، دگر همسفر نشد
از جنگ خانه سوزو زجور استمگران
افغانستان خراب و بر آن یک نظر نشد
از بس رسیده ظلم و جنایت، به اوج خود
یک فرد بازگشته به وطن، مُستقر نشد
هر کس به پر نمودن، جیب ش کند تلاش
یک والی و وزیر و رئیس، داد گرن شد
آن جانی بزرگ و شریکان، جرم او
در ملک مازق تل و قتال، بر حذر نشد

گرگان بی حمیت و سفاق، جامعه
کشند صد هزاروکسی، نوحه گرنشد
هر رهبری بخاطر خود، سعی میکند
یک قائدی ز راه خدا، جلوه گرنشد
بر قلب همچو سنگ تفنگ دار، بی خدا
اشکِ یتیم و آه زنی، کارگرنشد
ای دل ز هجر و پاد وطن، ناله میکنی
عمریست حاصلت، بجز از درد سرنشد
خواهم به عَجز از درخلاق، بی نیاز
تاخُل دشمنان وطن، بارور نشد
چون حیدری شنید، زخون ریزی وطن
برگود راین بهار، چسان خون جگرنشد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲ مارچ ۲۰۰۴ – دوم حمل ۱۳۸۳، سدنی

سا قیا! می ده مرا، تا سا عتی خوش بگذرد

خوف از عقبی

گرتوداری خوف از عقبی و دفتر غم مخور
گرترا احمد بود، شافع محشر غم مخور
دل اگرداری تو خوب آل حیدر مرحبا
تا ترامشکل کشاہ باشد، سرور غم مخور
گرز هجر میهنت، معموم و دل بشکسته ای
خالق یک تانماید، هجر آخر غم مخور
گرشوی دور از وطن، خاک اندر ملک کفر
لطف حق خاکت رساند، نزدما در غم مخور

کرد گراین دهروننت، همچو طوطی در قفس
عا قبت روزی شوی، آزاد یکسر غم مخور
باش صادق پیشه و رهرو، براه مستقیم
گرنداری مثل شاهان، تاج بر سر غم مخور
گر دراين دنيا نداری، زندگی بر طبق ميل
کوش در آبادی، دنیا ای دیگر غم مخور
گربیزی قطره اشکی، برحیسین ابن علی
وقت جاندادن رسد، زهراء اطهر غم مخور
گربه وقت تشنگی، یاد آوری از کربلا
تشنگی هایت سرآید، زاب کوثر غم مخور
سخت راهی پیش رو داری، زمردن تا صرات
گرترا یا اور بود، اهل پیام بر غم مخور

گرچه ذنبت بیشتر باشد، زا شجارون جوم
گرترا بخشد لطفش، رب اکبر غم مخور
حیدری هر چند سخت است، زندگی در ملک غیر
باشد آرورد زبانت، ذکردا و رغم مخور
کردی استقبال، شعر حضرت حافظ چه خوب
خواهم ازیز دان برایت، شعر بهتر غم مخور
ساقیا! می ده مرات ساعتی خوش بگزند
خاک باشد آخرت، بالین وبستر غم مخور

۲۰۰۵ مارچ، سد نی

نور قرآن

یا رب تو مرا، بحق پاکانت بخش
از لطف و کرم، بشاهزادانت بخش
هر چند منم بنده ناپاک و بدی
شاها! تو مرا، به نور قرآن ت بخش

۱۴۹۹ آگسٹ، سد نی

دختر افغانی

ای سرور مهرویان، ای دختر افغانی
صورت زپری بهتر، سرتاج گلستانی
در دایره حُسنت، کردی توگرفتارم
افگندی به زندانم، چون یوسف کنعانی
اصل و نسبت عالی، خلق و ادب احسن
در سیرت خود جانا، الگو تو به دورانی
یاقوت لب لعلت، دل میبرد از هر کس
تاب نگهت نتوان، نی شیخ و نه روحانی
زلفان چلپا یت، و آن نرگس شهلایت
بنموده پریشانم، در هجر و پریشانی
قربان و فایت من، وز صدق و صفائت من
 دائم به دعایت من، ای لعل بدخشانی
ای سرو خرامانم، وی غنچه خندانم
حب تو فرا اگیر است، در ملک سلیمانی
مه شدخل از رویت، مشک ختن از بوبیت
تو حور بهشت هستی، سیمین برونورانی
در حفظ وطن جانا، مردانه توجنگیدی
رفتی به لقاء الله، از راه مسلمانی
هم روس و هم انگریزان، از غیرت توحیران
فردوس برین جایت، از مسند قرآنی
با نصرت حق خواهم، وز همت والايت
شیطان بزرگ رانیز، از کشور خود رانی
امید به خدا دارد، تا حیدری مسکین
صهباي بقا نوشد، از ساغر یزدانی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۵ءی

کابل ویران

یاد ایا می که در کابل، مکانی داشتم
در میان سنبل و گل، آشیانی داشتم
میهن بهتر ز جانم، افتخار آسیا
خوش چه ملک باصفا، افغانستانی داشتم
کارم استادی پوهنتون و در تد ریس خود
نزد شاگردان عجب، شرح و بیانی داشتم
در میان مردمان با اوفای آن دیار
دوستانی با خدا و مهر بانی داشتم
هم بکابل لوگرو غزنی، هم شهره رات
در بد خشان و به هلمند، دوستانی داشتم
میله نوروز در بلخ و بلاد دیگرم
در مزار شاه مردان، آستانی داشتم
در بر هند و کش و سالنگ زیبایی وطن
گلبهار و چاریکار و بامیانی داشتم
درج نوبی مشرقی و قند هاروفار یاب
مردم زحمتکش و هم جا نفشا نی داشتم

از صفائی صالحین خوابیده درخواجه صفا
میله جای با صفا وار غوانی داشتم
چلسیون و باغ بابر، قرغه و اطراف آن
شهر کابلی هرگزار، بوستانی داشتم
در خیالم می نیا مد، اینچنین روز فراق
ای بسا در میهن خود، گلرخانی داشتم
از میان دلبران رشک آهوی خُتن
دلبر گلگون رخ و شکرلبانی داشتم
ای خدا! روزی رسان، تا باز بینم کا بلم
کابل ویران که آنجا، گلستانی داشتم
از فراق کشورم، جام بلب خواهد رسید
حیدری آخر بس است، از این و آنی داشتم

پوهن وال داکتر اسدالله حیدری
۲۲ می ۲۰۰۵، سدنی

وطن قربان هر شهرو دیارت
زالوگرتا به کابل، تام زارت
هرات وبامیان و شه رغزنه
جنوبی، مشرقی و گلبهارت
۱۲ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

دردهجنان

سوختم من خالقا! از درد هجران سوختم
از فراق خاک پا کم، مُلک افغان سوختم
سوختن بهتر بود از شادی ام در مُلک کُفر
گربظا هر خرم، لیک از دل و جان سوختم
مرگ با دا، آنکه در دل، نیستش حُب وطن
در دیار غیر، من از یاد جانان سوختم
تا بکی مُلکم بدینسان، زیر ظلم ظالمان
از جفای ظالمان و جور دوران سوختم

نا مسلمانان جانی، با شعار حفظ دین
کرد ویران کشیورم، کزد دین ایشان سوختم
حرص دالر، برد دین احمدی، ازیاد شان
از جنایت‌های شاگردان شیطان سوختم
آهوان میهند رم کرده‌اند، در هر طرف
من بیاد نرگس چشم غزالان سوختم
سوخت کابل، هم هرات و با میان و قندهار
لاله‌سان داغم بدل، زشک یتیمان سوختم
حیدری صبر خدا کن، عاقبت وصلی رسد
تانگوئی دیگرش، کز هجریاران سوختم

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۴ می ۲۰۰۵ ، سدنی

اشک یتیم

ای وطن جانم بقریانت، به هجرانت قسم
بهر مظلومان و بر اشک یتیماننت قسم
ظالمان رحمی نکردن، بر جوان و پیر تو
لا له سان غرقه بخونی، بر شهیداننت قسم
مردم بیچاره ات، با درد و رنج بیشمار
بر غم بیچارگان و مستمنداننت قسم
هر چه رازی بابینم، در دیار دیگران
یا دمن آید ز تو، بر دشت و داماننت قسم
سوز و افغانم ز دردت، تا ابد دارد دوا م
تا که جان دارم بتن، بر سوز و افغاننت قسم
حیدری خواهد زیر دان، تا زلطف بی کران
بیند ت آبا دو خوش، بر شاه مرداننت قسم

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری

۲۸ می ۲۰۰۵، سدنی

مدفن آبائی

گر بگیری دربرم، ای ملک بی همتای من
شاد و خرم مینمایی، این دل شیدای من
تا بکی از درد هجرانت، شب و روزم حزین
ای که دامانت بود، فردوس این دنیای من
سالها شداز فراقت، سوز دارم روزوش
ای تؤی روح و روانم، کشور زیبای من
جورا بین دنیای دون، گردورم افگنداز برت
دره های سبز و شادابت، همه رویای من
دلبران مهجبینت، رشک خوبان جهان
کاسهء گلی و دوغت، ساغر و صهباًی من
ناخلف آنانکه، قد روم نزلت نشناختند
غرقه درخونت نمودند، منزل و مأواًی من
حیدری دارد امید، از خالق کون و مکان
تابه آغوشت دهد جان، مدفن آبای من

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲ جون ۲۰۰۵، سدنی

برف و باران وطن

خوش بود دامان دشت و کهساران وطن
خوش بود سیروصفای مرغزاران وطن
خوش بود با دلبران مهجبین کشورم
در شب مهتاب و مطری، در بهاران وطن
خوش بود پغمان واستالف، ویا کاریزمیر
روز جوزا و شب قوسی، با یاران وطن
خوش بود در روز نوروز و مزار شاهدین
ژنده بالا کردنش، با جان نثاران وطن
خوش بود در ملک خود با فقر و بیچارگی
نی که در کاخ سفید و درد هجران وطن
خوش بود گر حیدری، از لطف بی پایان حق
با زبارد برسرت، هم برف و باران وطن
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۸ جون ۲۰۰۵ ، سدنی

آهُوی رم کرده

ناله بیاد وطن، صبح و مسأء میکنم
خون جگر میخورم، نغمه سرا میکنم
بهر نجات وطن، از همه این مشکلات
از سر شب تاسحر، رو به خدا میکنم
بر در آن کبریا، از رهه صدق و صفا
عقده و غم های دل، یکسره وا میکنم
بهر شفای وطن، از همه رنج و محن
چاره ندارم دگر، عرضه دعا میکنم
مرغ شکسته پرم، قدرت پروا زنیست
دل به هوا وطن، داده نوا میکنم
گربه گلستان روم، بهر تماشای گل
یاد گل ارغوان، خواجه صفاء میکنم
آهُوی رم کرده ام، تیر جفاء خورده ام
در دل ریش خود، از توده اه میکنم
حیدری گر آخرت، از غم و درد وطن
حصار شود چاره ات، صبر خدا میکنم

بلا حصار

کابل و با لاحصار روزگاران را چه شد
آن صفائی مردمان کوهساران را چه شد
آهوان بی نظیر کشور ما ای خدا!
باغزالانش رمیده، دشت و دامان را چه شد
گشت ویران ملک بی همتای ما، افغانستان
رادمردانش که بودی، شمس دوران را چه شد
آن اخوت، آن مروت، آن همه مردانگی
از میان مردمان، ملک افغان را چه شد
آن مسلمانی و آن، پابندی دین بی
آن گذشتن ها ز جان، در راه پاران را چه شد
شهرهای مهد علم و افتخار آسیا
با میان و غزنه و بلخ و بدخشن را چه شد
خشک سالی های پی در پی، در افغان زمین
بُرداز بین حاصلاش، برف و باران را چه شد
"حیدری" سرالهی کس نداند، جز خودش
باش ساکت، چون ندانی چرخ دوران را چه شد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۵ جون ۲۰۰۵ ، سندنی

دوري ميهن

دوريت اي ميهنم، از دل عذا بم کرده است
آتش هجران تو، آخرکبابم کرده است
دشمن دنيا و دينت، صاحبان قدرتند
جور دوران بر عزيزانت، عقام کرده است
من ندانم اين مظالم، تابكى دارد دوام
سرخى خون شهيدانت، خرابم کرده است
دوستانت هر طرف، در غربت و بیچارگى
قدرت اهریمنان، چشم پرا بهم کرده است
يک زمان داما مهرت منزل وما وای من
عاقبت بخت بدم، پرت و عتا بهم کرده است
از سر شب تا سحر، رؤیای من ميهن توئی
حیدری رؤیا یت آخِر، چون سرابم کرده است

۱۵ آگوست ۲۰۰۵، سدنی

ز هجرانت وطن دل در برم نیست
به شب ها از غمـت خواب بر سرم نیست
در این دنیـای دوری مادر من
بـجز فکرـتو، فـکرـی دیـگـرم نیست

احیدری ۱۶، ۰۶، ۲۰۱۲، سدنی

آرام تن

ای خدا شدم تی، آرام تن گم کرده ام
وز جفا زندگی، ملک و وطن گم کرده ام
گردش دنیا دون، بنموده دور از میهن
دلبران رشك آهوی ختن، گم کرده ام
هوش از سر داده وجانم بحال رفتن است
چونکه از جور زمان، جشن و چمن* گم کرده ام
روزگار ناز و نعمت ها، به داماش گذشت
سالها دور از برش، گل پیرهن گم کرده ام
از فراق کشورم، جانم بلب خواهد رسید
زانکه از بخت بدم، سیمین بد ن گم کرده ام

آب پغمان، سیب لوگر، گلشن کاریزمیر
آن صفای گلستان و انجمن گم کرده‌ام
در تلاش رفتنم، هر روز و شب، سوی وطن
بال و پر بشکسته‌ام، دشت و دمن گم کرده‌ام
بس که افزون شد به مُلکم، چهره اهربینان
فرق بین بلبل و زاغ وزغن گم کرده‌ام
یا رب آ نروزی رسان، با شُکر گوید حیدری
یاقتم هر آنچه، از جور زمان گم کرده‌ام

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۲ اگست ۲۰۰۵، سدنی

*- منطقه برگزاری جشن استقلال وطن در کابل.

زهجرانت وطن دل در برم نیست
به شب‌ها از غم‌خواب برسرم نیست
دراین دنیای دوری مادر من
جز فکرِ تو، فکری دیگرم نیست

۱. حیدری ا، ۲۰۱۲، ۰۶، ۱۶، سدنی

سرماء چشم

هیچ ملکی به جهان، غیروطن کارم نیست
که بجز کشور من، هیچ خریدارم نیست
نیست روزی که زدردش، نخورم خون جگر
نیست یک شب که زیادش، تن تب دارم نیست
کاش خاکت بشود سرماء چشم میهن
دوستان دغلت، جزبه بصر، خارم نیست
درد های دل ریشم به کی گویم، مادر؟
که جاز تودگری، مؤنس غمخوارم نیست
چه خوش آنوقت، که درسا یه مهرت بودم
در فراقت هوس، رفتن گلزارم نیست

ترک دامان تو، باناله و افغان کردم
حیف و صدحیف ترا، قدرت دیدارم نیست
دشمنانت زخدا، محووفنا میخواهم
جز محبان تو، با خصم، سروکارم نیست
دوری و هجرتوبنموده مرا، همچون قیس
وزغم و درد تو، جزناالله بسیارم نیست
خاک عالم بسرم، گربکنم با دچه سود؟
حیدری جزوطنت، هیچ پرستارم نیست

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۳ اگست ۲۰۰۵، سدنی

هجران توکرده است، بسی مسکینم
سوگند بخدا، زدوريت غمگینم
می میرم اگر نصیب من نشود
بوسیدن خاک وطن خونینم

۲۷ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

کشور زیبا

نه من رندم نه مینا، میپرسنم
نه این دو روزه دنیا، میپرسنم
ترا ای کشور زیبای افغان
به ذات پاک یکتامیپرسنم
ز هجران تو، مجنون گشتم آخر
بیادت نام لیلامیپرسنم
به جزار خون دل، حاصل ندارم
ترادر روز و شب ها میپرسنم
خدار ای وطن! گیرم در آغوش
ز دوری تو، صحرامیپرسنم
خوش اگر حیدری، خاک تو گردد
ب بویت دشت و دریا، میپرسنم
پوهن وال داکتر اسدالله حیدری

۳۰ آگوست ۲۰۰۵، سدنی

جفای روزگار

شده مد تی مدیدی، که زکشورم بدورم
زجفای روزگاران، نبوددمی سرورم
زفراقش هرشب وروز، بکنم فغان وافسوس
نه به دل قراردارم، به بصرنما نده نورم
چکنم بمن بگوئید، به کجا روم بدارم
همه التیام دردم، همه چاره قصورم
اگرم شود که روزی، برسم به کشور خویش
بکنم سجده شکر، به شهنشهی شکورم
بروحیدری زعجزت، به درخدادعا کن
که به ید قدرت اوست، غم وشا دی وسرورم

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۶ سپتامبر، ۲۰۰۵، سدنی

آزادی افغانستان

يا دایا می که هجران، درد من جانداشت
دوری میهن بفکرم، منزل و ما وانداشت
رفت و آمد ها به هرسوی وطن، بی درد سر
دشت و دا ما نش همی، آشوب و غارتها نداشت
مردمان کشورم با هم یکی، چون جسم و جان
وحدت ملی مارا، کس در این دنیا نداشت
ازبک و پشتون هزاره، تا جک و هم ترکمن
هر یکی با هم برا در، کس بکس دعوا نداشت
دوستان همدگربودی، قزلباش و بلوج
هیج قوم کشورم، با هموطن غوغانداشت
غیرت افغاني مان، بود ش الگوردجهان
شاه امان الله غازی، آن زمان همتا نداشت
کرد حاصل افتخار، آزادی افغانستان
ملت والا ضمیرش، تاب ذلت ها نداشت
"حیدری" میکن نثار آنهمه مردان، درود
کز فدا بنمودن جان، ترس و واویلانداشت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

دهم اکتوبر ۲۰۰۵، سد نی

شب یلدا

نگار! میروم من، زین جهان، آهسته آهسته
زهجان، روزوشب دارم فغان، آهسته آهسته
اگر قسمت بود مردن، مرا اندردیار کفر
صبا! خاکم رسان، افغانستان، آهسته آهسته
زجور این زمان شد مدتی دورم زملک خویش
خدایا! دورکن جور زمان، آهسته آهسته
دل مهجور من خواهد، همی رفتن سوی میهن
رسانم بارالهی، گلستان، آهسته آهسته
بکابل لوگرو غزنی، هرات وهم بدخاشانش
روم تایا بم، آن آرام جان، آهسته آهسته

شِفای دردهای خود بگیرم، از مزار شاه
که می‌بوسم در آن آستان، آهسته آهسته
خداوند! نصیبم کن، زلطفت دیدن یاران
شب مهتاب و کیف آسمان، آهسته آهسته
به که سار وطن، گر رفتنم قسمت کنی یا رب
چینم به رجانان، ارغوان، آهسته آهسته
شب یلدا نشسته، بار فیقان در دل گویم
سر شب تاسحر، با دوستان، آهسته آهسته
بود چشم امیدت حیدری، بر خالق منان
که سازد آخرت، خلدا شیان، آهسته آهسته

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۶ اکتوبر ۲۰۰۵ ، سدنی

یاد آنوقت که به میهن، سرو سودایم بود
کابل و غزنی لوگر، همه جا، جایم بود
مردمان وطنم خیلی عزیزو مشفق
کاسه گلی و دوغ ساغر و صهبا یم بود

داکتر اسدالله حیدری
دهم اپریل ۲۰۰۹ ، سدنی

طلب فرج

این چه غوغاست زابنای بشر، می بینم
این جهان راهمه در فتنه و شر، می بینم
از جفاکاری شیطان بزرگ و انگلیس
پنج قاره همه در حال خطر، می بینم
این پلیدان زمان و همه یارانش را
جمله جانی وز فرعون، بترمی بینم
زره شیطنت و فتنه این بی دینان
کره ارض همه رانار و سقرمی بینم
استفاده ز سلاحهای اتومی، امروز
باعت محوه همه نسل بشر، می بینم
کشن و بستن مخلوق خدارا، بیجا
ز کثیفان ترورست چو هنر، می بینم

ظلم بیحد به سر مردم بیچاره چرا؟
زقوی پنجه واز صاحب زر، می بینم
همه مردان شده اند خانم و زنها شوهر
پسaran را همه بادار پدر، می بینم
دختران را نبود عرض ادب، بر مادر
مادران فاقد الفت، به پسر می بینم
سوء اخلاق رسیده است به حدی ، که کنون
مرد وزن را همه عریان، دم درمی بینم
حافظا! سربدر آورتو، زآرامگه ات
آنچه در خواب ندیدی، به بصرمی بینم
حیدری رو به خدا کرده، فرج کن تو طلب
همه اکناف جهان ، پرزشرر، می بینم

۲۴ اکتوبر ۲۰۰۵، سدنی

استخراج از شعر حضرت حافظ ع با مطلع (این چه شوریست که در دور قمر می بینم).

راه ثواب

دانی که چیست عزت، در ملک خویش بودن
بادوستان نشستن، از خصم رو نمودن
آسایش روانست، این باشدای برادر
در قلب آشنا یان، راه صفاگشودن
کی بوستان اغیار، الفت پذیر حالت
کزنازُبوی میهن، آنجاگلی ندیدن
راه صلاح نبود، در سیر زندگانی
هر آنکه آزمودی، تکرار آزمودن
به رخوشی ناکس، یا بهر چاپلوسی
افراد بی خردرا، بیش از حدش ستودن
راه ثواب باشد، بادوستان مُروّت
از اهل کین و غیبت، خود را جدانمودن
هر چند میتوانی، کن حیدری توکوشش
به رضای یزدان، زنگ از دلی زدودن

دکتر اسدالله حیدری، ۱۰، ۳۱، ۲۰۰۵، سنتی

نالهء شبگیر

زیستن در حرم پاک تو، تقدیر نبود
ورنه عزم سفر، از کوی تو، تدبیر نبود
خاکت ای میهن من، مدفن آبای منست
هرگز درد فراق تو، به تصویر نبود
از زمانی که ترا کرده رها و رفت
هرچه دیدم به جزار، حلقه زنجیر نبود
ای که مینوی همه عالم هستی، هستی
کاش هجران تویک لحظه، به تفکیر نبود
دل من گوهر پاکیست که از دوری تو
شب و روزش همه، بی نالهء تکبیر نبود
سالها شد سپری، بهر مداوای دلم
هیچ چاره مگرم، نالهء شبگیر نبود
چه کند حیدری، از سوز فراقت میهن
که در این سوختنش، ذره تقصیر نبود

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۶ جنوری ۲۰۰۶، سد نی

ملک شیران

سرزمین پاک افغان، یادباد
یادباد، آن ملک شیران، یادباد
لوگ رو غزنى، بد خشان و هرات
هم جلال آباد لغمان، یادباد
دره های سبز و شاداب وطن
میله رفتنهای پغمان، یادباد
دامن سالنگ زیبای وطن
آن لب دریای خنجران، یادباد
روزنوروزو مزار شاهدین
هم گل سرخ مزاران، یادباد
مه سیما یان میهن را چه شد؟
نرگس مست غزالان، یادباد

روز دهقان و تماشا های آن
برزکشی های سمنگان، یاد باد
حیدری مجنون کوی و برزنیش
نالله شب زنده داران، یاد باد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۲ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

نی فصل خزان و نی بهار می ماند
نی لیل و نهار
نی نازیتان گل عزار می ماند
نی گل و نه خار
این عالم فانیست، نیرزد به جوی
گفتار علی است
نی ساغرومی، نه میگسار می ماند
نی مست و خمار

۱۴ فبروری ۲۰۰۴، سدنی

عقاب شکسته پر

چرانه روی مرا، بر دیار خود باشد
چرانه هر قدمم، به ریار خود باشد
عذابِ غربت و هجران من، بود تا کی؟
دلم همیشه بفکر نگار خود باشد
زعاشقان سرا پرده وطن هستم
مرا بهشت زمین، لاله زار خود باشد
من آن عقاب شکسته پرم، که در فرقه
دلش به پر زدن، کوهسار خود باشد
کجاروم، به کی گویم، زد رد بی وطنی
به ملک غیر کرا اختیار خود باشد؟
به شهرها وطن رفته، سرزنم هرسو
به خاک خود همه کس، شهریار خود باشد

چه خوش بکشور خود، جان خویش بسپارم
که تربت و کفنم، از دیار خود باشد
اگر که لطف خدا، حیدری شود یارت
غم و سرور تو، پیش تبار خود باشد

۱۳ فبروری ۲۰۰۶، سدنی

دارا که کباب میخورد، میگذرد
ورباده ناب میخورد، میگذرد
مسکین که به سفره غریبی، نانش
بارنج و عذاب میخورد، میگذرد

۱۴ اسپتامبر ۲۰۰۳، سدنی

این عمر دو روزه بین، عجب میگذرد
گاهی بغم و گه بطرب، میگذرد
افسوس که تو مصدر کاری نشدم
چشمی بزن و نیگر، چوشب میگذرد

۱۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

کشش یار

کشش یار نباشد، سعی بی بار خطاست
گل به گلزار نباشد، دیدن خار خطاست
تا که قدرت بوطن، در کف نادان و خصم است
فکر بهبودی این کشورخونبار، خطاست

احیدری ۱۶، ۱۲، ۹، سدنی

هجرت

ای میهنم زدوریت می میرم
تا کی به قید هجرت و زنجیرم؟
خواهم زخداوند قادرور حمان
در دامن پاکت رسیده و میرم

احیدری ۱۶، ۱۲، ۱۶، سدنی

بیچاره کردی

خداؤندا! مرا بیچاره کردی
زمُلک و میهنم، آواره کردی
به مُلکم جانیان، در رأس دولت
به ملیونها دلی صد پاره کردی

احیدری ۱۶، ۱۲، ۱۶، سدنی

س رو روان

ای صبا! مژدهء نیکو، زجهانی به من آر
بهرآزادی کشور، سخنانی به من آر
شاه شجاعان زمان را، زوطن دور نما
شیرمردان وطنخواه، چوامانی به من آر
عمر بی حاصل من، میگذرد در غربت
آخر از بهر خدا، نکhet جانی به من آر
درد هجران مرا، از گل میهن بِرُذای
لا له و یا سمن، هم شورو فغانی به من آر
یارسانم به وطن، یازغمم کن آزاد
یا چو یعقوب ز یوسف، تو نشانی به من آر

گر نباشد مرا، قسمت رفتن به وطن
تُر بت کوی شهیدان، زمکانی به من آر
روزگاریست که دورم، زوطن صدا فسو س
مه سیما صنمی، راحت جانی به من آر
میشود عمر من آخِر، زرهء لطف و کرم
همدم سرسوهی، تاب و توانی به من آر
گذرت گربشود، سوی بد خشان وطن
یار گلچهرهء با درد و بیانی به من آر
حیدری تابه کجا، از غم جانان در سوز
آخِرای باد صبا! سرو روانی به من آر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۷ فبروری ۲۰۰۶ ، سدنی

ما درزیبای من

ای ملک بی همتا ای من، ازمن چرا نجیده ای؟
ای ما من آبای من، ازمن چرا نجیده ای؟
بودی به هر دردی مرا، ای میهنم دار و همیش
حالا که من آواره ام، ازمن چرا نجیده ای؟
در سایه مهرت بدم، از دست نا اهلان دون
ترکت نمودم از جفا، ازمن چرا نجیده ای؟
خواهم زیزدان قدیر، تا بینمت ای دلپذیر
شا داب و خرم با صفا، از من چرا نجیده ای؟
امید که خاکت را به چشم، سرمه نمایم ای وطن
باشی تو هم مدفن مرا، ازمن چرا نجیده ای؟
شد "حیدری" مجنون تو، ای ما درزیبای من
گیرش تودر آغوش خود، ازمن چرا نجیده ای؟

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

اول دیسمبر ۲۰۰۶، سندنی

دل پر خون

دارم دل پرخون همیش، از هجرت ای جان در بغل
خواهم بدارم دائمت، ای ماه رخشان در بغل
جمع پلید ان شد فزون، در خانه و کاشانه ام
آنها همه خصم وطن، خار مغیلان در بغل
از کویت آواره شدم، مجنون و بیچاره شدم
تاکی رها یم میکنی؟ گیرم توجانان در بغل
چون شمع خاموش توام، از خود فراموش توام
از پرتو دیدار خود، جانا بدجه جان در بغل
دل گشته تنگ از دوریت، از عشق واژ مهجوریت
سیل سرشکم میرود، چون رود طغیان در بغل
پیش خدا دارد دعا، وقت سحر وقت مسا
با چشم گریان حیدری، بگرفته قرآن در بغل

۱. حیدری، سوم دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

وطن از ظلم، روس و خلق و پرچم
مجاهدnam ها و طالبان هم
مسلمانان و هندویت بگشتند
نکردند رحمم بر او لاد آدم
۲۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

دل آسا

صبا ز من بر سان سر زمین زیبارا
که بوده مامن اجدا دم، آن دل آسا را
اگرچه مدت شد دورم از سرگویت
به مهر ما دریت شاد کن دل مارا
چرا ز دامن خود کردی دورم ای ما در؟
بین سرشک من از دیده همچو دریارا
خرابه خانه ما گشت از جفای عدو
رمیده جمله غزالان زکوه و صحرارا
نماتو دور ز پیش خانان وطن
بران ز خویش توآن نوکران رسوارا
یکی بنام مسلمان و دیگری بی دین
بریخت خون هزاران جوان رعنارا
یقین نا خلفند نوکران بیگانه
به جیفه نتوان صید، مرغ عنقارا
نکرده است خیانت به میهن ش هرگز
هر آنکه معتقد است باز خواست فردا را
صبابه بلخ رسان عرض من به شیر خدا
زراه لطف ببین حیدری شیدارا

دکتر اسدالله حیدری
دهم دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

غم جانان

آ خرازکوی تو باناله و افغان رفتم
سر به صحراء زده با همسرو طفلان رفتم
بُدی ای میهن من خانه و کاشانه من
بال و پرسو خته چون مرغک نالان رفتم
کربلا گشته ای تو، با شهدای عطشان
من چوزینب بسوی کوفه ویران رفتم
گرتوازخون شهیدان همه گلگون گشتی
لاله سان داغ به دل حال پریشان رفتم
سه شب و روز زراه های پراز خوف و خطر
کوه به کوه، دره به دره به بیا بان رفتم
تا که از دامن پاکت قد مم شد بیرون
دل شکسته، زبرت همچویتیمان رفتم
هر گزم قصد نبود تا که کنم ترک ترا
شده مجبور زبیدا دیزیدان رفتم
خلق و پرچم فروخت حرمت دیرینه تو
کرده نفرین پلیدان، راه هجران رفتم
خاک با دا به سرم، گرتونگیری به برم
حیدری رفته زهوش، از غم جانان رفتم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۳ دیسمبر ۲۰۰۶، سدنی

سوز فراق

دل ز هجران تو اخون خضاب است خضاب
جگراز سوز فراق تو کباب است کباب
تا جدا گشته ام ای یار ز کاشانه خود
بی وصال تومرا، خانه خراب است خراب
رگ رگ دل به فغان آمده از درد فراق
رشته های بد نم تار رباب است رباب
روز شب می رو دو عمر به سر می آید
مزده وصل بده کار صواب است صواب
تارو پود بد نم وصل ترا می خواهد
زندگی بی تو مرا عین عذاب است عذاب
تابه کی از غم هجران تو باشم گریان
رحم کن بهر خدادیده پرآب است پرآب
سرشب تابه سحر غصه هجران ترا
درج سینه بنگارم که کتاب است کتاب
یاد آنوقت که در سایه مهرت بودم
عطر ز لفان توبه تر ز گلاب است گلاب
حیدری را بطلب پیش خود ای سرو روان
ورنه در روز جزا از تو حساب است حساب

ی دری پوهن وال داکتر اسدالله ح
۱۵ دیسمبر ۲۰۰۶ ، سدنی

سوختم سوختم

از فراقت ملک افغان سوختم، سوختم
از مظالم های دوران سوختم، سوختم
دشت و دامانت بُدی مینوی من
از غم آن لاله زاران سوختم، سوختم
میهنم از دوریت دل گشته تنگ
هم بیاد که ساران سوختم، سوختم
تاکه در دامان پُر مهرت بُدم
چونکه افتادم به زندان سوختم، سوختم
به ر طفلان گرسنه بی لباس
شدت سرما و یخدان سوختم، سوختم
از غم طفلان معصوم یتیم
بیدوا حال پریشان سوختم، سوختم
از برای بیوهه بی سر پرست
کودکانش چشم گریان سوختم، سوختم
در عزای آن شهیدان بی کفن
هر طرف در دشت و دامان سوختم، سوختم
گشته شیطان بزرگ دشمن ترا
از شرانگلیس و شیطان سوختم، سوختم
حیدری وقت سحر از جان ودل
عرض حالت کن به یزدان سوختم، سوختم

دکتر اسد الله حیدری ۲۵، دیسمبر ۲۰۰۶، سد نی

ای خاک

ز درد دوریت نالانم ای خاک
پریشان حال و سرگردانم ای خاک
گذشت عمرم بیاد کوه سار
چگرخون، بی سرو ساما نم ای خاک
ز سودا پری رویان کویت
همه محزون و در افغان نم ای خاک
چوازدا مان پاکت دورگشتم
اسیر درد بی درمان نم ای خاک
بیادیو سف گم گشته خویش
چویعقوب روزوشب گریانم ای خاک
اگر جویا احوالم بگردی
جوابت کلبه احزانم ای خاک
بمیرم گردا بن ملک غریبی
مکن خاکم تو در هجرانم ای خاک
چرا پیشت نمی خواهی عزیزم؟
خلاصم کن از این زندانم ای خاک
جواب حیدری بسم خویش
بده مثبت، نماشا دانم ای خاک

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۹ دیسمبر ۶۰۰۲ ، سدنی

آزادی

ای برادر هر که دارد خوب میهن در دلش
گلخن ملکش برایش، به زکاخ دشمن است
جان من در اشتراکی کردن کشور مکوش
این تلاش نابجا، از دشمن دین من است
کم مصیبت دیده؟ ملک ما زدست خانان
عامل اصلی همانا، اشتراکی کردن است
نیست آزادی به ملکی، کز جفای ظلمان
پشت ملت خم زبار اشتراکی کردن است
قصه عگرگ و سگ فربه را نشنیده ای؟
آن یکی آزاد و دیگر، حلقه اش در گردن است
"حیدری" تا می توانی کوش در آزادیت
این متاع بهتر از جان، دین و آین من است

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۰۷، ۴، ۲، سدنی

ای مادر من بخدمت، بازار سرم
باگریه وزاری و بانی بازار سرم
هجران توکرده است مرا، همچون قیس
باسجده شکروشه پر بازار سرم

۲۷ جنوری ۲۰۰۴، سدنی

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:
 اين چه شوراست که در دور قمر می بینم
 همه آفاق پراز فتنه و شرمی بینم

أوضاع وطن

این چه شوراست که در مُلک پدر می بینم
 همه جا قاتل وجانی و سمر^{*} می بینم
 بهریک لقمه نان، اکثر مردم محتاج
 غاصبان حق ملت، همه کرمی بینم
 پولداران همه در عیش و به عشرت سرشار
 بینوا یان همه را، خاک بسرمی بینم
 جوربی حد بسر مردم مظلوم وطن
 ز قوی پنجه واز صاحب زرمی بینم
 جانیان به رچپا ول بهم پیوندند
 کودک و پیرو جوان، خون جگر می بینم
 عالم و فاضل میهن، در هجران و فراق
 جاهلان راهمه با قدرت و فرمی بینم
 پارلمان وطنم، اکثر شان نادانان
 هر که دانا است و را، خار بصرمی بینم
 هر که خواهد که کند خدمت ما میهن
 مورد پرسش صدعاًق پدر می بینم

آنکه وجدان نفروشد به پوند و دالر
همچو "رنگین و ملا لى" پس درمی بینم
آنکه لايق بود ش حلقه دار، چون "صدام"
خاطر آسوده بسر تاج ظفر می بینم
طالبان را که بُوند نوکر دال و دالر
لشمن علم و ترقی و هنر می بینم
حافظا! هیچ ندیدی تو چنین وضع خراب
حال این ملت معصوم، به خطر می بینم
"حیدری" به روطن راه دعا پیش بگیر
که من این راه ترا پُرزائِر می بینم

*سمـرـ. شب ،تاريـكـي و سياـهيـ شب

پوهنـوالـ داـكتـرـ اـسدـالـلهـ حـيدـرـيـ
بيـسـتـ وـهـشـتمـ ماـهـ مـيـ ٢٠٠٧ـ، سـدـنيـ
آـسـترـالـياـ

فلک بردى زدست ما وطن را
زدى آتش گلستان و چمن را
نمودی سرخ از خون شهیدان
سر اسرمیهن گل پیرهن را

فـرـاقـ مـلـكـ

فلک خوارون لیلم کردی آخر
فارق ملک تقدیرم کردی آخر
ز هجران وطن تاکی بسوزم
به آسترالیا اسیرم کردی آخر

بارنج و مِحن

این چه شوریست که درمُلک و وطن می بینم
جانیان را همه در صدر چمن می بینم
هر که خواهد که کند کار برای مردم
مورد حمله صد زاغ وزغن می بینم
بس به ناحق بکشتند هزاران مظلوم
همه جا سرخ زخون دشت و دمن می بینم
خلق و پرچم که بُدی پیرو مارکس و لینین
زیر دول بُش و تونی به اتن می بینم*
آنکه باریش در ازش بخورد پول جهاد
صاحب جاه و مقام، باع و چمن می بینم
و آنکه با میخ به سرکوفت هزاران مسلم
در صف اول دولت به سخن می بینم
گفت ابلیس به یاران بزنید چال نوی
چون شما دشمن سر سخت وطن می بینم
 بشوید جمع همه قاتل و جانی یکجا
ائتلاف همه دزدان کهن می بینم
این چه مُود بست که در خاک عزیز افغان
ریش و نکتائی و لنگی و چپن می بینم
شده عمری که زهجران وطن می سوزی
تابه کی "حیدری" بارنج و مِحن می بینم

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۳۰، ۲۰۰۵، سدنی

* - تونی بلیر صدر اعظم انگلستان و جورج بُش رئیس جمهور امریکا

استقبال از شعر حضرت حافظ با مطلع:
این چه شور است که در دور قمر می بینم

ششم جدی

شش جدی شد برادر ملک ما کافر گرفت
از زمین و آسمان باران آتش سرگرفت
یک لعین راهی دوزخ شد ولی جای ورا
جانی بد ترازو، یک خائن دیگر گرفت
بیرک آمد از شمال با طمطراق بی شمار
در خیانت شد سرآمد، لعنت داور گرفت
از جنایت‌های خلق و پرچم این دونا خلف
ملک ما ویران شد و آتش به خرم من درگرفت
شد به ملیونها شهید از دست نوکرهای روس
سیل هجرت هر طرف، از میهن و کشور گرفت
کورخواندش "بِرْزَنْف" با دار بید ینان دون
ملک شیران را چنین آسان سرتا سرگرفت
داد تا وان تجاوز را به میهن آنچنانکی
شوروی شد تجزیه، عبرت جهان از سرگرفت
جان من آخر بد یدی خون مظلومان چسان
دامن ناپاک ببرک را به ذلت درگرفت
"حیدری" دارد امید از خالق کون و مکان
شاه شجاعان کنوئی، راه پیشان برگرفت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

هفتم جدی ۱۳۸۶

مطابق ۲۸ دیسمبر ۲۰۰۷، سد نی، آسترالیا

اهدا به جوان مظلوم سید پرویز کامبخش

قاضی شریح بلخ

کامبخش شد اسیر جفای ستمگران
در بلخ فتاده گوشه زندان چا کران
اور اگرفته اند به جرم خلاف دین
آنکه بی خبر رخداد وند وهم زد دین
اسلام دین رحمت و دین عطوف است
نی دین قتل و غارت و ظلم و شقاوت است
آنکس که داده حکم به اعدام این جوان
بیشک که است شمر و یزید را زپیروان
آن دین فروش قاضی دنیا خَر پلید
همچون شریح^{*} بنده زر، نوکر یزید
کو داد حکم قتل حسین(ع) را به کربلا
این بی خدای بلخ به پرویز بی گنا
صادرنموده حکم کثیفش آن کثیف
تابشکنده قامت رعنای یک شریف
ای مردم غیور وطن تابه کی خمود؟
تا چند در مقابل این ظالمان جمود؟
خیزید باقیا م عدالت به جانیان
برپا کنید محشر عقبی به خائن
این ناکسان دشمن اولاد آدم اند
چون گرگ ظالمند و ولی از دوپا کم اند
یا مرتضی علی(ع) برون آرزو الفقار
بلخ را صفانما به پا کان هشت و چار

پرویز را رهاب کن از چنگ ظالelman
بردوستان رسان ایا شاه انس و جان
با شعر خود همیشه نما "حیدری" جهاد
امید که سرخ رو شوی، آخر تودر معاد

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری
۳ جنوری ۲۰۰۸، سدنی، آسترالیا

*- قاضی شریح یکی از قاضیان مشهور دوران خلفای راشدین، زمان معاویه و زمان یزید بود. یزید که کمر بقتل امام حسین(ع) بسته بود میخواست این جنایت خود را صبغه شرعی بدهد. بنابرآ از عبیدالله ابن زیاد خواست تا از قاضی شریح فتوای قتل امام حسین(ع) را بگیرد.

ابن زیاد نماینده خود را نزد قاضی شریح فرستاده و از او تقاضای صدور فتوای قتل امام رانمود. قاضی شریح از صدور فتوای مذکور جداً خود داری نموده و با قلمدانی که در دست داشت به فرق خود زد. او گفت چگونه میتوانم فتوای قتل امام حسین(ع) فرزند رسول الله را بدhem و خود را مسلمان بنام؟ نماینده ابن زیاد که جواب قاضی شریح را به عبیدالله ابن زیاد رسانید، عبیدالله گفت خوب من بلدم چطور از وی فتوای لازمه را بگیرم. ابن زیاد بار دوم نماینده خود را با خریطه مملو از سکه های زر نزد قاضی شریح فرستاده و به او هدایت داد تا خریطه مملو از سکه های زر را پیش چشمان طماع قاضی شریح باز نموده و سکه ها را به روی زمین ریختانده و پائین و بالادر حرکت آورد. نماینده ابن زیاد به ستور فوق عمل نموده و به قاضی شریح گفت اینها همه مال تو خواهد بود در صورت که فتوای مورد ضرورت یزید را صادر نمائی. جلایش سکه های زر و صدائی که از حرکت دادن آنها طنین انداز شده بود، کار خود را اکرده و قاضی پیر و حریص را اغوا

نموده و دریک لحظه دین را به جیفهء دنیا فروخته و فتوا داد
که "حسین از دین جدش خارج شده و باید به شمشیر جدش کشته
شود". هیهات من الذله.

ای خدا! شد مدتی من ازوطن آواره ام
رنج و غم ها شدفرون، آخرچسان بیچاره ام
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۹، ۰۸، سدنی

به سرفکر صحبت، بالشرا درداشت
دوسه لحظه نی سر، نه دستار درداشت
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۱۰، ۱۴، سدنی
نسبت قتل بر هان الدين سروده شد.

از ظلم خائنان وزدست ستمگران
افغانستان خراب و برآن یک نظر نشد
۱. حیدری، ۲۰۱۳، ۱۰، ۲۰، سدنی

من نگویم دو صد مصره به رنگهای دگر
بلکه گویم یکی مصره و آن همچوشکر
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۱۹، ۰۱، سدنی

خدایا! لطفت نگهدار میهن مارا
ز شر ظالم و هرجانی و تبهکاری
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۱، ۲۶، سدنی

ز هجرانت وطن دارم فغان تا آسمان امشب
زمین و آسمان کوچک بود، تا که کشان امشب
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۱، ۲۹، سدنی

در شهر جمله کورها، یک چشمۀ است پادشاه
افسوس در دولت ما، یک چشمۀ هم نداریم
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰، ۰۲، سدنی

"بوش" جانی

"بوش" جانی لغت حق برسست باد !
جهنم رفتن آخر کیفرت باد !
شود تحت السقر جای تو ملعون
رفیقان همه دور و بر ت باد !
ترا "تونی بلیر" همکار و همیار
که "جان هاورد" همی پشت درت باد !
یکی پست رذیل "رایس" بد اند یش
وزیر خارجہ هم دربرت باد !
به ناحق کردی اشغال ملک مارا
حمیم دوزخی در حنجرت باد !
بُدی "چاینی دکت" معاون در اینجا
در آنجا این خبیث هم یاورت باد !
نمودی طرح ریزی یازدهه نه
ترورستان همه، هم کیفرت باد !
"براون گولدن" با "رامسفیلد" جانی
به پیک دوزخی هم ساغرت باد !
تو هستی قاتل ملیون مسلمان
هزاران مارو عقرب دربرت باد !
تو آخر "حیدری" از "بوش" بی دین
ز این جانی مگو، حیف سرت باد !

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
سوم سپتامبر ۲۰۰۸، سدنی

نوت:

"جورج بوش"، منفور ترین رئیس جمهور تاریخ ایالات متحده امریکا.
"تونی بلیر"، صدراعظم وقت انگلستان.
"جان هاورد"، صدراعظم وقت آسترالیا.
"کانو لیزا رایس" وزیر خارجہ وقت امریکا.
"دک چاینی" معاون رئیس جمهور امریکا.
"گولدن براون"، صدر اعظم انگلستان بعد از تونی بلیر.
"رامسفیلد" وزیر دفاع سیار جانی امریکا.

روز شمار

نى تابش خورماند ونى سىر مدار
نى چرخ عيار
جز ذات خداهیچ نه شاهیست ونه سالار
در آخر کار
نى سايە بيد ما ندونى سرو و چنار
نى فصل بهار
نى باع و چمن ماندو نى گلبن و خار
نى بلبل زار
نى مزرعه ماند، نه دهقان، نه بادار
نى كشت ونه کار
نى رنج والم ما ند ونى دورى يار
نى قلب فگار
نى "بوش" پليد ماند ونى گشت و گشتار
نى چوبهء دار
نى ظالم ومظلوم، نه قاضي رباخوار
نى دالر و دينار
نى ساقى گلرخ باشد ونى ساغر و بار
نى مست و ھمار
نى ناز بتان ما ندونى جلوهء يار
نى عاشق زار
نى دانشکده بىنى نه درسى، نه قرار
نى اهل کبار
نى "حیدرى" ماند نه اين دورى يار
نى هجرت زار
رفتن همه داريم، بر جانب غفار
در آخر کار
جز طاعت يزدان دگرنىست به کار
در روز شمار

داكتر اسدالله حيدرى
۱۲ مارچ ۲۰۰۹، سندى

فریاد بلبل

بهار آمد بهار آمد، بهار هشت و چار آمد
که بر تخت خلافت مرتضی آن شهسوار آمد
ز عدل شاه دین روزوشب نوروز شده یکسان
ز فیض آستا نش چشم نا بینا شده روشن
زلطف ایزد مئان، بگشته مؤمنان شادان
زمین و آسمان خرسند، ملائک از خوشی خندان
بشد رنگین ز لاله دشت و دامان وطن هر جا
دوباره زنده شد اشجار و گلها هر طرف پیدا
چمن سبز و گلستان پُرز انواع گل و ریحان
ز آب برف کوه ها، بگشته دریا ها همه رقصان
روانند دوستداران علی(ع)، سوی مزار شاه
که تا گیرند حاجتها خود از صاحب درگاه
کند بلبل به شاخ گل، به دربار خدا فریاد
که یارب مستدامش دار، این مُلک و کنش آباد
رها کن مُلک ما یارب! ز چنگ کافروظالم
نما افراد این ملت، به یکدیگر زجان خادم
بکن تو "حیدری" خدمت برای کشور افغان
ز خاکت اهر من بیرون، تو خود کن ملکت آبدان

دکتر اسدالله حیدری

۲۵ مارچ ۲۰۰۹، سدنی

خانان وظالمان

هفت و هشت ثور آمد دردبی درمان رسید
خانان وظا لمان راقدر دو دوران رسید
نوکران مارکس ولین، مادر میهن فروخت
بهر شا گردان شیطان، لعنت یزدان رسید
هر که را دیدند آن دو صاحب عز و شرف
یا به بیر حمی بکشند، یا که بر زندان رسید
کردن چوروچپا ول، هر قدر داشتند توان
به رویران کردن ملک، جمع بی دینان رسید
نا نجیب و کارمل را با تره کی و امین
بعد چار روزه جنایت موسم پرسان رسید
داد شا گرد و فا دار حق استاد پلید
از برای کیف روی ببرک و روسان رسید
با خیانت های ببرک خرس قطبی از شمال
بهر اشغال وطن، بالشکر عدوان رسید
چند بی دین دگر هم با شعار حفظ دین
کرد ویران میهنم، با خیل بی رحمان رسید
شد به ویرانه مبدل آن حریم امن ما
ترک دامان وطن با حسرت حرمان رسید
کرد مُنحل اردوی کشور، یکی از خانان
بی مثل شد این خیانت، ثبت در دوران رسید
"حیدری" هر چند بکوشی کی توان از صد یکی
بر جنا یت های گونا گون بی دینان رسید

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری
هفت ثور ۱۳۸۸ مطابق ۴۰۹، ۴۰۴، ۲۷ هجری

دور ازخانه

نه کس را الفت بیگانه اش باد!
نه دورازخانه وکا شانه اش باد!
که باشد در دیار غیر آرام؟
که طعنه میخورد هر صبح و هر شام
به غربت کی توان دل شاد بودن؟
زقیدرنج و غم آزاد بودن
به ملک غیر کجا دل میتوان بست؟
ورا کاو خوب میهند در دلش است
به دوری از وطن تنها خوش آنها
که از بیگانگان دارند تمنا
ندارند حب میهند بر سر خویش
ندانند حرمت بوم و بر خویش
گران باشد به عنقا و به بازی
که گردد رام هر شعبد بیازی
ترا بر حق پاکانت خدایا!
بکن بازگشت مارا خود مهیا
دعای ما قبول درگه ات کن
خراب آباد مایر میمنت کن
بکن عرض غریبان استجابت
رهائی ده وطن از جنگ و ظلمت
برای "حیدری" ده آن توان را
که دارد خدمت پیر و جوان را

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۹، ۱۱، ۲۰ سدنی

چیاولگر

شد دوباره نوکربوش برس رکار
بشد افغانزمین پامال کفار
صدوپنجاه هزار سربازنا تو
تهاجم کرده اند با تانک و طیار
به ملکم ریختند صدها هزار بمب
نمودند کشورم ویران و خونبار
بکردند تست بمب های نوخویش
نکردند رحم به حال ملت زار
خداوند! زش رکفروا عدا
توملکم در پناه خود نگهدار
چیاولگر شده هر کاره ما
تطاولگر زیبیخ وریشه بردار
هر آنکس ملک ما ویران نمودست
چو صدامش ببینم بر سردار
مرا روزی بخاکم بازگردان
خلاصم کن ازین زندان اغیار
شود روزی که بینم میهنم را
بود آزاد و آباد بی ستمگار
محبان وطن راهی کشور
ستمگاران به قهر توگرفتار
غزالان مهاجر بازگردند
دهند دست اخوت با وطن دار
کنند آباد کشور از دل و جان
نما یند دشمنان را دیده خونبار
خداوند! زلطف بی کران است
رسانی "حیدری" را نزد دلدار

پوهنگ داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۱، ۰۱، ۲۷، سندنی

خاک وطن

دوستان ترک شما گربکنم در غربت
کفنم کرده بخاک سیه هم بسپارید
تا که روح زشمیم وطنم شاد شود
قدرتی خاک وطنم زیر سرم بگذارید
بهرآمرزش این بنده هجران دیده
سوره حمد و دعائی نثارم دارید
بنویسید به لوح سرقبرم از من
مُردم با عشق وطن، در دل خاکم دارید
چه شود گر عزیزان، زره لطف و کرم
نازیبونی وطنم بر سرقبرم کارید
هر زمانی اگر آنید، بسرتربت من
لاله ازیاد شهیدان به مزارم آرید
گذرتان شود گرسوی میهن مان
داغهای دل من قصه به مام دارید
مادرم را بگوئید من از روی نیاز
پسرت هجرتوبس دیده، دعایم دارید
در شب جمعه اگر سوره یاسین خوانید
"حیدری" را طلب عفو، زغفارم دارید

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۲۰۱۱، ۳، سلطنتی

تا که از خاک وطن، پایم برون
دیده و دل گشته، مالا مال خون
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۶، ۰۵، سلطنتی

چه سالها بگذشت ای خدا! ز هجرانم
نگشت حاجتم حاصل، ز آه و افغانم
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۱۲، ۰۶، سلطنتی

قلب آسیا

خاکت وطن! به دشمن افغان نمی دهم
این ملک باصفا به پلیدان نمی دهم
سنگ وکلوخ کشورزیبای آریا
برملحدان به لؤلؤو مرجان نمی دهم
هر چند، ساله است که دورم زمیه نم
عشق وطن به جیفه دونان نمی دهم
تاداده است خدایم، مراجان در این جهان
"مهرترابه مهرسلیمان نمی دهم"
من افتخار بودن افغانیم وطن
هرگز به چین و هندوبه جاپان نمی دهم
از بهر لقمه نان به "ناتوی" لعنتی
من اختیار ملک، به لعینان نمی دهم
افغانستان ما که بود قلب آسیا
این قلب پاره پاره به شیطان نمی دهم
هر کوه و برزن وطنم را زصدق دل
چون جان عزیزدارم و ارزان نمی دهم
با آنکه میهنم شده مخربه کلبه نی
این کلبه ام به ظالم دوران نمی دهم
صد بار "حیدری" اگرم سر برند ترا
من واک* کشورم به غلامان نمی دهم

*-اختیار، سلط داشتن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۲، ۱۰، ۲۴، سدنی

به نام باشد غنی، از عقل مفلس
به رنگ طلاور اصل، بدتر از مس
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲۰۰۵، سدنی
برای اشرف غنی احمدزی سروده شد.

خصم وطن

ای خدا ! آرامش وصلح وطن گم کرده ام
سرزمینم رفت زدست، آرام تن گم کرده ام
آن فضای باصفای میهنهم افغانستان
را زدست جانیان، خصم وطن گم کرده ام
بسکه افزون شد به ملکم، آدم حیوان صفت
فرق بین آدم و گرگ دمن گم کرده ام
دشمنان کشورم گردیده اند بادار ما
دوستداران وطن، ازانجمن گم کرده ام
خلق و پرچم نوکران خرس قطبی، میهنهم
را یگان دادند به دشمن، آن چمن گم کرده ام
جنگ سالاران بیرحم، بهرکسب جاه و مال
میکنند ویران وطن، باغ و چمن گم کرده ام
نوکران اجنبی، برگرده ملت سوار
قاتل صدها هزارند، مردوزن گم کرده ام
طالبان دیوبندی، دشمن اسلام نا ب
با عملکرد هایشان، دین ازوطن گم کرده ام
چورکردن موزیم و تخریب نمودند آبدات
زان سبب ازمهنهم، یاد کُهن^{*} گم کرده ام
از خیانت های کرزی با همه دور و برش
ثروت و دارائی ملک و وطن گم کرده ام
رشوه و رشوه ستانی، گشته امری آشکار
حاکمان صادق و خادم وطن گم کرده ام
در محاکم غیر جیبت را نبینند خاندان
عادلانه حکم حق، از اهل فن^{**} گم کرده ام
عالی و فاضل همه، ترک وطن کردند زظلم
در عزای نخبگان، روح از بدن گم کرده ام

با حمایت های شیطان، رو بهی مکار پیر
گشته سلطان وطن، شیر زین گم کرده ام
سفله پرور گشته است بس آسمان و هم زمین
جُدد شده بلبل ولی، سرو سمن گم کرده ام
يا الهى! میه نم تا کی بود زیرستم
"حیدری" زین بخت بد، مادر وطن گم کرده ام

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۴، ۱۱، ۱۲، ۲۰، سدنی

*- یاد کهن _ یادگارهای تاریخی، آثار عتیق
**- اهل فن _ قصاصات، علمای شریعت

قاتل صدها هزار از مردم ما، مرد وزن
خون ملت میخوری، کرزی ای خصم وطن
عنقریب جایت بُود، درگور تنهاو عذاب
ناتوان بوده نداری، یک عزیزو هم سخن

۱. حیدری ۱۶، ۱۲، ۲۰، سدنی

چهل ساله نوکر

تسوییح به دست اشرف، چمش به جیب ملت
بی حد بگشته رسوا، چون خورده خون ملت
چهل ساله نوکر غرب، گشته رئیس کشور
افسوس که در نهادش، نتوان سراغ غیرت
۱. حیدری ۱۶، ۱۲، ۵، سدنی

عروس دریا

نرگس جان دخترشادان مادر
فدایت جان من، ای جان مادر
دودهه را، تو با هفت سال دیگر
در آغوشم بُدی، جانان مادر
چرا رفتی زیبشم اینچنین زود؟
زدی آتش بجانم، جان مادر
چه دیدی از من آواره آخر؟
زدی برهم سروسامان مادر
گل با علم و با فرهنگ، عزیزم
گل نرگس، گل ریحان مادر
شدی پژمرده در عین جوانی
تونرگس جان، گل خندان مادر
برفتی ناگهان از پیش مامت
گل فرهیخته، بوستان مادر
بدیدی زرده، کم مهری از من؟
که ترکم کرده رفتی، جان مادر

شب شاد عروسیت نید م
به دریا، حجله کردی جان مادر
تو خویش واقربا، بریان نمودی
سفر کردی چواز کیهان مادر
برادرها هم از داغ فراقت
چو مجنون گشته اند، ریحان مادر
فگندي اقربا، در مجم رغم
نمودی دوستان، گریان مادر
شبی دیدم بخوابت، ناز نینم
که بودی در کنارم، جان مادر
چه خوش کز خواب بیدارم نمیشد
که میبودم به نزدت، جان مادر
بی بی زینب (س) ترادعوت نموده
بهشت عنبرین، رضوان مادر
بهشت رفتی عزیزم، نور چشم
بگردید کلبه ام، زندان مادر
به جز صبر خدا، چاره ندارم
بمیرم، جان من، جانان مادر
بکن بس "حیدری"، نوحه سرائی
که خون شد جاری، از چشمان مادر

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری

۲۷، ۱۲، ۲۰۱۲، سدنی

منظومه فوق در رثاء نرگس جان شهيد دختر محترمه پوهنمل رخشانه جان "سرور" سروده شد. مرحومه نرگس جان دختری بود بیست و هفت ساله، بسیار پابند مسائل اسلامی، که مادرش به تنهائی و بازحمات گوناگون وی را به درجات بالای علمی رسانیده بود.

موصوفه دو دگری علمی یکی درجه لسانس در مدیکل ساینس و دیگری درجه ماستری در تعلیم و تربیه را از آن خود کرده بود.

نرگس جان را گرگ اجل بتاریخ ۱۲، ۱۲، ۱۲، به دریا فرو برده و جان شیرینش را گرفت.

این ضایعه بسیار المناک و جبران ناپذیر را نه تنها برای مادر و دیگر اقاربش، بلکه برای تمام جامعه افغانی از اعمق قلب تسليت عرض نموده و از خداوند منان روح موصوفه را شاد و جنات النعيم را منزل و مأوای خوش و صبر جمیل واجر جزيل را برای اقارب و دوستانش، اخصاراً برای مادر داغ دیده اش استدعا دارم. همه ما از خدا(ج) هستیم و بازگشت ما به سوی اوست.

این عمر دو روزه بین، عجب میگذرد
گا هی بغم و گه بطریب، میگذرد
افسوس که تو مصدر کاری نشدی
چشمی بزن و نگر، چوشب میگذرد

۱۰ اپریل ۱۹۹۹، سدنی

آتش افروخت

شاه شجاع ملک مامیهن فروش
برای قدرت وجا، آتش افروخت
نموده باند وی چوروچپاول
به قلب پیروبرنا، آتش افروخت
تلash باند وی، تاراج کشور
به کوه ونشت وصحر آتش افروخت
سراسر کشور ماغرقه درخون
زمامداران خائن آتش افروخت
بود کشور فروشی کارایشان
زخدمت خاص شیطان آتش افروخت
برادرهای جانی، دشمن دین
به نام دین، به هرجا آتش افروخت
خادمان دال و دال رطلبان
بهرخوشنودی شیطان آتش افروخت
مکن یاد "حیدری" از این یزیدان
برای روز پرسان، آتش افروخت
دکتر حیدری، ۱۳۹۰، ۱۲۰، سدنی

جواب کرزی به یک شاعر

از بهر جاه و مقام نوکری کنیم
صد بار جاه ندهند چاکری کنیم
باطل بان جانی و خونخوار میهنم
با آنکه دشمن وطن اند، بیادری کنیم

من مادر وطن به دال رفروختم
تریاک ملک خوبیش به بهتر رفروختم
از خدمتم، وطنم در فساد اول
این میهن عزیز، به کافر رفروختم
احیدری، ۱۴۰۱، ۲۹، سدنی

میهن زخمی

استقبال از شعر نذری جان ظفر با مطلع:

وطن خاکت شوم جان توز خمیست

سراسر کوه و دامان توز خمیست

میهن زخمی

سراسر کوه و صحرای توز خمیست

بکلی زیر بناهای تو زخمیست
همه خوبان وزیبای تو زخمیست
چقدر بیدست و بیپای تو زخمیست
مسجد باملاهای تو زخمیست
مکاتب باطفل های تو زخمیست
هزاران دخت رعنای تو زخمیست
کابل جان شهرزیبای تو زخمیست
همه در روزوشب های تو زخمیست
بدخشان با طلاهای تو زخمیست
یتیمان، بیوه زنهای تو زخمیست
وطن! از سرتا پای تو زخمیست
یقینم قلب رعنای تو زخمیست
که در میهن، فرعون های تو زخمیست
که مغز استخوانهای تو زخمیست

وطن! هر پیرو برنای تو زخمیست
یقین، درسی و چار آستان کشور
وطن! گربینمت با چشم بینا
وطن! آواره گانت تخم اسپند
زدست طالبان دشمن دین
زجهل این خبیثان دشمن علم
زسم پاشی پلیدان در مدارس
ظلم رهبران دور از اسلام
رشر "کوروکر" بیچاره ملت
هرات ولوگروهم شهر غزنه
زفقو تنگستی وز سرما
کدامین زخم جانت را بگویم
 Zahhāsān وطن دوستی ظفر جان
خداوند! رسان روزی بینیم
مکن یاد "حیدری" این قصه دیگر

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۴۰۲، ۲۰۱۴، ستدنی

بهترین گل های هستی

تو ای زن، مادر افراد عالم
خدایت خلق نمود، هم راز آدم
بهشت عنبرین درزیر پایت
منازل روشن از نور نگاهت
نباشد بر تری مرد بر تو
نزیبد سروری مرد بر تو
توئی از بهترین گلهای هستی
به باغ زندگانی سرور هستی
ترازی باوبا مهر آفریدند
دو چشمان تو با سحر آفریدند
بیدی رنج های بی نهایت
زدست ناکسان، اهل جنایت
بکن آزاد خویشت از پلیدان
که باشی دائمآ خندان و شادان
مبارک باشد این روز جهانیت
بخواهم راضیت از زندگانیت
"الا، ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر ز منقار"
نباشد حیدری بی تو در این دهر
که بی توز نده بودن، مرده بهتر

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
سروده شد ساعت هفت صبح روز هشتم مارچ
۲۰۱۴، سدنی

شِکوَهء بُلْبَلَان

برفتم دوستان، روزی بباغی
نديدم بُلْبَلَان جز، چند کلاگی
کلاغان در تلاش انتخابات
که تاصاحب شوندان باغ و راغی

يکی جغدی بدیدم هم در آنجا
که دعوا با رقیبان دارند، آنها
کندجغد امروننهی، فرما نروائی
بود غافل زمکرو حیل دنیا

يکی بود از کلاغان انتشاری
گذشت از جان خودبا بیقراری
بلند پرواز کرده با سرعت زیاد
هدف بگرفته جغد"کر" مداری

هزاران گفتزاری نجا، جای مانیست
وهم باغ از کلاع بی هنرنیست
برفته چاره دیگر نمائیم
به یزدان شِکوَه کردن بی اثر نیست

برفتند بُلْبَلَان از به رحاجات
بکردند ناله ها، خیلی مناجات
بخواستند از خدای قادر و حی
چمن را پاک نماید، از کثافات

خدای لایزال و مهربان هم
نظر از لطف کرد، برسی آن جمع
نموده استجابت عرض شانرا
بکرد شرکلاغان از چمن کم

دگربار "حیدری" راهی باع شد
زفرط شادی، چشمانش چراغ شد
ندید حتی یکی از آن کلاغان
همه جا جشن و شادیها، بلاح شد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
سال ۱۴۰۹، ۳۰، ۹

بلاغ - وصول به شیء مطلوب، رسیدن به مطلوب

هیچ چارپائی ندیدم، آنقدر ظالم صفت
آنچه را در ملک ما، حیوان دوپا میکند
ظالمان طالبی و جانیان داعشی
با حکومت همنوا بوده، تماشا میکند

احیدری ۱۵، ۱۲، ۱۰، سالنی

کلمرغ

"از بسکه آسمان و زمین سفله پرورند"
کلمرغ ما بلبل ارگ وطن شده
چون "ع وغ" نوکر خصم وطن بُوند
منفور جامعه همه از مرد وزن شده

احیدری ۱۵، ۱۲، ۲۹، سالنی

موش و گربه

یکی موشی بُغْریده به گربه
که هوشدارت دهم، گرسویم آنی
من یک موشم، ولی از نسل شیران
اگر مردی؟ بیا کن زورآزمائی
بخند یده زدل مغرور گربه
بگفتا موش مزدورم، کجایی؟
نمک خورده ولی پاسش نکردی
با خدمت میرسم در هر سرانی
بدادم سالها یت نازونعمت
توای بیعقل مکن، این خودنمائی
بیک لحظه سرت، بر زیر بالت
نمایم تا بفکر خویش آئی
چوموش بی خرد دید قهرگربه
شروع کرده زگربه، عذرخواهی
خطاکردم خطاکرم، ببخشای
که باشم دیگرت، من یک فدائی

نه بینی زرهء بیگفتی ازمن
نما ازلطف خویشت راهنمائی
بگفتا این غلام وچاکرت من
بیخشم گرچه کردستم خطائی
شوم قربان زیبا پنجه هایت
به امرتونمودم خود نمائی
ولی من موشکی بیچاره هستم
ندارم هیچ وصفی جز گدائی
شنیدست "حیدری" چون قصه‌اموش
به موش گفتا بس است، یاوه سرائی

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۲۰۱۴، ستدنی

طبق معمول همه روزه، سری به سایتهای مختلف انترنتی میزنم. به تاریخ پانزدهم مارچ درسایت فارسی بی بی سی خواندم که جناب رئیس جمهور ما از مداخله ممالک خارجی در جریان انتخابات پیشرو شدیداً هوشدار داده بودند. خواندن آن مطلب الهام بخش شعر فوق گردید.

رئیس میهن ما

رئیس میهن ما بی حمیت
نباشد لحظه در فکر ملت
اگر طالب کشید صدھا مسلمان
هنوز هم داردش تحت حمایت

برادر خواند آن بی مسلکان را
ترحم میکند آن، جانیان را
زقتل یک خبیث طالب شب و روز
کند برپا همه سوروفغان را

اگر صدھا جوان و عسکر ما
پولیس و مرد وزن هم کشور ما
بگردند قتل عام از دست طالب
ندارد خم ابرو رهبر! ما

خدایا تا به کی این وضع وحال است
شب و روز، ملت ما در ملال است
همه جا انتحاری های بی رحم
بفکر کشتن و قتل و قتال است

بدارد "حیدری" دست دعا یش
بلند برسوی بی همتا خدایش
که یا رب از سر لطف و زرحمت
رهانی ده وطن از اژدها یش

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری
سال ۲۱، ۳، ۲۰۱۴
مطابق اول حمل ۱۳۹۳ خورشیدی

حامی اشرار

بزعم کرزی آن حامی اشرار
به یک طالب نیرزد، صدچوسردار
حمایت میکند او جانیان را
ندارد خوفی از پرسان دادار

برادر گفته طالب را زاوی
عجب یک ناخلف، جانی ارذل
خودش، بادار و دسته خون ملت
بخورده رحم نکرده، قدر خرذل

خدمتهای آقا سرور!!! ما
نخست گشت در فسادین کشور ما
شب و روز در تلاش است تاسپارد
وطن بر دشمنان، این رهبر!!! ما

ستاند رشوه های صد هزاران
به پول دال روکلدار و تومان
به پوند و یورو و دینار اعراب
فروشد میهن، این فاقد زوجدان

شودروزی که این خصم وطن را
برآرند از برش زیبا چپن را
کنندش کیفر از بهر جنایات
زلوتش پاک گردانند چمن را

بخواهد "حیدری" از خالق حی
که تا سازد زمان جانیان طی

شود افغانستان آزاد و شادان زدست جانیانی، همچو کرزی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۲۳، ۳، ۲۰۱۴، سدنی، آسترالیا

مطابق سوم حمل سالی که باخون ریزی اطفال معصوم شروع شد.

بنام خداوند قهار

از تلویزیون طلوع مراسم خاکسپاری شهید احمد سردار، همسر و دو طفل معصوم و بیگناهش را دیدم. فکر نمی کنم هیچ انسانی با وجود آن وطنپرست و دارای احساس و عاطفه انسانی، آن صحنه بسیار المناک را دیده باشد و اشک هایش بی اختیار سرازیر نگردیده باشد. خداوند انسان را اشرف مخلوقات خلق نموده است، ولی این طالبان جانی و حامیان آنها قدر و منزّلت انسان را از بدترین مخلوقات هم پایینتر آورده اند. خداوند جنات النعیم را منزل و مأوای احمد سردار شهید و همسفرانش گردانیده و ابوذر جان را شفای کامل و عاجل عنایت فرماید. برای فامیل، اقارب، دوستان و بلخه برای همه انسانهای میهن نوست و با احسان این مصیبت بزرگ را تسليت عرض مید ارم. و سیعمن الذین ظلمو ای منقلب ینقیبون و بزودی خواهد دانست ظالمان که بازگشت شان به کجاست. سوره مبارکه الشعرا.

بیا کرزی تو شرمی از خدا کن
نظر بر پیروان مصطفی کن
مکن دیگر حمایت طالبان را
مباش بیدین وایشان را ره کن

۱. حیدری، ۱۴، ۲، ۲۰۱۴، سدنی

"از بسکه آسمان وزمین سفله پرورند"
دزدان ملک ما، بلبل با غ حرم شدند
۱. حیدری، ۲۴، ۲، ۲۰۱۴، سدنی

شب شوم

بهار آمد گل و سنبل فزون شد
به هرسخواندن بلبل فزون شد
شب اول، در این فصل بهاران
برادرهای کرزی کشت یاران
نگردند رحم براطفال مقصوم
شب نوروز را کردند، شب شوم
صادفوسوس مُلک مادر دست دشمن
ندارند صد هزاران، نان و مسکن
برای بینوا، این چه بهار است؟
هزاران فردشان بیشغال و کار است
خورند خون جگر هر روز و هرشام
نباشند لحظه درمیهند آرام
خدایا! حق پاکانت قسم باد
نمائی دشمن افغان تو برباد
بگیری حق مظلومان زظلم
بگردان ملت ما جمله راحم
غزالان رمیده کشور آیند
همه با شادی و کروفر آیند
زلطفت "حیدری" بیچاره راهم
رهانی ده از این هجران و از غم

پوهنال داکتر اسدالله "حیدری"
۱۰، ۴، ۲۰۱۴، سدنی، آسترالیا

در خیانت شد سرآمد، کرزی بی رحم مان
از توجه های وی صدها هزار پیرو جوان
در هر وئین گشته اند غرق و ندارند قمه نان
در فساد حایز شدیم، صدر مقام را در جهان

۱. حیدری، ۲۸، ۰۳، ۲۰۱۴، سدنی

غیرت کرزی !!!

بتاریخ پنجم شنبه دهم اپریل ۲۰۱۴ در سایت فارسی بی بی سی خواندم:
امنیت ملی افغانستان از ۶۵ حمله انتشاری در آستانه انتخابات
جلوگیری شد. ۲۶۲ نفر که قصد حمله انتشاری در شهرهای مهم
افغانستان را داشتند، همراه با جلیقه وسایر مواد انفجاری در ۲۳ ولایت این
کشور بازداشت شدند.

گرچه این خبر چندان قابل باور نیست زیرا در مرکز کابل، در پهلوی
ارگ، در هتل سرینا با تمام تجهیزات امنیتی مدرن و پیشرفته نتوانستند
ویا نخواستند از فاجعه شب سال نو جلوگیری نمایند، همچنان از حملات
انتشاری در مهمناخانه ریاست جمهوری واقع در کارتہ چهاروده ها
حملات فاجعه بار دیگر را در خود پایخت با همه کش و فش امنیتی آن
نتو نخواستند خنثی نمایند، چطور شده میتواند که در تمام وطن عزیز ما
آنقدر موفق بوده باشد که جلو تمامی فعالیت های دشمنان اسلام و دشمنان
وطن عزیز مرا گرفته باشد.

به هر صورت با قبولی این اطلاعیه امنیت ملی از همه اندکاران آنها
صمیمانه ابراز شکران داشته و از خداوند منان توفیقات هر چه بیشتر
خدمت صادقانه را برای وطن محبوب و هم میهنان عزیز مان استدعا
داریم.

مگر جای تأسف و جای تأمل اینجاست که امنیت ملی افغانستان آن
جنایت کاران را گرفتار نموده است. ولی به غیرت آقای کرزی بر می
خورد که وی هنوز در قدرت باشد و برادرانش محبوس و مجازات
گردند. در آینده بسیار نزدیک ویا شاید تا حال همه را با تقدیر و تحاکی
آزاد نموده باشد ویا آزاد نماید.

غیرت کرزی

از دل کرزی، خدا داند وطندار
برادرهای وی گشته گرفتار

هزاران هموطن، گرفربانی میشد
نمی آورد جنابش خم به رخسار

بناله گوید کرزی، قلب ریشم
کجا غیرت گذارد زیر ریشم
من شیر بچه باشم ساکن ارگ
برادرهای من، محبوس به پیشم

رها سازم همه راه رچه زودتر
کنم تقدیر شان با پوند و دالر
که تا در خدمت آینده خود!!
نمایند قتل عام هرسوی کشور

نما پد "حیدری" پیش خدایش
زصدق دل بدارد التجایش
که یارب هرچه زودترخان مُلک
به قهر دوزخت کن جایگایش

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۱۳۹۴، ۱۱، سدنی، استرالیا

در این دنیا دون کس ماندنی نیست
غم افغان زمین کس خوردنی نیست
زظلم ظالمان وجوراعدا
شب تار وطن رار وشنی نیست

اگر شاهی گدائی، یا که مُزد ور
به آخر جانمائی، درته گور
در آن وحشتگده تنها تها
شوی خوراک صدها مورچه و مور

بدخشان مایهء عبرت

ماهمه از خدا(ج) هستیم و بازگشت ما بسوی اوست

فاجعه بسیار المناک لغش کوه در ولسوالی ارگوی بدخشان و مدفون
شدن بالغ بردو هزار و پنچصد هموطنان عزیز ما در زیر صدھا من خاک
و همچنان جاری شدن سیلاب های ویران کن اخیر در چند ولايت
شمال کشور و حادثه انجار در یک معدن ذغال سنگ در دره صوف
ولايت سمنگان را که باعث از دست دادن جانهای شیرین یک تعداد زیاد
هموطنان عزیز ما گردید، خدمت تمام ملت نجیب افغانستان اخصاً برای
با زماندگان آن قربانیان، از اعمق قلب تسلیت عرض میدارم. خداوند همه
آنها را غریق دریای رحمت بی منتهای خویش گردانیده و جنات النعیم را
منزل و مأوى شان بگرداند. و همه بازماندگان شان را صبر جمیل
عنایت فرماید.

آخر زندگی هر ذیروح مرگ است. مگر مرگ هیچگاه شکار خود را از
زمان فرار سیدن خود خبر نمی دهد. آنایی که فکر میکند برای همیشه زنده
وصاحب قدرت، ثروت و مال و مثال هستند، غافل گیر شده یا با حادث
ناگوار طبیعی، یا با حادثات گوناگون، یا با سکته های قلبی و یا عوامل دیگر
دفعتاً این جهان فانی را وداع گفته و روانه جهان باقی میگردد.

در وطن عزیز ما آنایی که ساله است از خوردن خون ملت بیچاره و مظلوم
به زندگی شرم آور خود ادامه میدهد و از بازگشت بسوی خدا و حضور در
محکمه عدل الهی غافلند و هر روز بیشتر از روز پیشتر در تلاش زراندوزی
و خوردن خون ملت بیچاره ما میباشد. برای گرفتن قدرت های ناپایدار
و دور روزه از هیچگونه جنایت و خیانت خودداری و اجتناب نمی ورزند.
چقدر خوب و بجا خواهد بود، اگر وجود آن مرد و خوابیده اشان و لو برای
لحظات کوتاه بیدار شده و در نتیجه از این همه مظلالمیکه بر مردم
کشور خود روا داشته و رو امیدارند، اجتناب و دوری نمایند.

حوادث در دنگ ارگوی بدخشان، سیلا بهای چند ولايت شمال کشور
عزيز ما و انفجار معدن ذغال سنگ در هه صوف همه مایه عبرت وزنگ
خطراست اگر بدانيم وا زيريوغ نفس امّاره خود را نجات بدھيم.

بدخشان

بدخشانِ وطن در خاک و خون است
صدای ناله ها از حذف زون است
خدایا یک نظر از لطف و رحمت
که ملک بی سرما جوی خون است

زمام مُلک ما، در دست دزدان
در اين حال فلاكت، مردم حیران
همه دزدان به فکر جیب خوش اند
ندارند یک نظر، سوی بدخشان

بوند در فکر کسبِ جاه و قدرت
نمودند انتخابات را کثافت
به رأی مردمان کشور ما
خیانت در خیانت در خیانت؟

به ظاهر بهر دلداری مردم
بدخشان رفته اند خونخوار مردم
در آنجا بر سر رخاک شهیدان
به مثل میله رفتن، با تبسیم

برای اخذ عکس های یادگاری
بايستا دند بر فرش مزاری
نمی دانند چرار فتند در آنجا؟
بود در جمع شان کم، یک مداری

رسد روزی که تاین خائن را
ببیند "حیدری" این جانیان را
به قهرایزد یکتا گرفتار
کند ازلوٹ شان پاک انجمن را

پوهنال داکتر اسدالله حیدری
۱۴، ۵، ۷، سدنی، آسترالیا

بلاهای زمین لرزه و سیلابهای ویران کن
الهی تا به کی باشد، نصیب کشور افغان
ا. حیدری، ۱۴، ۷، ۲۰۱۵، سدنی

خدایا ازلطف وزکردار خویش
رسانم بزودی به دلدار خویش
ا. حیدری، ۱۴، ۷، ۲۰۰۷، سدنی

خداوندا! بنور پاک قرآن
ببخشانی مان، از لطف و احسان
نمائی مُلک ما آرام آرام
زشـ ظالمان نا مسلمان
ا. حیدری ۱۶، ۷، ۳، سدنی

تقلب پیشه گان

تقلب هاشده با رأی مردم
برفته انتخابات دور دوم
تقلب پیشه گان در رأس هر کار
نمودند انتخابات را بسی زار
زسی ارگ و شاگردان شیطان
تقلب ها بشد از حد فراوان
بداده عده یی رأیش چند بار
برای اشرف بیمارو افگار
چه توصیف! از خیانت کرده اشرف
چه ابراز رضایت کرده اشرف
خیانت را شهامت کرده توصیف
تقلب را چه؟ همت کرده توصیف
بریدند پوست انگشت را به چاقو
نمودند آشکارا، این هیاهو
نه شرمی از خدا و بندگانش
نه از وجودان ونی از مردمانش
نمودند برگه های رأی پنهان
بکردند باطل هم صدها هزاران

اخیراً با فریب واستخاره
با فتا دند به فکر راه و چاره
نموده استخاره زاهد !! پیر
فروشد آب گنده، عوض شیر
فریب کار، پای عمرش برلب گور
شده او زرخرد "کرزی وکور"
خدایا ! بهرمظلومان افغان
به این خائنرا قدری وجدان
که گیرند دست، از ظلم و خیانت
برند پیش دوردوم، با صداقت
الهی "حیدری" را شاد گردان
تو ملکش رازخان پاک گردان

فریب واستخاره

اخیراً با فریب واستخاره
با فتا دند بفکر راه و چاره
فریب کار پای عمرش برلب گور
نموده استخاره، بهر چاره
ا. حیدری

سدنی، ۲۳، ۵، ۲۰۱۴

و ج دان مر ده ها

استقبال از شعر استاد عبدالجبار توکل هروی با مطلع:

به شرط بندگی ای زندگی نمی ارزد
شهنشی به سرافکنگی نمی ارزد

ز راه های تقلب گرش وی آخر رئیس، اشرف !
به شرم بی حد دنیا و عقبایت، نمی ارزد
ریاست گر غلامی باشد و خدمت به بیگانه
به خجلت نزدیز دان و به خلق هایت، نمی ارزد
روانه گر شوی روزی به ارگ پادشاهی ما
به آه یک یتیم از بی پناهایت، نمی ارزد
در این دهر دور روزه تا به کی باشی تو بر قدرت
به تلخی های جان کن دن به فردایت، نمی ارزد
بکن غیرت، بکن افشاء، امر خیل و رفیقات
تقلب پیشگان چون کهنه، کفش هایت، نمی ارزد
مگو دیگر تو آخر "حیدری" زین جمع بی انصاف
به وجدان مرده ها سعی و تقلایت نمی ارزد

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۳، ۷، ۲۰۱۴، سدنی، آسترالیا

مبارک بادت! این چوکی دوروزه

ریاست از راه تقلب

زراه های تقلب گشته ای آخر، رئیس اشرف
به شرم بی حد دنیا و عقبایت نمی ارزد
ریاست با همه خجلت بشد حاصل، خردمند
به قطع کلک های هم وطن هایت نمی ارزد
ترا زیستن چند روزی به ارگِ ایمن وزیرها
به بی درکلبه های، کشوریهایت نمی ارزد
در این ارگ و در این قدرت، تو تاکی زنده خواهی بود؟
به تنهانی و گور تنگ، بدانجایت نمی ارزد
توجه بر ندای عقل و وجودانت نکردنی هیچ
غلامی نفس امّاره، به فردایت نمی ارزد
"ترا آن بـه کـه روـی خـود زـمشـتـاقـان بـپـوشـانـی"
کـه اـین دـورـوزـه قـدرـتـهـاـ، بـه سـودـایـت نـمـی اـرـزـد

تو با این دردبی درمان، حریص قدرت و ثروت *

زراندوزی بیهوده، مداوایت نمی ارزد

مکن بیشتر تقلای "حیدری" بر مردم بی گوش

به وجود ان مرده و کرها، نداهایت نمی ارزد

*- مرض سرطانی که دارد

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۱۴، ۲۰۱۶، سدنی، استرالیا

قصر زرین

اگر جای تو در قصر زرین است
اجل دائم ترا اند رکمین است
رسد روزی کنی ترک این جهان را
پس آنگاه منزلت زیرزمین است

نوکران شرق و غرب

نوکران شرق و غرب، در کشورمان تا به کی؟
چشم گوش دارند ولی، وجودان ندارند تا به کی؟
از برای جاه و قدرت، روز و شب دارند تلاش
فارغ از رنج و مصیبت های، افغان تا به کی؟

۱. حیدری ۲۰۱۶، ۷، ۱۸، سدنی

بدتر از بدتر

خاننی رفت و بجایش، خانن دیگر رسید
اختیار ملک افغان، دست یک چاکر رسید
از فیوض! مغزان دیوانه کامل عیار
انتحاری های جانی، بیش از پیشتر رسید
مردم بیچاره و آواره افغان زمین
روز شب رایک مصیبت، بر سر دیگر رسید
نامسلمانان که کرزی، خواندایشان را آخی
نزداشرف قدر ایشان، خیلی بالاتر رسید
نامرادان جوان را وقت تمرین و سپورت
سیل مرمی ها زاهلی، بد تراز کافر رسید
هر طرف در ملک ما، از دست این بدفتر تان
قتل عام بیگناهان، پشت هم بیشتر رسید
حافظان ننگ و ناموس وطن را طلبان
به رسربریدن شان، شمرها، بر سر رسید
از شگوفائی مُلک ما، در سالهای پسین
در فساد اول شدیم، ویرانی کشور رسید
شستند روی خلق و پرچم، آن خدا بیگانگان
در فروش میهن ما، بد تراز بدتر رسید
ایخدا! تاکی تواند، مردم بیچاره صبر؟
هر چه زودتر ظالمان را وعده کیفر رسید
"حیدری" کن دانما دست دعای خود بلند
سوی درگاه الهی، تاکه لطفش دررسد

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۱۴، ۲۰، ۱۲، ۱۸، سدنی

مرد و نا مرد

داوود گرچه ظالم خونخوار بود، ولی
همچون غنی، نوکرا غایار او نبود
داوود در مقابل فرعون روزگار
سرخم نکرد، چو اشرف "بیمار" اونبود
میخواست "برژنف" که به او امر و نهی کند
آقا بلی چومغز "تبه کار" اونبود
با قهر ترک مجلس فرعونیان نمود
غیرت بداشت و خادم کفار اونبود
همچون غنی ما، که زوجدان مفلس است
پا بوس آی اس آی جفا کار اونبود
مردانه وارتمن به شهادت بداد ولیک
تسلیم نگشت به ذلت و شرم سار اونبود
او کوشش اش ترقی ملک عزیزم را
همچون غنی، خادم دینار اونبود
دیگر مگو "حیدری" از اعجوبهء فساد
داوود با خدا و منکر دادار اونبود

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۴، ۱۲، ۲۴، سدنی، آسترالیا

مصاحبه "ع وغ "

به رستوران*برقه شاغلی "ع"
برای خدمتش حاضر شده "غ"
کند عرضی، چه خواهش دارد آقا؟
بگیرد مینورا از دست "غ" ، "ع"

اگر لطف کرده آرید کله پاچه
کباب شامی، از گوشت موسیچه
زمشو بات عالی، هر چه بهتر
نماید کامل سرگنگس و گیچه

برد یاد وطن، هم یاد مردم
و هم آن وعده های داده بودم
مرا مقصد بُدی چوکی وقدرت
گرفتم آنچه را، لایق نبودم

بگفتش "غ" که ای بیعقل، برادر !!
نظر بر من نما چهل ساله چاکر
نمودم دائم خدمت به اغیار
بگشتم ملک بی سر را، منیجر

اگر ذیحق بودی، در دوره عیش؟
نبگذشتی ز جاه واز حق خویش

مگر "کرزی" چون شاگردشیطان
فریبیت داد و نگذاشت، روی پیش

بین مغزی که حتی گوسفندان
برایش رأی دادند شاد و خندان
زکوه ها و چراگاه های کشور
همه باهم، به آشکارا و پنهان

خدایا! تا به کی این حال و احوال
بود در ملک ما، بیچاره پا مال
بیند "حیدری" روزی که ملکش
بگشته فارغ از این، جمع دجال**

پوهنواں داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۵، ۰۳، ۰۴، سدنی، آسترالیا

*- درسایت "خاوران" مطلبی تحت عنوان "چالش های فراروی دولت وحدت ملی افغانستان" جلب نظرم را کرده یک فوتی آقایان "ع و غ" که مشابه به رستوران رفتن آقای "ع" و خم شدن آقای "غ" با پتکی مبارک سر شانه شان برای اخذ فرمایش آقای "ع" را دیدم که الهام بخش سروده فوق گردید.
**- دجال به معنی کذاب، بسیار دروغگو و فریب دهنده.

شمر ثانی

تو سیاف شمر ثانی، بی مرود
نمودی قتل عام، با حزب وحدت
بگشته بی حساب خلق خدارا
نترسیدی زیارت خواست، در قیامت

۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، سدنی

حلول سال نو ۱۳۹۴ و عید باستانی نوروز را خدمت کافه هموطنان عزیز از صمیم قلب تبریک عرض داشته و این سال را، یک سال صلح و آرامش و آزادی کشور دوست داشتنی ما، از دشمنان وطن و نوکران بیگانه ها استدعا دارم.

بهار آمد

بهار آمد، به ملک ما خزان است
به هرجا ناله و شورو و فغان است
چه حاصل آمدن از این بهاری
یتیمان وطن بی آب و نان است

بهار آمد، بهاری ما نداریم
به کشور، اختیاری ما نداریم
زفکرو فاقگی ها، مردم ما
پریشان حال و غمخواری، نداریم

بهار آمد که وقت کشت و کار است
ولی دهقان ما بی خوار و بار است
زمزد کار بزرگ، صاحب ملک
به اسبِ عیش و نوش خود سوار است

بهار آمد، بهار ما کجا شد
همه آن اعتبار ما، کجا شد
زدست ناخلف اولاد میهن
ذلیلیم، آن وقار ما کجا شد

بهارآمد، زدست انتشاری
به هرسوخون مظلوم، گشته جاری
به جیب ظالمان از پول تریاک
سرازیرگشته، ملیونها دلاری

بهارآمد به هرسو، راه گیری
بود چوروچپاول، بی قراری
زلطف "ع وغ" از کشور ما
بگشته امنیت، دوروفراری

بهارآمد، ولی قهر طبیعت
زبرف کوچ ها وازسیلاپ، وفتر
هزاران خانمان، بی خانه کرده
نکرده رحم، به حال زارملت

بهارآمد، شده ویرانه کشور
زدست خاینان، غم خانه کشور
ببیند" حیدری "روزی خدايا !
به دور از جانیان، گلخانه کشور

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
اول حمل ۱۳۹۴ مطابق ۲۱، ۳، ۱۵، ۲۰
سدنی، آسترالیا

تذکر : شور - آشوب، غوغاو فریاد، فتنه، هیجان و آشفتگی (فرهنگ فارسی عمید).
خواروبار_ چیز های خوردنی، آنچه مردم میخورند، ارزاق (فرهنگ فارسی عمید).

ضرورت عاجل

برای ارگ ضرورت باشد عاجل
مشاورهای شیطانی شمايل
به سگ جنگی و مرغ و شادی بازی
بدارند تجربه، کافی و کامل

مداری های لایق را بگیریم
زبزکش های سابق را بگیریم
بگیریم گر بود از جمع طالب
همه افراد واثق را بگیریم*

پولیس ها را همه از جمع دزدان
گزینیم هر که باشد سر به فرمان
برای قتل مظلومان کشور
چو فرخنده هزاران، در هزاران

که تا این ملت خوابیده داریم
چه غم امروزو از آینده داریم
بتازیم تا توانیم، تا توانیم
نه ترسی از خدا، نی بنده داریم

خدایا! تا به کی این روز و حال است
به سال نو همه قتل وقتال است
به هرجا "حیدری" بینی، توگوئی
شده نزدیک، خروج خردجال است

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۶، ۳، ۱۵، ۲۰، سدنی، آسترالیا
واثق- محکم، استوار

بسمه تعالى

زوزه های شیطان

تکبر، نیازی را، خوار کرد
به نفرین ملت، گرفتار کرد
زبی عقلی و بی خرد بودنش
زدنیای خود، دوزخ اعمار کرد
شهید ستم گشته "فرخنده" جان
تکانی به ملک داد، بیدار کرد
بگو "حیدری" زین خرد مفسان
که حَمْلِ کتاب را، چو حمار کرد
کتاب، مقصد از قرآن مجید میباشد.

نام شیطان قبل از رانده شدن از بهشت "عزازیل" بوده است و این نام برای آن به او اطلاق می شده که او عزیز ملانکه و مقرب درگاه الهی بوده است.

شیطان وقتیکه نظر به تکرش و نکردن سجده به امر الهی بر حضرت آدم، از بهشت الهی رانده شد. اورد موارد زیادی زوزه کشید که تذکر آنها، از حوصله این سطور به دور میباشد. مگر در بعضی جاهانیکه شاگردان شیطان در شرایط امروزی وطن عزیز ما زوزه میکشند، اشاره کوتاهی میدارم:

اول- زمانیکه حضرت آدم نظر به نافرمانی خدا، از بهشت بیرون شد، شیطان خیلی خوشحال گردیدکه آدم هم مثل او از بهشت رانده شده است. ولی زمانیکه توبه آدم (ع) یذیرفته شد، این شیطان ملعون از سوز دل ناله کرد که ملانکه آسمان و زمین را متوجه نمود، و همه اورا لعنت کردند.

چنانیکه امروز همه مردم مسلمان و وطن پرست ما، قاتلین و حمایت گران شوید" فرخنده" را لعنت میکند.

دوم- در عید غدیر خم وقتی که پیامبر گرامی اسلام(ص) راجع به حضرت علی(ع) فرمودند: "من کنت مولاہ فعلی مولاہ"؛ بعد فرمودند: با پیروی، دوستی و ولایت علی(ع) موافع رفتن به بهشت مرفوع میگردد. در این هنگام شیطان از دل پردرد خودناله کشید و گفت: از این پس چکنم و چاره من چیست؟ اولادهای خود را جمع کردو گفت: تامیتوانید مردم را به شک اندازید. محبت، ولایت و دوستی علی را چنان بر مردم مشتبه کنید که اورا به خانی باور کنند و از راه غلو به جهنم بروند.

حالا در میهن عزیز ما شاگردان شیطان با نفاق اندازیهای شیعه و سنی، پشتون و هزاره، تاجیک، ترکمن و وو... اربابه استاد لعنتی خود را پیش برده و باعث قتل و قتال های زیاد، سر بریدن های مردمان بیگناه، انتحار ها، اختطاف ها، مردم ربانی ها تجاوز های جنسی حتی به اطفال دوساله، سه ساله و پنج ساله، دزدیها و صدھا فجایع دیگررا محض رضای شیطان بزرگ و استادشان مرتکب میشوند.

سوم- شیطان به روز عاشورا بسیار زحمت کشیدتا توسط تمام لشکر عمر سعد، امام حسین(ع)، پیاران و حتی طفل شش ماهه اش را به شهادت رسا نیدند. آنگاه شیطان ملعون گفت: عجب خلق خدا را گمراه کردم و آنچه مقصود من بود، امروز دست گیرم شد. جبرئیل ازاوپرسید: این همه خوشی تو برای چه است؟ شیطان گفت: از زمان حضرت آدم تاکنون چنین حادثه‌ی واقع نشده و نخواهد شد. بعد از شهادت حضرت امام حسین(ع)، در های آسمان گشوده شد تا ملانکه کربلا را بینند. زمانیکه شیطان خبر شد که خداوند چه ثوابی برای پیروان و زیارت کنندگان او فرار داده، از کرده خود پیشیمان شد و از روی حسرت و ندامت زوجه و نعره ای کشید که جمیع ملانکه اورا لعنت کردند.

شیطان گفت: او ایلا، قضیه بر عکس شدوم مردم بیشتر داخل بهشت میشوند.

شیطان حتی در خواب خود هم ندیده بود که شاگردانش باعث فجایع می شوند که عقل او بدان کار نمی کرد.

شاگردان شیطان در وطن عزیز ما نیز می بینند که قضیه و پلان شان راجع به شهادت رسانیدن فرخنده مظلومه نتیجه ی بر عکس داد و ملیونها انسان در سراسر کره زمین برای جانیان و حمایت کنندگان آنها لعنت فرستاده و میفرستند، و شهید فرخنده نماد آزادی زنان و قهرمان ضد خرافات و تزویر ملاها، مولوی هاو شیخ های جاہل و بی سعاد اسلامی گردید.

چهارم- شیطان و قی تکبر نموده و آدم را سجد نکرد، خداوند و جمیع ملائک اورا لعن کردند. او از حسرت و دوری بهشت واز دست رفتن حسنات و عباداتش فریاد کشیده وزوزه نمود.

حالا در وطن عزیز ما این نیمچه ملاها و بی مولوی های بی دانش و مزدور، هم فریاد میکشند که آنهمه عزت و اعتبار دروغینی را که کسب کرده بودند، از دست داده و منفور جامعه گشته اند.

با وجود وقوع این جنایت آشکار و بی سابقه و زجر کش کردن مظلومه شهید فرخنده، دختر با حجاب، متدين و حافظ قرآن مجید، در زیرریش "ع" و "غ" به فجیعترانه نحوان صورت گرفت، فردای آن روز یعنی روز جمعه ۱۹ حمل و قتیکه دولت بی کفایت از بیگاناهی شهید فرخنده متینق میشود، با تمام امامان مساجد شهر کابل هدایت میدهنندتا در نماز های جمعه از بیانات سخنان تحریک کننده و دور از حقیقت جدا خوداری کنند. ولی این عزازیل کابل، سرشوار از باده تکبر و غرور، ملانیازی خطیب و امام مسجد وزیر اکبر خان که متأسفانه استاد شرعیات در دانشگاه هم میباشد، از تکبر و غرور عزازیل مأبانه که دارد، به بر حذر داشتن دولت، و قعی نگذاشته و مردم را بالالفاظ شیطان پسندانه خود و فریب دادن، میخواهد مجرمین و مرتكبین این جنایت بی سابقه را تبرئه کند.

"هر که را پیرش چنین گمراه بود
کی مریدش را به جنت راه بود"

همچنان خاله سیمین حسن زاده معین نشراتی وزارت اطلاعات و فرهنگ!!! از دانش سرشارشان در علوم قرآنی، آیه مبارکه نزول قرآن مجید و محافظت آنرا توسط خود خدای پاک، تأویل و معنی غلط نموده و میخواهد با آب ریختن به آسیاب جنایت کاران کمک نماید.

پنجم- وقتیکه حضرت محمد(ص) به پیامبری مبعوث شد و مردم را از ندانی و گمراهی و جهنم نجات داده و بسوی بهشت رهنمون کرد، شیطان زوزه کشید.
حالدر وطن عزیزم شاگردان شیطان، برخلاف حضرت پیامبر اسلام، مردمان را به امر به منکر و نهی از معروف، بسوی جهنم رهنمائی می نمایند تا استاد شان از ایشان خوشنود گردد.

ششم- وقتی حضرت عیسی(ع) متولد شد، شیطان میخواست به آسمان برود، فرشتگان به دستور خداوند اورا سنگ باران نموده و از آسمان چهارم برگردانند.
حالا اولاده و شاگردان شیطان برای انتقام گیری، فرشته‌ی وطن ما، فرخنده جان را سنگسار نموده و به شهادت رسانیدند.

انا الله وانا اليه راجعون

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۵،۰۴،۰۴، سدنی، استرالیا

به رسم دین "هندو"

چه بی امنی بکشور میزند داد؟
زدست "غ"، همه در حال فریاد
زکارهایش، سفرهایش زیاد است
زپول خلق، مصرفها یش زیاد است
به شاخی پول ملت می کند باد
مشاورهای بیکاره، شده زیاد
زند لاف های بیجا، گاه و بیگاه
ندارد اهلیت، قدر پر کاه(۱)
همه روزه بکشور گشت و خون است
به کار مملکت بی حد زبون است
نه شرمی دارد از خالق، نه مخلوق
کند دائم زراندوزی به صندوق(۲)
برد با خود به پیش کردگارش؟!
همه آخر بگردد، زهر مارش
گذشته ماه ها، کابینه خالیست
از این رو هر طرف، میدان شغالیست
بوند دزدان، بسی هوشیار و جالاک
نمایند بانک ها را، یکسره پاک
هر آن دزدی که با دولت، شریک است
شکم پنديده و مانند خیک است
بود پهلویش آخر، "ع" چکاره؟
بود اویک پیاده "(ع)" سواره
چه حاصل شد از این وحدت ملی؟
یکی با قدرت و دیگر چو مُلی

ندارد قدرت، پوست کردن پیاز!
 غنی هرجا بود، سرخان و پیشتر
 به زیرریش "ع وغ" به کابل
 بگشت فرخنده پرپر، همچو یک گل
 به رسم دین "هندو"، جمع بی دین
 بسوزانند ورا، از خشم واذکین
 همیشه "حیدری" در فکر و سودا
 چه آخر بورشود، زین دولت ما؟^(۳)

پوهنول داکتر اسدالله حیدری
 ۲۰۱۵، ۰۴، ۰۷، سدنی، آسترالیا

- (۱) اهلیت - لیاقت داشتن، شایستگی، سزاواری
- (۲) صندوق - به اصطلاح بانک
- (۳) بور - کردن کاری که در اثر آن شرمنده شود، یا به اصطلاح عوام بیرون شدن.
 ع وغ - به ابتکار داکتر صاحب بشردوست، مخفف نام های مبارک!! داکتر عبدالله و اشرف
 غنی میباشد.

گفتار ریانی

الا ای دوستان ملک و قدرت
 خبر گیرید زاحوالم به ندرت
 شب و روزم بود با مارو کژدم
 همین است حاصلم از رأس دولت

احدری، ۱۴۲، ۲۰۱۴، سدنی

استقبال از شعر حضرت جودی علیه الرحمه بامطلع:

بابا بیبا که تیغ جفا ساخت کارمن
برگی نجیده گشت خزان نوبهار من

زبان حال فرخندهء شهید

با پدر داغدارش

بابا ! بیبا که اهل جفا ساخت کارمن
گرگان هموطن همه دور و کنار من
از بسکه سنگ و چوب لگد، بر سرم زند
مغزم خمیرگشت و، اجل در کنار من
"تا بر تنم بود رمی، بر سرم بیا"
بنگربه وقت مرگ براحوال زارمن"
شیطان زاده‌ی، ملعون و بی حیا
دادست حکم پرپر من، در بهار من
از ظلم جاهلان وطن کی شوم رها؟
تا بنگرم مادر خود، در کنار من
بابا ! رسان سلام مرا، نزد مادرم
برگوکه تا دگرنگشد، انتظار من
این ظالمان نماندند، که بینم سال نو
لغت به جمع بی خرد همتبار من

یک شمربی حیاو، بیرحم خدعاه گر
تهمت نمود مرا، به نکرده کارمن
من حافظ کلام الهی به هیچ وجه
آتش زدن، کتاب خدا نیست کارمن
بابا! به دوستان و رفیقان من بگو
آیند زراه لطف گهی بر مزارمن
هرگاه که بگذرند زجای شهادتم
حمدی بخوانده و، دارند نثارمن
من با حجاب بودم و، کردند بی حجاب
رحمی نکرده براین، قلب زارمن
مادر ندیده دست حنایم در حیات
امشب حناء دست من از گل عذارمن
"هندو پیروان" نکردن، اکتفا هنوز
سوزاندند مرا، همه مسلم کارمن!!
دیگرمگو "حیدری" زین جانیان عصر
از حال پر ملال وا زاین، روزگارمن
در دادگاه عدل الهی، بروز حشر
گیرند ظالمان، جزای خود از کردگارمن

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۱۱، ۱۴، ۲۰۱۵، سدنی، آسترالیا

خجالت پروفهها

شرم است زندگی به آقایان "ع وغ"
زیرا که نیستند حاکم اوضاع و شوروشین*
با اینهمه قتل و قتالها در وطن
ابرو خم نکرده و باشند، در اتن
هرگاه برون شود شجری از درون شان
گویند که سایه‌ی سرما است به هر مکان
اینهاستند قهرمان خجالت پروف ما
اینهاستند رفیق، شباروز طالبان
اینهاستند برادر، وحامی قاتلان
دردان حرفوی و توائمند دولت اند
شرمسارو روسياه، بروز قیامت اند
آخر بس است "حیدری" زین بیشتر مگو
حیف است صرف وقت و زایشان گفتگو

پوهول داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۴، ۱۸، سنتی

*شور و شین - آشوب و غوغاء و زشتی، فربادو فتنه وهیجان و آشتفگی وزشتی
فرهنگ فارسی عمد

وصل جانان

دلم جزو صل جانان میل ندارد
به ملک غیر ماندن میل ندارد
اگر قسمت شود رفتن به میهنه
به برگشتن از آنجا میل ندارد

طنز

موش ترسو

یکی موشی کلی، داریم به خانه
که از ترس دائمش، در زیرخانه
هر آن وقتی که باشد مست و مدهوش
زنده اف های، بیحد جاهلانه
شندیده موش ما در ملک اغیار
بود جنگی میان ظالم وزار
شود در جست و خیزک موش نادان
منم خادم به ظالم، یک طرفدار
بوقت جست و خیز هایش، حرفهاش
بود بی ربط و بی معنی، سخن هاش
بفکرش باشد، عقل کل کشور
مداری واراست، اکت ها ادا هاش
به چهارده سال در ملکت چه کردی؟
به جزا اختلاس وقتل و دزدی
خدایت نیست دارد، موش فاسق
به زور ظلمان، قصد جنگ کردی
به آخر تا به کی، ای موش جاهم؟
منافق باشی و جانی و غافل
رسد روزی کنی ترک این جهان را
جوابت چیست، نزد شاه عادل
ندانی "حیدری" سرگی غلامی
که سازد بی دراحت، شخص نامی
نماید حاکم شهر، هر که خواهد
زعیم سازد به کشور، فرد عامتی*
عامی- جاهم و بی سواد (فرهنگ فارسی عمید)

پوهنواں داکتر اسدالله حیری
۱۵، ۷، ۲، سدنی

رئیس عاقل

رئیس عاقلی داریم به کشور
که از ترس دائمش با خیلی یاور*
هر آن وقتی که باشد مست و بی خود
زند لاف های، از هر بام و هر در

-

شنیده آن جناب در ملک اغیار
بود جنگی میان ظالم وزار
شود در طمطراق آن عاقل ما*
منم خادم به ظالم، یک فداکار

-

بوقت خودنمائی هاش، حرف هاش
بود بی ربط و بی معنی، سخن هاش
بفکرش است، عقل گل کشور
نمای عقل او، دستارو شف هاش

-

به چهارده سال در ملکت چه کردی؟
به جزا اختلاس و قتل و دزدی
خدایت نیست دارد عاقل گل !!
ریاست را زملت، غصب کردی

زدال خوران پنجابی چه دیدی ؟
که از مادر وطن، خود را بریدی
شدی نوکر، به امریکای جانی
بگشتی خادم شاه سعودی

-
به آخر تا به کی، ای مغز کاهل *
منافق باشی و جانی و غافل
رسد روزی کنی ترک این جهان را
جوابت چیست، نزد شاه عادل ؟

-
ندانی "حیدری" سرّ غلامی
که سازد بی درایت، شخص نامی
نماید حاکم شهر، هر که خواهد
زعیم سازد به کشور، فرد عامی *
پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۸، ۲۰، سدنی

* یاور- یاری دهنده، افسر ارتقش یا نظامی

طمطراق- سر و صدا، کروفر، خود نمانی، نمایش شکوه و جلال

کاهل - پیر، ناتوان، سست و تتبّل

عامی- جاہل و بی سواد، (فرهنگ فارسی عمید)

یادش بخیر

جوانی و فصل خوش زندگی
برفته زدستم، که یادش بخیر
بگشتم مریض و علیل وزحیر
چه شد تندرنستی؟ که یادش بخیر
کهولت و هجران بسی مشکل است
رسم روزی میهن، که یادش بخیر
جوانی و آن میله های وطن
گذشته چو خوابی، که یادش بخیر
بداشتیم عجب مُلک با آمن و خوب
شده دوزخ اکنون، که یادش بخیر
چه حد مردم ما، رفیق و شفیق؟
بگشته مهاجر، که یادش بخیر
نه ازانفجارو نه از انتحار
خبر بودش آنوقت، که یادش بخیر
همه قوم و هر ملتِ کشورم
بودی چون برادر، که یادش بخیر

مُرُوت برفته زاهل وطن
 صداقت نمانده، که يادش بخیر
 زدست پلیدان دولت، کنون
 خُریت نمانده، که يادش بخیر
 زمام وطن، دست بیگانگان
 کجا شد امان؟ که يادش بخیر
 نمودیم کفران نعمت خدایا !
 نما میهند آمن، که يادش بخیر
 مکن "حیدری" کفرنعمت دگر
 بکن شکرآنوقت، که يادش بخیر

پوهنال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۸، ۳۱ سندی

ملت - شریعت، کیش، آین، پیروان یک دین
 آمن - بی بیم شدن، بی ترسی، اطمینان، آسایش
 (فرهنگ فارسی عصید)

زمین گیر

غم هجروطن کرده مرا پیر
 بُود روز و شب در بند زنجیر
 اگر وصلش نگردید حاصل من
 چو مجنون گشته و گردم زمین گیر

حالقا

استقبال از سروده محترم مصلح سلجوچی با مطلع:
"خدا من از دومیترسم"

من از تو میترسم
از قیامت
از عدالت
از کیفرت
از عذابت
از جهنمت
من از تو میترم
ولی
این خائنان مُلک
این جانیان کشور
این وطن فروشان
این ناخلفان و نامردان
این غلامان بیگانگان
این دشمنان اسلام و مسلمان
از تو نمی ترسند
به جهنمت
به کیفر آخرت
به عدالت
وبه محکمه عدلت
عقیده
واز قیامت
هر اسی
ندارند
ولی
من از تو میترسم

به آنچه این بی دینان
این درندگان دوپا
این گرگان آدم چهره
دور از آدمگری و انسانیت
عقیده
ندارند
ولی
من معتقدم
از تومیترسم
ملا نماهای دیوبندی
مزدوران پاکستان
وسعوی
بنده های پوند و دالروکلدار
چاکران خارجی
فال بینان و کجکول داران
دیروز
نزویرکنندگان و حقه بازان
امروز
با استخاره ها
گفتار نا حق و دروغین
سالوسانه و بیهوده
با هدایات شیطان
با همکاری دزدان
با برادر گفتن
جلدان
از تو نمی ترسند
من از تو میترسم
الهی!
"ع و غ" نا کی؟
بوند حاکم

در این کشور
ملک افغان
میهن آزادگان
نمودند چور
از میهن
آنچه را خواستند
به غارت برند
آنچه را توانستند
هنوز هم چشم های
حریص شان
دور از قناعت
منتظر خاک
گور
از تونمی ترسند
من از تومیرسم
بکشور نیست
یک روزی
که باشد
خلق مظلومش
فارغ
از هراس و ترس
از انفجار و انتحار
از طالب جانی
از داعش خونخوار
واز حاکمان غدار
خدایا!
من از تومیرسم
وطنم را
مرا
با تمام هموطنان افتاده در بندم

از شر این
دجالان
بی وجدان ها
نجات داده
در پناه خود
نگهدار
من از تو میترسم
و چشم امیدم بسوی توست
الهی! صبر تونا کی؟
ظلم ظالمان تا چند؟
بیخش "حیدری" را
این عبد نا توان و
عاصی را
از کرمت یا رب!
مکن کیفر
زگفتارش
نجاش ده
توازنارش
نصبیش کن
بهشت عنبرین را
با
رسول برحق و
آش
من از تو میترسم
بسیار میترسم
میترسم
میترسم

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۱۰، ۱۵، ۲۰، سدنی

دجال - کذاب، بسیار دروغگو، فریب دهنده
حقه باز - شعبدہ باز، حیله گر، فریب دهنده
ساللوس - فریب دهنده، مکار هیله گر، خدعا و فریب
حرص - آزمند شدن، ضد قناعت
فرهنگ فارسی عمید

هفت و هشت ثور

هفت و هشت ثور آمد، درد بی درمان رسید
مردمان میهنه را، موسوم هجران رسید
نوکران مارکس و لین، کشور افغان فروخت
بهرشاگر دان شیطان، لعنت یزدان رسید

ششم ثور ۱۳۸۸ مطابق ۲۶، ۹۰۴، ۲۰۰ سدنی

دل دیوانه

خدا داند دلم دیوانه توست
همه غمها یم از افسانه توست
به ملک غربت ای مام عزیزم
شب و روزم به فکر و خانه توست

شب تاریک

خدایا! درد من درمان بنمای
فراق میهنه آسان بنمای
ز هجرانش مسوزانم شب و روز
شب تاریک من روشنان بنمای

آزادی زنان

خواهم از خالق یکتا
که زنان وطن ما
مانند هر آزاده زن دنیا، مثل هر انسان
شکنند بند اسارت
شوند آزاد زحقارت
رسد آن روز بزودی
که همه شاد و سرحال
لیک

آن جمع خبیثان
پیروان شیطان
اخلاف یزیدان
از طالب جاهل و
از داعش نادان
از حاکم مفسد
از قاضی بی علم
آن مرتشی خونخوار
آن کله و دستار
هر دشمن قرآن و مسلمان
آن نوکر دال رو دینار
دشمن دیرینه و پرکینه عمیهن
منحل گراردو
پا بوس پلیدان
آن دولت بی همت و

مzdorajantib
آن کله بی مغز
اما، متفکر !!!
درسطح جهان
اعجوبهء مخلوق
آن حامی اشرار
آن عامل سنگسارو
بریدن های سرها
بی ترس خدا
آن قاتل فرخنده و رخشنانه و
صدها هزاران
از عسکر و هم مردم بیچارهء بی نان
مُثُلَه گرزن ها
و آن زانی طفلان
آن جمع ستمگر
آن نوکرو چاکر
هر یک زدگر بدتر و بدتر
از قهر خداوند جبار
در دوزخ و نیران
گرفتار
گرفتار

انشأ الله

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۱۱، ۲۰۱۵، سدنی

"ع وغ" را از شمار مرد وزن باید کشید
این حیا بیگانه گان را از وطن باید کشید
نوکران اجنبی و خصم ملک خویش را
هرچه زودتر با سلاح و سنگ زدن باید کشید
همچو "رخانه" سنگسار و زبون شان نمود
تا که اجر ظلم خود را خویشتن باید کشید
لنگی را از فرق "مفلس*", بیدرنگ در گردش
حلقه کرده با فشار، روح از بدن باید کشید
جمله همکاران این دو، بی مروت ناخلف
را به چوب دار، در چوک و چمن باید کشید
تا به کی ای مردم مظلوم و پاک کشورم
زیریوغ خائن، جان از بدن باید کشید
من ندانم در قیامت، با چه رواین ظالمان
در حضور من تقم، سراز کفن باید کشید
ای خدا روزی رسسان تا حیدری با هم وطن
چند صباحی خوش و خرم، زیستن باید کشید

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری

۱۶، ۱۱، ۱۵، ۲۰، سالنی

استقبال از دویتی آقای نذیر ظفر با مطلع:

"ع وغ" را از الفای وطن باید کشید

* - "به ظاهر طلاو به باطن مس است
غنى نام دارد ولی مفلس است"

ثبت تاریخ

نام خود را ثبت تاریخ وطن بنموده اند
ارگ شاهی از کثافت چون لجن بنموده اند
روزوشب در فکر حاصل کردن پول حرام
صد هزاران هموطن را، بی وطن بنموده اند
عالمان و فاضلان میهنم افغانستان
از جفای ظالمان ترک وطن بنموده اند
هیچگاه در فکر ملک ما نبودند خائن
زیر دول اهرمن، رقص و اتن بنموده اند
کشور زیبای ما و مد فن آبای مان
مأمن و منزلگه زاغ وزغن بنموده اند
زانکه بیحد انفجار و انتشاری شد پدید
سرخ از خون شهیدان، دشت و دمن بنموده اند
من ندانم تابه کی این جانیان بی خدا
قصد پا بوسی، خصم کهن بنموده اند
خلق مظلوم وطن، محتاج باشند لقمه نان
سفره پررنگ خود، ز هربدن بنموده اند
طلب و داعش همه را خود نمودند رویکار
از فریب خلق ما، سیر چمن بنموده اند
"حیدری" هیچش ندانی تابه چند این چاکران
عزم قتل بی گناهان، مردوزن بنموده اند

پو هنوال داکتر اسد الله حیدری
۲۰۱۵، ۱۱، ۲۸، سدنی

وطن فروش

وطن دارم عجب میهند فروشی!
وطن رانرخ ارزن می فروشی
توداری میکنی خدمت به دشمن
که کشور بعد غصیبین فروشی

...
توئی یک ناخلف اولاد لوگر
نداری ارزش افراد لوگر
بود نامت غنی، از عقل مفلس
خجالت کرده ئی احفاد*لوگر

...
به لوگر کی توجرئت داری رفتن؟
به کنج ارگ زترس بنموده مسکن
نمائی تابه کی اینگونه خفت
 بشومرد و بکن خدمت به میهند

...
نمودی جانیان آزاد ززندان
بخواندی طالیان جمعی عزیزان
عزیزانت بکشور آتش افروخت
نمودند ملک ما، زندان و ویران

...
شنواز "حیدری" این راه و چاره
اگر عقلی بداری، رو کناره
بکن مردانه استعفاء زکارت
که تاکشور شود بهتر دوباره

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۱۵، ۱۲، ۴ سدنی
احفاد- فرزندزادگان بنوادگان، بنیرگان
(فرهنگ فارسی عمید)

چاکر خوب

قدکِ پست و کوتاه دارد اشرف
چه دندانهای زیبا دارد اشرف
مگر نیم قدش زیرزمین است
از آن رو مغز والا دارد اشرف!
نماید خدمت عدوان شب و روز
بود در ملک افغان آتش افروز
زدل باشد شیطان را چاکر خوب
برای خدمتش آماده هر روز
چقدر باشد بفکر چورکردن؟
هر آنچه در توان دارد زمیهن
گماش تاقیامت زنده باشد
مگر روزی رسد زین دهر رفقن
الهی! میشود، دارش هدایت
اگر نیست قابل این فضل و رحمت
زرش مردم مظلوم افغان
رهانی ده، هلاکش کن به ذلت
شب و روز "حیدری" در فکر میهن
به مُلک غیرو هجران داری مسکن
بلند دست های خود سوی خداوند
که سازد کشورت فارغ زدشمن

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۶، ۱۲، ۱۵، ۲۰، سنتی

دو نوکر

یکی نوکر رئیس کشورما
دگرنوکر رئیس دفتر ما*
به روزو شب بوند در فکر تاراج
از آنرو گشته اند ملیونر ما

.....

زدست این دو، ملت شد پریشان
ندارند بینوایان، لقمههنان
بوند همکار راهزن، انتحاری
بناء طالب وداعش به جولان

.....

بگشت افغانستان ویران ویران
دونامرد زآن سبب شادان شادان
شب و روز هر دو در سیر و سیاحت
ز حال مُلک خود، خندان خندان

.....

جوانان وطن بیکار و عاطل
زبخت بد همه، در قید مشکل
ندانند تاچه وقت این حال و روز است
از اینرو، "حیدری" خون ریزد از دل

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۵، ۱۲، ۲۵، سدنی

* - ریاست اجرانیه

کرزی قاتل*

کرزی قاتل تو تا کی زنده باشی؟
به پیش مردمت شرمنده باشی
اگرداشتی جوئی غیرت تو بی ننگ
زیک فیربردهانت، مردہ باشی

.....

برادرهای خود را یک نظر کن
زکشتلار وطنداران حذر کن
زدستت هر طرف قتل وقتال است
جهنم رفتنت را درکمر کن

.....

بخون جمله‌این بیگناهان
شريك هستی سرت کن برگریبان
بودتحت الثقرجای توملعون
فروختی دین وايمانت به ارزان

.....

به "ع وغ" سپردی کشورما
نمودی ظلم بیحد بر سر ما
بسوزی در دو عالم همچو اسپند
سزايت را دهد حق، داور ما

.....

نداری غیرت یک فرد افغان
به ناحق نام خود ماندی مسلمان
شود پیدا یکی مردی فدا کار
روانه دارد ت بر قهر نیران

.....

دگر بس "حیدری" این جانیان را
گذار بر حال خود این قاتلان را
چه حاصل خواندن یاسین سرشن؟
ندارد فایده یی، این خائنان را

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۲، ۲۰، سدنی

*- از زمان بقدرت رسیدن کرزی خائن که طالبان جانی و دوراز اسلام را برادر خوانده و همیشه از آنها حمایت کرده و از کمک های بی دریغ خود در حق شان مضایقه نمی کرد.

این نوکران سعودی های خونخوار و نشمن اسلام و مسلمانان، پاکستان لعنتی، همه روزه در هر گوش و کنار میهن عزیزم دست به جنایت های گوناگون، آدم کشی ها، تخریب و سوزاندن مکاتب و مساجد زده اند. و شاید هیچ روزی نبوده باشد که یک تعداد از مردم بیگناه غیر نظامی ما اعم از زن و مرد، پیر و جوان، اطفال معصوم، عساکر پاسدار وطن عزیز ما، پولیس های تأمین کننده امنیت، به درجه شهادت نرسیده باشند.

این میراث شوم کرزی و برادران طالبš تا امروز دوام دارد و ع وغ هم بر غندی خیر نشته و تنها بفکر پر نمودن بانک ها و جیب های کثیف خود میباشند.

دیدن تلویزینها و مطالعهء اخبار ها قلب هر انسان بشردوست و وطنپرست را پاره پاره مینماید.

سرودهء فوق هم الها می از دیدن و شنیدن این اخبار ها میباشد.

خون هموطن

زمامداران افغان در خروشند
زخون هموطن در عیش و نوشند
بوندغافل زپرسان الهی
حمیم دوزخی آخر بنوشند
ا. حیدری، ۱۱، ۱۰، ۲۰۱۶، سدنی

فرخندهء شهید

گذشت سالی زرزو رحلت تو
از این دنیا دون، فرخنده خواهر
نکردند رحم به حالت بی خدایان
زدند با سنگ و چوب، فرخنده خواهر
شهادت شد نصیبت در جوانی
تو جا وید زده ای، فرخنده خواهر
به رضوان الهی رفتی آخر
تباه شد مادرت، فرخنده خواهر
پدر از داغ تو قدش خمیده
اقارب زار نالند، فرخنده خواهر
بکردند بی حجاب دخت افغان
تو بودی با حجاب، فرخنده خواهر
بسوزانند ترا بررسم هند و
مسلمان زادگان!!! فرخنده خواهر
نشد جاری عدالت بهر قتل
خجل با د قاضیان، فرخنده خواهر
چه گوید حیدری؟ دیگر زدولت
که گرگان حاکمند، فرخنده خواهر

پوهنوال داکتر اسد الله حیدری

۱۱، ۳، ۲۰۱۶، سدنی

خلق و پرچم

اگر خلق و گر پرچم نمی بود
به ملک ما چنین ماتم نمی بود
نمی شد ملک ما اینگونه ویران
به هر گوشه سرورد غم نمی بود
اگر این بی خدایان نوکر روس
نمی بودند، طالب!!هم نمی بود
بُدی افغانستان، آرام آرام
دل ملت چنین پرغم نمی بود
نه گشتی عالمان و فاضلان را
زمامداران چنین، نافهم نمی بود
زمامداران ما چون ع و چون غ
به نزد دشمنان سر خم نمی بود
الهی بهر قرانت خدایا!
بکن لطفی که این ماتم نمی بود
بگردان "حیدری" را شاد و خندان
به کشور نام خلق، پرچم نمی بود

پوهنواں داکتر اسد اللہ حیدری
۲۰۱۶، ۳، ۲۳، سعدی

وطن هجرت مرا دیوانه کرده
فراقت از خودم بیگانه کرده
خدار اخواهم آن روزی رسدم زود
که خصمت درجهنم خانه کرده

نه کل ماند نه کدو، لعنت به سر هرسه

نه ع ماند نه غ ماند نه کرزی
طفیلی های جانی زنده تا کی؟
شودروزی که هرسه خانانش
ببینیم بر سردار آویزانش
بگردد ملک ما آزاد و آرام
زشر ظالمان پست و بد نام
نمائیم ملک خود آباد از سر
که نبود دشمنانش زنده دیگر
ببیند "حیدری" همکشور خود
همه خدمت نمایند مادر خود

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۴، ۳ سدنی

ترک دامان

ترک داما نت نموده سوختم، سوختم
یاد دورانت نموده سوختم، سوختم
باغ و بوستانت وطن مینوی من
درک هجرانت نموده سوختم، سوختم

رثای کرزی بر مرگ نا به هنگام ملا
اختر محمد منصور برادر جانی اش

سفرکردی برادر از بر من
نمودی خاک عالم برسر من
چه سازم در فراقت یار جانی؟
که روزم گشته چون شب، اختر من

.....
عزیزم ناگهان رفتی از اینجا
مرا ماندی به غم، تنهای تنها
خدا داند زمرگت قامتم خم
بگشته آی عزیز، منصور ملا

.....
تو بودی یارمن در قتل مردم
به هرجامیزدی نیشت چو گزدم
به قاچاق هروئین، هم ره و راز
بُدی با ما زدل، دشمن به مردم

.....
برادر خواهشی دارم زپیشت
بگو برجانیان وهم به خویشت
رسان ملا عمر از من پیامی
بیایم عنقریب من هم به پیشت

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۵، ۲۴، سده‌نی

اعداء وطن

در درونج های تو میهن نتوان کرد حساب
که تواند بشارد قطرات باران را؟

وطن از درد ورنج هایت بگویم
کدامین یک زادایت بگویم
سرطان* عامل این قلب زارت
زادوود، شخص خودخواه یت بگویم
زنوکرهای روس ها، دشمن دین
زخلقی، پرجمی هایت بگویم
زهفت یاهشت ثور روزهای منحوس
زجمعی بی خدا هایت بگویم
زخلق دروغین، مفرز پرکاه
زشکردو، وفا هایت بگویم
زکارمل یا نجیب ویا زکشمند
زاین جمعی خبیث هایت بگویم
زجانی های خصم ملت ما
زنوکرها و جاسوس هایت بگویم
هزاران بی گناه کشور ما
زقریانی بم هایت بگویم
مجاهد نام های نوکر غیر
ز طالب ها، وحشی هایت بگویم
عجب طالب؟ که باشد دشمن علم
برادرهای، خانن هایت بگویم

زکر زی شاه شجاعی ملک افغان
ز"ع وغ"، جانی هایت بگویم
شده افغانستان پامال کفار
زامروز یا زفر دایت بگویم
زدست انتشاری های بی دین
بخون غرقه سراپایت بگویم
بترکیدن رسیده، این دلی من
زدوری مُلک زیبایت بگویم
نداند "حیدری"، مام عزیزم
کدامین یک زغم هایت بگویم

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۱۳۵۲ سرطان ۲۶-*
۱۴۰۷، ۱۲، سدنی ۲۰۱۶

خلیلی، ای جنایت کارجانی
توفتل عام نمودی، خود بدانی
چقدر غافل شدی، از روز بازخواست
بود ویل جای تو، گر می ندانی

ابحیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۵، سدنی

تو حکمتیار، ای خونخوار و شیطان
نکردی خدمتی، دراه سبحان
بگشتی صد هزاران بیگناه را
نمودی کابل زیبا، تو ویران

ابحیدری، ۲۰۱۴، ۲، ۲۶، سدنی

آه و واویلا

آه و واویلا، زجور این زمان
کرده پشت ملت مارا، کمان
مردم بیچاره افغان زمین
روز و شب، با مشکلاتِ لقمه نان
خانان مُلک ما دور از خدا
ظلم بی کرده اند برخلق ما
ارگ نشینان فارغ از هر درد و رنج
خون مظلومان بربیزند ناروا
عسکر ما آنچه دارد در توان
میکند خدمت به حفظ مُلک مان
دانما باشد، حیاتش در خطر
نیست مردی تا کند پرسان شان
"حیدری" جز درگهء یزدان دگر
نبود، امیدی زجمعی بد گهر
جانیان مُلک ما در فکر جیب
از خدا خواهم شوند، راهی سفر

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
سدنی ۲۰۱۶، ۷، ۱۶

تا به کی؟

"ع وغ"این ظلم تان درملک افغان تا به کی?
قتل عام بی گناهان،زجرانسان تا به کی?
دهمزنگ وکشت وکشتهای افزون هرطرف
زین همه سیلاب خون،باشید شادان تابه کی?
طلب وداعش همه،پرورده عدست شماست
با برادرهای کرزی،لطف واحسان تا به کی?
هرطرف در عیش و نوشید،خاننان بی خدا
خلق مظلوم وطن،بی آب و بی نان تا به کی?
پیش خالق،نژدمخلوق،این همه کذب و فریب
درنهاد تان نباشد،هیچ وجدان تا به کی?
"کری"آمد،بسته بنمودید عقد بندگی
زیر یوغ آن لعینان،خصم افغان تابه کی?
روشنانی های کشور،گشته به کلی تاریکی
از ره ظلم شما،این تاریکی ها تا به کی?
"حیدری"صبح ومساء،دست دعا دارد بلند
کین همه جورو جفا،بر مردم مان تا به کی؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶،۸،۳، سدنی

*- جان کری وزیر خارجه اصلاح متحده امریکا

تا چه وقت؟

ارگ نشینان حریص، بی دین و ایمان تا چه وقت؟
بانک ها تان پر کنید، آشکار و پنهان تا چه وقت؟
در پی آزار ملت، خدمت بیگانگان
خون مظلومان میهن، خورده جولان تاچه وقت؟
نوکری بی خدایان، خائنان، آل سعود
خدامی آی، اس، آی، این خصم افغان تا چه وقت؟
نیست آرامی به کشور، نی به روزونی به شب
قتل عام بی گناهان، عسکر مان تا چه وقت؟
شاه شجاع عصر حاضر، با برادر های وی
میکند کشتار بیحد، بی گناهان تاچه وقت
خلق مظلوم وطن، کافی ندارند لقمه نان
خورد و نوش رنگارنگ، ای لعینان تا چه وقت؟
امروز در کابل و فردا مزارو هم هرات
انفجار ها هر طرف، در کشور مان تا چه وقت؟
در نفاق بین ملت، آب را خط* می کنید
تا از آن ماهی بگیرید، ای خبیثان تا چه وقت؟

برق کشی از راه بامیان ، یا زسالنگ وطن
جز فریب و خدعا نبود، ای پلیدان تا چه وقت؟
غافلاید از پرسش حق، هم روز آختر
شرم ندارید از خدا ونی زوجدان تا چه وقت؟
"حیدری" کن عرض حال، از صدق دل پیش خدا
کین همه ظلم و ستم، در ملک افغان تا چه وقت؟

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۱۳، ۸، ۲۰۱۶، سدنی

خط کردن - کلمه‌اصطلاحی بوده و معنی آن، آب را گل آورد
نمودن است.

ala حضرت تو تا کی زنده باشی؟
زحرص بی حدت، پایینده باشی
رسد روزی به گورتنگ وتاریک
غذای مارو عقرب، مرده باشی

ا. حیدری، ۲۶، ۲۰۱۴، سدنی

محقق تا بکی باشی تو نوکر؟
کمی آ، با خودت جانی چاکر
بیا آخر، دمی شرم از خدا کن
زقتل عام مردم، گشتی رهبر

ا. حیدری، ۱۴، ۲۰۱۴، سدنی

چه استقلال؟

چه استقلال دارد، کشور مان؟
که زیر یوغ ناتو میکند جان
رئیسش منتصب از جانب غرب
بُود چل ساله مزدور لعینان
زارادی بسیار!! صدر کشور
زند بوشه به پای، فضل الرحمن*
حکومت نام دارد وحدت اما
سرشتش در نفاق، کامل نمایان
امانی دیگری باید به مُلکم
دوباره سازد آزاد، میهن مان
به کشور نیست امن و ذره انصاف
قضاؤت اکثراً، در دست نادان
شده رشوت ستانی بیحد افزون
زپائین تابه بالا، دولت مان
بگشته رشوه خوران بزرگتر
شریک جرم و حامی، شرم افغان
خداوند! زراه لطف، یک نظر کن
به حال مردم بیچاره، افغان

به صدها هزاران خلق مظلوم
شب و روز میشوند در خون غلطان
عجب آزادی دارد کشور ما!
که اکثریت ندارند، لقمه نان
بگردان "حیدری" را شاد، الهی
نما این خائنان، راهی نیران

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۸، ۲۰ سدنی، آسترالیا

*- مولانا شیاطین، فضل الحمن پاکستانی، فتوی دهنده کشنتر مسلمانان
وطن عزیز ما افغانستان.

بنام داریم استقلال واما
رئیس کشور ما حلقه در گوش
ندارد جرئت نوشیدن آب
بدون ازن باداران می نووش
بیاکری توهم از باند مایی
به دوزخ باهم و دریک سرایی
اگرفکری کنی از بعد مرگت
بدانی تا کی هستی، در کجا بی

قاتل اصلی

قاتل اصلی ملت، "کرزی" است
چرا کرزی چنین زنده بگردد؟
بکرده طا لبان، کمک همیشه
چرا خائن چنین زنده بگردد؟
بحورده خون ملت، تا توانش
چرا خونخوار چنین زنده بگردد؟
مسلمانان خوب کشور ما
چرا این بی خدا، زنده بگردد؟
فروخته میهن مارابه دشمن
چرا میهن فروش زنده بگردد؟
بدارید عرض حال تان به خالق
که تاکی ناخلف، زنده بگردد؟
الهی! کن ورا، راهی دوزخ
که خلق از شرّوی، آسوده گردد
بخواهد "حیدری" از عدل یزدان
جهنم جای این گنده بگردد

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۹، ۸ سدنی

فرق دوری مادر

فرق دوری مادر، فقط آواره میداند
غم هجران میهن را، مهاجرگشته میداند
"زکوشهای عباس و سکینه(ع)" گشت معلوم
که قدر آب را العلیب خشکیده میداند"
شده مُلک عزیز ما، مقرطالب و داعش
ز ظلم این خبیثان، عاقل و دیوانه میداند
به ارگ کشور مان، لانه بنمودست کلمرغان
که ترک لانه‌خود، ببل بی لانه میداند
حکومت پرزجانی، مملکت پامال بیگانه
چنین وضع خراب مُلک ما، آزاده* میداند
رئیس منتصب باشد، کلان حرفوی دزدان
که قاچاق هروئین را، عجب رندانه میداند
بُود کرزی شریکش، در همه چورو چپاول ها
خیانتهای این دو، از خود و بیگانه میداند
تظاهردر مسلمانی، غنی بنموده کار خود
کلیسا رفتش را، دیده و نادیده میداند
خورد خون زنان بیوه و اطفال بی با با
زراندوزی نا مشروع، بسی جانانه میداند
خداؤندا! رسان روزی، که گوید "حیدری" عبدت
زمان جَور و ظلم خاتنان، بگذشته میداند

پوھنواں داکتر اسدالله حیدری

۲۰۱۶، ۹، ۱۵، سدنی

* آزاده - آزاد مرد، جوان مرد، اصلی و نجیب، آزاد و وارسته، آنکه بنده کسی نباشد.

فرهنگ فارسی عمید

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه با مطلع:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعدازاین تدبیر ما

پشت به کعبه

پشت به کعبه کرده آمد، سوی ما بی پیر ما
چیست یارب! بعدازاین درملک ما تقديرما؟
مردم بیچاره ما، در عذابند روز و شب
دولت خائن به ملت، در پی زنجیر ما
بی خدایان هر طرف، در انتحار و انفجار
قتل عام بی گناهان، از کدام تقصیر ما؟
عسکرو پلیس ما، قربانی حفظ وطن
نیست جز قتل و قتال، از ناکسان توفیر ما
تا چه وقت؟ در کشور ما، نوکران اجنبي
خون ملت خورده و، هم میکند تکفیر ما
گرشود ناحق تلف، صدها هزار از هموطن
رو سوی میخانه دارد، هبر بی پیر ما
قوم پرستی ها رسیده، در حد بالای خود
ملک ما فاقد ز شخصی، تاکند تنویر ما
"ع و غ" دائم به فکر، عیش و نوش و دالرند
این حیا بیگانگان، بنموده اند تحریر ما
از فساد خائن، رسواي عالم گشته ایم
زرع تریاک در وطن، گردیده است تفسیر ما

آه مظلومان بلاخر، کار خود خواهد نمود
تا کند راهی دوزخ، شخص بی تدبیر ما
"حیدری" تا میتوانی، ناله کن وقت سحر
بی اثر شاید نماند، ناله شبگیر ما

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۲۴، سدنی، آسترالیا

فکرریاست

ala doostem چقدر کردی جنایت؟
ترسیدی زخالق، بی درایت
نکردی ذرهء خدمت به ملکت
کنون داری بسر، فکرریاست

ا. حیدری، ۲۰۱۴، ۲، سدنی

سحرگاه بلبل سوریدهه زار
بگفتا با گلی زرد ینه رخسار
چرارنگت به مثل زعفران است؟
جوابش داد، که از دوری گلزار
ا. حیدری، ۲۰۰۹، ۰۸، سدنی

ای بلبل سوریده زگلزار کجای؟
با حالت پژمرده چنین خوار چرائی؟
چون من شده ای دور، مگراز خانه و ملکت
از ظلم که بدیخت شده، محکوم چرائی؟
ا. حیدری، ۲۰۱۰، ۱۲، سدنی

قاتل صد ها هزار

خائن ملی ما، آن قاتل صدها هزار
روسی کشور نموده، بی حیا، بی ننگ و عار
خائنان دیگرش، چون کرزی واشرف غنی
کرده اند راه و را، آسان به سوی این دیار
گلبدین، بی دین بُود، از آنکه او کرده خراب
کابل زیبای مارا، قتل کرده صد هزار
خائنان بدتر از وی، عفوه^{*} کردند جرم او
میدهند هم از برایش، مزد کافی بیشمار
باغ و بوستان و عمارت، هر کجا دلخواه اوست
بادیگاردهای مزید و، اسلحه در اختیار
با قدم نحس او، کابل شود دریای خون
ای مباد! آنروز، که این جانی بیاید روی کار
"حیدری" دور از وطن، با قلب افگارو حزین
عرض حال کشورش، دارد به پیش کردگار

پو هنوال داکتر اسد الله حیدری

۲۰۱۶، ۹، ۲۵، سدنی

* خداوند (ج) حق العبدرا نمی بخشد تا کسیکه حقش تلف شده نبخشد،
اما این خائنان دولت چطور خون صدها هزار بیگناه را میبخشند؟؟؟

سایهء سر

به بی ننگی بگفتند، از قفایت
درختی سرزده، تبریک برایت
جوابشان بداد، بی ننگ بی شرم
کند سایه سرم، جانم فدایت

.....

به ملک ما چنین بی ننگ، بسیار
زکشتار در وطن، مسورو رو سرشار
به پیش خلق خود، منفور منفور
بُوند از روسیاهان، نزد غفار

.....

یکی زانها بُود، کرzi بی دین
گرفته رشوت از، دیندارو بی دین
نموده طالبان، کمک همیشه
برای قتل خلق، زارو مسکین

.....

دگر باشند، عبدالله واشرف
به جانی هاوخان، یارو همصف
نه شرمی از خدا و بنده گانش
بُوند مشغول عیش، باچنگ و بادف

.....

به کشور کار شان، چورو چیاول
بر قصد خارج از ملک، زیر هر دهل

زر اندوختن کارشان، همیشه
به گردن دانماً، دارند کجکول

.....
بخواهد "حیدری" از خالق خویش
زلطفش یک نظر بر خلق درویش
نماید مُلک ما آرام و مسعود
زشِرّ جانیان، بیگانه و خویش

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۹، ۳۰، سدنی

کابل جان

کابل جان غرقه درخون است، الهی! مددی
انتحاری ها فزون است، الهی! مددی
شمرها در رأس دولت گشته اند قدرت مدار
تا به کی حال مان چنین است، الهی مددی
ا. حیدری ۲۰۱۶، ۸، سدنی

هایت غنی به پارانش

هر چه دارید در توان، مردم آزاری کنید
مردم آزاری کم است، صد فسق و فجاری کنید
رشوه و ظلم و ستم، باشد برایتان مجاز
تا که غرب است حامی ما، از خدا دوری کنید
ا. حیدری ۲۰۱۶، ۸، ۲۹، سدنی

جانیان کندز

والی کندز بود جانی بزرگ
گشته وی والی، به حکم چندگرگ
کرزی است از جمله همگرگان پیر
اشرف و تیمش زگرگان سترگ*

.....
بوده والی از شریک طالبان
در جنایتهای کندز، بی گمان
مردم مظلوم کندز گشته اند
هر طرف آواره و بی خانمان

.....
والی خائن بگوید، این قضاست**
اینهمه قتل و قتل، خواست خداست
آن نباشد در توان و دست ما
تا جلوگیری کنیم، آنچه قضاست

.....
ای جوانان غیور ملک ما
تا کی؟! این جمع یزیدان بر شما
ظلم کنند، دارید مردانه قیام
"حیدری" به رشما دارد دعا

پوهنگ داکتر اسدالله حیدری
۱۹، ۲۰۱۶، سدنی، آسترالیا
*- سترگ - خشمناک، ستیزه کار
**- قضاء- تقدير و حکم الهی که در حق مخلوق واقع شود.
فرهنگ فارسی عمید

طبع گرگ ها

چه دندانهای زیبا دارد اشرف !!
قدی سرو دل آرا دارد اشرف !!
به ظاهر باشد ش چون آدمیزاد
به باطن طبع گرگ هادارد اشرف

.....

بُود چل ساله نوکر دشمنان را
حمایت میکند او، طالبان را
بُود داعش، هم اورا برادر
نه رحمی باشند، خرد و کلان را

.....

گدائی میکندهر جا و هر در
با کجکول گدائی هر طرف سر
زپولی ملت بیچاره افغان
به شاخی میکند باد، شرم لوگر

.....

بُود این خردوانیهاش تا کی؟
رسد روزی که عمرش میشود طی

روانه گردد او سوی جهنم
نیاید کارش آندم، پول و کرزی

.....

خدایا ! "حیدری" دارد تمنا
بداری خائنان راهی عقبا
نمائی کشور مان پاک زلوث
همه این ظالمان بی سروپا

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۸، ۱۰، ۱۶، ۲۰، سدنی، آسترالیا

مکن کاری خجل از کرده گردی
به پیش خالقت شرمنده گردی
به روز حشرکه باشد روز پرسان
خجل از دیدن پرونده گردی

ا. حیدری، ۱۱-۷-۲۰۰۷
فورت کالتز، امریکا

هجر وطن

غم هجرت وطن، بال و پرم سوخت
زاوضاع خرابت دل، برم سوخت
زبس آشفته حالم از غم تو
دل هرگز روکافر هم برم سوخت

حضرتان

آمدند درمُلک ما، کجکول داران حضرتان
ملت مارا نمودند، زارو حیران حضرتان
بوده اند کانِ ریاء و خدعاً و جال و فریب
خورده اند خون هزاران بی گناهان، حضرتان
جازدند خویش را به شکلی، پیرو فالبین و متنگ
نوکران دشمنان میهند مان، حضرتان
از قدم نحس شان کشور شده بی حد خراب
نادر غدار نمودند، صدر افغان، حضرتان
با کتاب پاک الله از برای کسب پول
استخاره ها نمودند، طول دوران حضرتان
استخاره ها نبوست، تابیابند راه نیک
بلکه بوده تا فروشنند، دین و ایمان حضرتان
از گدائی های اول، تا به صدر مملکت
چشمها دوخته و دارند، این حریصان حضرتان
پای صبغت بر لب گوراست ولیکن حرص وی
شد جوان از بهر دالر های آسان، حضرتان
"حیدری" خواهد زیزدان، تاز عدل بیکران
جمله خانه ها شوند، راهی نیران حضرتان

پوهنواز داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۱۱، ۱۱، سد نی، آسترالیا

شفاء جسم و جان مادعای مادر است
ای خوش آنکس که این دارو نصبیش گشته است
۱. حیدری، ۲۰۱۴، ۰۵، ۱۲، سدنی

به نام منقم جباران

خواهان وبرادرابزرگوار گردنده کنفرانس پژوهشی و افراط گرانی
و خشونت علیه زنان و یادواره شهید بانو شراره "بلخی".

بعد از تقدیم سلام خدمت تک تک شما، این اقدام نیک فرهنگی شمارا قلبًا
ستوده و بعد فاصله هزاران کیلومتری نمیتواند مانع اشتراکم در همدردی
و فعالیت نیک فرهنگی باشما گردد. سطوری کوتاه چندرا غرض اشتراک
غیابی خدمت تقدیم میدارم. اگر لازم دیدید با خوانش و یا نشر آن بنده را
منون و سهیم در کنفرانس تان خواهید نمود.

لغت حق بر همه آنکه با زن دشمن اند
دشمنان خالق اند، درجهل خودها محکم اند
هم غنی و عبد الله و جمله همدستان شان
دشمنان میهن ما، نوکران دشمن اند

شهید بنت شهید بنت شهید، "شارهه بلخی" مظلوم، قربانی زن ستیزان
جاهل و حامیان آنها چه در وطن عزیز ما و یا در خارج از افغانستان
گردیده است. شهید شراره نه اولین و نه آخرین اینگونه شهدای مظلوم
در کشور ماخواهند بود.

فرهنگ زن ستیزی و مرد سالاری که عامل اصلی اینگونه جنایات می
باشد و در جامعه اسلامی ما!!! خلاف اسلام، هدایات قرآن مجید و
فرمایشات پیامبر گرامی اسلام بوده و ریشه های بسیار عمیق دارد.
در زمان حاضر داعشی ها و طالبان که از جانی ترین و ظالم ترین
دشمنان وطن عزیز ما و از جمله زن ستیزان، فاتلین، و خشونتگران
بی حد و حصر زنها میباشند، از طرف ارگ نشینان و سایر سردمداران

حکومت وحشت ملی، علناً ودر خفا حمایت میگرددند.
علمای دنیا خر دین فروش مانند ملا "نیازی" علناً از قاتلین فرخنده
شهید دفاع وظرفداری کرد. وجنایت کاران قتل فرخنده شهید تحال که
تقریباً دو سال از آن حادثه وحشتناک وجنایت بی مثال میگزرد، به
سزای اعمال شان نرسیده اند.

سنگسار گران رخانه ها، زنده به گور کردن های زمان جاھلیت قبل از
اسلام، مثله کردن ها و صدھا جنایت حولناک دیگر علیه زنان، منجمله
شهادت بسیار فجیعانه خواهر تحصیل کرده، روشن وفعال جامعه
افغانی ما در آلمان، "شراره بلخی"، همه نشان دهنده فرهنگ منحط زن
ستیزی بوده که با کمال تأسف از طرف دولتمردان خاین حمایت و تقویت
میگرددند.

به ارواح پاک فرخنده های شهید، رخانه های شهید، شراره های شهید
و هزاران شهید مظلوم، بی گناه و گم نام وطن عزیز ما درود فرستاده
و جنات النعیم را منزل و مأوای شان استدعا دارم.

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۲، ۲۰۱۶، سدنی، آسترالیا

احترام زن

چه خوش گرا احترام زن میشد
دشمنان زنان عدم میشد
بهرآخذ حقوق خود زنها
نره شیران هر چمن میشد
داکتر اسدالله حیدری
۹، ۳، ۲۰۱۵، سدنی

دزدان حرفوی

استقبال از "خر نامه" میرزاده عشقی با مطلع:
درداو حسرتا که جهان شد به کام خر
زد چرخ سفله، سکه دولت به نام خر

افسوس، صد افسوس که وطن شدبکام دزد
ترک وطن نموده هزاران، زدام دزد
"از بسکه آسمان و زمین سفله پرورند"
زد دهردون سکه دولت به نام دزد
دزدان و نوکران، وزیران دولت اند
یا رب اتابه کی بُود، این احتشام* دزد؟
"روزی که جلسه وزرا منعقد شود"
مجلس شود شغالی، از ازدحام دزد
دزدان سرورند* و!! از این روبه ملک ما
دارند عده یی، ارادتِ محکم، به نام دزد
دزدان وکیل ملت و حکام کشورند
زین بیشتر چه میطلبید، از مقام دزد؟
دزدان ما، صاحب قدرت به میهن اند
پس لازم است تا همه داریم، احترام دزد!!

گردد مستدام، حکومت دزدان به مملکت
تاغربیان لزوم بدانند، دوام دزد
قتل وقتل عام به هرسوی کشورم
برپاست از قدم، خواص و عوام دزد
در غیبت غنی، چوکرزی بود کفیل
این حیله گرلایق، قایم مقام دزد
آگاه زارتباط، دزدان کسی نشد
با طالبان وداعشیان، وزمرام دزد
ای حیدری زچه کردی ترک، کشورت؟
زانرو که در حیات نگشتم، غلام دزد
امروز، روز قدرت دزدان حرفویست
فردا زمان دزد گشی وانتقام دزد

پوهنوا داکتر اسدالله حیدری

۱۷، ۱۶، ۱۲، ۲۰۱۶، سدنی، آسترالیا

* احترام- حشمت و پرگی، جاه و جلال یافتن

سرور- رئیس، پیشوای سرپرست

فرهنگ فارسی عمید

تذکر: در سروده فوق نخواستم مانند مرحوم میرزاوه "عشقی" از کلمه "خر" استفاده

نمایم. زیرا به نظر من این یک توهین بزرگ است به مقام خر. زیرا خر حیوان است در خدمت
بشر، دزدی نمی کند، به وطن خود و به صاحب خود جفا و خیانت نمی کند، غیر از آخور
خود، از آخر حیوانات دیگر استفاده نمی کند، بار می برد و گاه میخورد. اما پناه به خدا از
دزدان وطن ما که از هیچ جنایت و خیانت به مادر وطن خود و هموطنان خود دریغ نمی
ورزند.

غم هجران

در دیست غم هجران که مداوا شدنی نیست
خاریست مغلبان که زپارده شدنی نیست
تا وصل وطن خدا نصیبم نکند
عمریست که هرگز، بحساب آمدنی نیست

احیدری

سنتی، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳

فراق میهن

فراق میهنم از پس مرا خون جگر کرده
رسید عمرم به آخر، روح من از تن بدر کرده
شب و روزم زیاد مردم مظلوم و بیچاره
خداوند! امرا مرغی شکسته بال و پر کرده

احیدری

سنتی، ۱۶، ۱۱، ۲۰۱۳

نا مرد نا بکار

نامرد نابکار، بوطن باز آورند
آدم گش خونخوار، به چمن بازآورند
جلاد ناخلف بزودی شود رئیس
درنده گرگ به حیث شبان، بازآورند
از بهر قتل عام عزیزان کشوم
نسل یزید و شمر، به ما باز آورند
بنموده کابل زیبای ما خراب
راکت پران کور چرا باز آورند؟
اویسته است کمر، به کشتاری شمار
با خدعا و فریب ورا بازآورند
نامش گره خورده به حکمت ولی چه سود؟
بوئی نبرده زآن، مگرش بازآورند
در عمر نگرده است عبادت برای حق
اما بنام حامی دین، باز آورند
پشتون، تاجگ و هزاره وازبک یکی شوید
مانع شوید که شمر، به وطن بازآورند
تا کی "حیدری" وطن زیریوغ خصم؟
تا چند خموش که خصم کهن، بازآورند؟

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۶، ۱۲، ۲۲، سدنی

ز هجرانت وطن چون نی بنالم
به ملک غیر بگو، تا کی بنالم؟
ز طالع بدوقد یرنا جور
گمانم هی بنالم، هی بنالم

هشتم مارچ

هشت مارچ، روز زنان است درجهان
هست زنان مُلک ما، بی خانمان
طفلکان شان زسرما و خنک
میدهند جان، زیر چشم خائنان
ای خدا! تاکی به مُلک ماجنین
مرد سالاری بود، ظلم بر زنان
آن زنی را کوت خود کردی، صفت
مُثله دارند، زجر نمایند بی امان
گشته ویرانه، جای بی پناه
لیک قصرها، جای ظالم پیشه گان
"ع وغ" با سایر جمع یزید
دائما در عیش و نوشند، ظالمان
فقر و فاقه میکشد، طفل یتیم
کی خبردارند زحال، بیوگان
"حیدری" دور از وطن، دامن ملول
به ر فرد فرد وطن، آوارگان

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۳، ۳، سدنی، آسترالیا

محرم راز

خوشا آندم به کابل جان روم باز
ببینم ماؤ منم آن محروم راز
اگرچه کابلم ویرانه گشته
به چشم آید مرا چون سرو تاز

کرزی و اشرف غنی

کرزی و اشرف غنی، هردو غلام و نوکرند
خائن پنجشیر و دوستم، کی؟ از آنها بهترند
معاونان "ع و غ"، هم از برای چیفه بی
دشمنان مُلک مارا، خادم و هم چاکرند

.....
"غین" ما از عقل باشد، صفر مطلق بی گمان
در نهادش نیست حُبِ کشورش ذره نهان
اکتهاو جست و خیزش، همچو میمون در وطن
با اشاره های خاوند، از برای لقمه نان

.....
کرزی میهن فروش، دایم شریک طالبان
قاتل صدها هزار، از هموطن پیرو جوان
روز شب در فکر پول و قدرت فانیست او
سخت غافل باشد از روز جزا و آن جهان

.....
کرزی بی دین ما، باطمطر اقهاش در وطن*
غرب را تهدید دارد، تارود از این چمن
خائن ملی ما، خیزهای بیجا میزند
لیک امریکا شناسد، این غلامش از کهن*

.....
بُزدل پنجشیر ندارد، کاری جز مُود ولباس
گشته است او دلک اشرف غنی کله طاس
اوندار دغیرت و قدرت، به دولت در وطن
زان سبب منفور خاص و عام، مردان و انسان

.....
"حیدری" تاکی توداری؟ فکرا وضع وطن
روز شب غم میخوری، از دوریت در انجمان
کن به هنگام سحر، التجا از صدق دل
بل شود، رحم خدا، برحال زاره موطن

پوهنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۴، ۲۴ سدنی آسترالیا

* طمطراق - سر و صدا، کروفر، خود نمائی، نمایش شکوه و جلال
کهن - دیرین، دیرینه، قدیم
فرهنگ فارسی عمید

دهمنگ

کابل جان میدان جنگ است، خدایا! مددی
قتل عام در دهمزنگ است، خدایا! مددی
دهمنگ باشد، زندان هزاران بیگناه
در رهائی بیگناهان، خدایا! مددی
ا. حیدری ۱۳، ۸، ۲۰۱۶، سدنی

عبدالله خائن

چه نامرد بوده خائن عبدالله جان
که گشته نوکر، شاگرد شیطان
هزاران حیف بر کلکهای که شد قطع
زبه راینچنین ترسوی نادان
ا. حیدری ۵، ۱۰، ۲۰۱۶، سدنی

کرزی با برادران ناراضی اش

برادر های ناراضی
عزیزان کنونی و هم ماضی
بگشتید آنقدر افغان ماره،
حسابش نتوان کرد
نمودید ملک ما ویران و
نا امن
مسا جد و مكتب ها، شفا خانه ها و
راه ها و پل ها را نمودید
ویران
بسوزاندید قرآن پاک
الله را
نمودید این شریک جرم تان
راضی
برادر های ناراضی
تعهد کرده ام دیگر
نگوییم شما را
نا راضی
شمائید نور چشمانم،
شمائید دین ایمانم
شمائید افتخارات دورانم
سپس گوییم شما را
عزیزانم، عزیزانم
بگشتم از شما،
راضی

نمودید قتل عام در بلخ
بکشید صدها جوان و عسکرو حامی
این کشور
نمودید بندۀ و ابلیس را
خرسند
نمودیم افتخار از آنکه داریم ما
چنین یاران
دور از اسلام، انتحراری های
کافر
نگردند رحم
بر آن مریضانی که بودند
درسترن
طبیبانی که بودند در مداوای بیماران
همکشور
شما و ما و شیطانیم، برادر های
همسنگر
عزیزانم، عزیزانم
شمارا دائما بودم همرازو
هم یاور
نمودم کمک های وافر، زآن یکی
شش ملیون دالر
برای عزیزانم
در لوگر
عزیزانم، عزیزانم، شمائید
تاج سر
منم مثل شما نوکر

ز آی اس آی و سعو دی و امریکای

بد گو هر

زراندوزی نمودم، بی حدو اندازه

با همکاری شما از کشت کوکنار و

تولید هروئین

عزیزانم، عزیزانم شمائید بند را

تاج سر

به هرسوی وطن دارید، فعالیت های

گسترده

هزاران انتشاری، انفجارها، راه گیری ها،

سر بریدن های مظلومان

این کشور

عزیزانم، عزیزانم، شمائید بند را

تاج سر

من واشرف غنی و جمله

کابیه

همیشه با شما بوده و هستیم، در پس

پرده

هر آنقدر میتوانید، نمائید قتل عام و

ویرانی

بی خوف، ولی با ما همچون گذشته

پلان کرده

عزیزانم، عزیزانم

شمائید بند و واشرف غنی و

جمله همکارانش را،

تاج سر

گمانم گشته اید اینک راضی،
زابلیس و سعودی ها و آی اس آی،
آنها هم از شما
راضی
برای چارده سالی، ز خدمت های تان
گشتم
رئیس و رهبر این ملت
بیچاره
مسلمانان خوش باور
عزیزانم، عزیزانم
شما نید افتخار من، شما نید
تاج سر

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۷، ۴۰، ۱۷، سدنی، استرالیا

به گلشن گر روم یادت نمایم
به کوه دشت فریادت نمایم
بسوی آسمان پُرستاره
به شب هادیده و دادت نمایم

شیر مردان

ای خدا! آخر کجا شد شیر مردان وطن
سرخ از خون شهیدان دشت و دامان وطن
تا به کی باران آتش بر سر بیچارگان
بار دو خاموش باشند، شاه شجاعان وطن

الا، اي هموطن

الا، اي هموطن

باشيد

در انتظار دریای خون، در کابل و
شهرهای دیگر، در این
کشور

غنى خائن و کرزى، رها بنموده اند
صدھا قاتل ملت را
زقید و بندوز زدن اهای این
کشور

الا اي هموطن
باشيد

در انتظار دریای خون، زدست جانی بی دین
افسونگر
که کرد ویران
کابل را
نموده قتل، هزاران هموطن،
آن بی گناهان و مظلومان
کابل را

اگر این جانی فرعون نما، گردد در کشور،
صاحب قدرت
دوباره غرقه در خون، خواهیم دید
شهیدان بی حد، اهل
کشور را
الاي هموطن،
ناکی؟
چنین مظلومانه خاموشید،

فراموش کرده اید آن غیرت افغانی و
حُب وطن را
حق مادر را
یزیدان نوکران آی اس آی و غرب،
وحشیانه قتل و غارت میکند،
برپا
چرامظومانه خاموشید؟
به پاخیزید
به پاخیزید
خائن و جانیان را، نابود کرد،
در گودال بدختی، سیاه روزی و بدنامی،
بیاندازید
بیاندازید
الا، ای هموطن
چهل ساله قاتل را، این جانی خونخوار سابق را
دوباره آورده اند در کشور،
که تاویران نماید، بار دیگر،
کابل را
به پا خریزید
به پا خریزید
شوید مانع، تحقق یابی آنهمه آرمان های
شیطانی
شوید با هم، از هر قوم از هرجانی
که هستید
همه افغان، همه با هم برادر،
جسم و جان،
هستید
به پا خریزید
به پا خریزید
کنید از بیخ و ریشه، جانیان و

خاندان ملک را نابود،
خصم افغان را
که تادر صلح و آرامی با هم زندگی کرده،
آباد دارید
کشور را
به پا خیزید
به پا خیزید

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۱۱، ۵۷۴، ۲۰، سدنی، آسٹرالیا

جز مهاجر

غم هجرت، نداند جز مهاجر
نبایشد خوار دوران، جز مهاجر
که خورده آنهمه زخم زبان ها؟
به هر صبح و به هر شام، جز مهاجر

دل پر خون

زغم هایت دلم پر خون عزیزم
زدوریت شده، مجنون عزیزم
خدا رایک شبی گریپشم آئی
کنی شاداین دل محزون، عزیزم

غم های دل

زغم های دلم کس با خبر نیست
زهجر میهنم حالم به سرنیست
رسانم ای خدا! روزی به میهن
که آنجا از جدائیها اثر نیست

هرروزانتحار، هرروزانفجار

بآمدن ظلمتیار، این جانی خونخوار،

سیل خون جاری شده،

هرگوشه و هرکنار

درکشور عزیزما، مردم شریف ما

دیگرندارند اعتماد، دیگرندارند اعتبار

برظام دشمنیار، نوکراغیار

تابه کی، تاچه وقت؟

هرروزانتحار، هرروزانفجار

درخوست و درهرات، درکابل و مزار،

دروردک و مشرقی،

درقندوز و قندهار،

درمکاتب، درمساجد،

هرگوشه و هرکنار

هرروزانتحار، هرروزانفجار

جانی که سالهاست، قتل کرده بیشمار،

کرده ویران کشورش

مادروطن، گل پیکرش،

خاین به مُلک و مادرش

این پست بی وقار

ناخلف نابکار
از قدوم شوم او
هر روز انتحار، هر روز انفجار
حالا شده صلحدوست!!، وعظ و نصیحتش بسیار
این بانی جنایات، تقبیح دارد
داعش و تظاهرات،
هم انتحار و انفجار
گشته حامی غنی، زان پست و
زان دنی
جاسوس امریکا، پابوس آی اس آی،
چاکر سعودی،
تا بکی؟
هر روز انتحار، هر روز انفجار
عاقبت رسد روزی، این جاه طلب غدار
میخورد سر غنی را
چون شاکرد و فدار
هر روز انتحار، هر روز انفجار
ای هموطن تاکی؟ در قتل های بیشمار،
در سوگ عزیزان، در ویرانی وطن،
خاموش و سهل انگار
بر خیزید، بر خیزید

بپاشوید، بپاشوید
 بر چینید، بر چینید
 بساط خایین را
 جایشان، چوبهء دار
 نگذارید خایین را، در چوکی و اقتدار
 تانتوانند دگر
 هر روز انتخار، هر روز انفجار

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری

همچو شیشه

دل من گشته نازک همچو شیشه
 ز هجران وطن پُر غم همیشه
 خدایا! دشمنان میهنم را
 بکن راهی دوزخ بر همیشه

سحرگاهان

ز هجرانت سحرگاهان بگریم
 سرم بر سجدهء یزدان بگریم
 به حال گریه وزاری بگوییم
 خدایا! اتا به کی این سان بگریم؟

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
 ۲۷، ۰۷، ۰۸، ۲۰۰۸، ستد نی

بی عقل کُل

یکی بی عقل گُل داریم به کشور
که باشد غرب را چهل ساله نوکر
زبس کردست پا بوسی کفار
خجالت داده است مردان لوگر

.....

بود اشرف غنی خاین وطن را
ندارد ارزش بوت کهن را
ز خدمتهاش به دشمن کرده حاصل
زعامت مُلک ما وانجمان را

.....

زند این مغزپرکاه لاف بسیار
به زعمش عالم است، در برواب حار
عجب بحر العلوم!! است کودن ما
بود او ناخلف، نادان و بیمار

.....

نموده عید ملت، پُرمُصیبت
خودش با خاینان در عیش و عشرت
نماید حیدری عرضش به قهار
الهی! جانیان را، غرق قهرت

پو هنوال داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷؛ ۶، ۲۶، سدنی

کودن - کند فهم، کم عقل، احمق، تبل
فرهنگ فارسی عمید

خان ملی

خان ملی به کشور، کرزی است
بعد او اشرف غنی و اتمراست
عبدالله وجمله، همکاران وی
دشمنان میهند را، چاکراست

.....

آنکه از عقل مفلس و نامش غنی است
چهل ساله نوکر غرب و دنی است
از جفای روزگارو دشمنان
ملک افغان را به پرتگاه بردنی است

.....

میهن ما غرقه در خون کرده است
امنیت را خیلی وارون^{*} کرده است
بندهء عدوان ما، این ناخلف
ملت ما، بس جگر خون کرده است

.....

قاتل صدها هزاران بیگناه
بازگشته است به میهن دزد راه
تاکند همیاری کلمرغ ارگ
این جنایت کارسرتا پا گناه

.....

حیدری دارد دعا هر صبح و شام
نژد خالق، پادشاه عام و تمام
تا که جمع خانان، از کشورش
نیست و نابود سازد آنها را تمام

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۷، ۱۶، سدنی
*وارون- واژگون، برگشته، سرنگون
فرهنگ فارسی عمید

احتضار

زدوريت وطن در احتضارم
به ملک غیر فتاده بی قرارم
اگر تقدیر باشد میرم اينجا
نما قسمت به دامانت مزارم

دنيای دورى

در اين دنياي دورى، خواروزاري
مهاجر گشته ايم، دل بيقراريم
خدايا! تاکجا ازياد ميهن
سوزيم و بسازيم، ناله داري

بهشت

وطن تو گلستانى وبهشت
خدا بنموده با حبّت سرشنتم
بگريم خون زديده از فراقت
چودر هجرتوزار است سرنوشت

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۰۸، ۱۰، سدنی

چرا این جانیان زنده باشند؟

لا ای هموطن، ای مظلوم بیچاره،
مصبیت بار و آواره،
دشمنان اول تان، کرزی خائن نامرد و مکاره،
وطن فروش، حامی و برادر بزرگ طالبان
و داعشیان.

اشرف غنی مزدور حلقه در گوش چهل ساله
غرب، سعودی ها و پاکستان.
عبدالله عبدالله چاکر نوکران،
اتمر، جاسوس بیگانگان و دشمن
هموطنان،
باسایر همدستانشان زنده باشند،
ولی شما هر روز درسوگ عزیزان خود،
از قتل های بیگناهان خود،
از شهادت سربازان و پلیس های جوان خود،
از دست دادن صدها و هزاران تحصیل
کرده های جوان خود، از زنان، مردان و
اطفال معصوم خود،
بسوزید و بسازید!
تا به کی؟ تا به چند؟
مگر این جانیان زنده باشند
عیاشی نمایند،
هر طرف در سیاحت و خوش گذرانی،
باشند.
زراندوزی نمایند، قصر های فرعونی
در داخل و خارج از کشور،
اعمار نمایند.
چرا و چرا؟

اکثریت هموطنان ما در فقر و فاقگی،
سختی و بدبختی، مریضی هاوی دوائی ها،
بسوزند و بسازند.

چرا و چرا و چرا؟
مگر این ملعونان ارگ نشین
زنده باشند!

باهم شوید،
باهم شوید،
واين طفيلي ها و غلامان بيگانگان،
خصم وطن و مردمان اين سر زمين را
نبست و نابود نمائيد.

وطن و هموطنان خودرا از لوث اين
کثافات و سرطان ملت،
پاک سازی نمائيد.

چرا و تا به کي اين جانيان
زنده باشند؟

در چهار دهه اخير، اخضا دربيست سال
گذشته، هیچ روزی نبوده است که مردم شريف ما
با آرامش خاطر و اطمینان كامل،
نفسی چند به راحتی،
کشیده باشند.

چرا و چرا؟

طالبان و داعشيان، با اشاره واستشاره
ارگ نشينان، دشمنان قسم خورده
مادر الوطن، دشمنان صلح و آرامش كشور،
باقتل وقتل ها، بم هاي انتحاري، انفجار هاي
وحشتنيک را بر پا ميدارند،
واز اين جنایت هاي بسيار المناك خود،
لذت ميبرند و رقص پايکوبی
ميدارند.

چرا این جانیان زنده باشند؟
به پا خیزید
به پاخیزید،
این گرگان وحشی را، این دشمنان
میهن و دوستان دشمنان را،
نیست و نابود گردانید.
به پا خیزید،
به پا خیزید،
پیش از آنکه فرصت از دست
برود،
واکثریت مردم مظلوم ما،
قریانی اهداف شوم این جلادان،
قصابان و دجالان ارگ نشین
گردند.

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
۲۰۱۷، ۷، ۲۹، سدنی

چرخ دون

چرا ای چرخ دون کردی خراب؟
به مُلک غیر بنمودی کبا بم
فراق میهن زیبای افغان
نموده بسلام، کرده کبا بم
اسیر ظالمان

چو کابل جان اسیر ظا لمان شد
هزاران خاندان بی خانمان شد
زدست خائنان نوکر غیر
چه سیل آسا، که خون هرسور وان شد

شرم لوگر

یکی خائن به مُلک داریم عزیزان
که باشد شرم لوگر ننگ افغان
بود چهل ساله نوکر، دشمنان را
سرش طاس ودهانش مثل گرگان
خودش پست و قدش پست و عمل زشت*
بدون شک بود، شاگرد شیطان
نگردد سیر، زخونریزی بکشور
بود دائم تلاش، قتل انسان
حمایت میکند، طالب همیشه
بود داعش، ورا چون جسم و هم جان
هزاران هموطن گر، قتل نمایند
نیارد خم به ابرو، نسل شمران
به هرجای وطن چون میرزا النگ
به صدھا بیگناه، گردند شهیدان
تمام عمر روی در خدمت کفر
تظاهر میکند، باشد مسلمان
به مُلک مانماید قوم پرستی
بود فاشیست و بی عقل، همچو حیوان

الا اي هموطن، تا کي تو خاموش؟
 نما اين جانى را، نابود دوران
 زلوش پاك گردان ميهنت را
 نما اين خدمت، از بهر يزدان
 خجالت ميکشم باشد وطندار
 مرا اين خائن عارى زوجدان
 خدايا! رحم کن برملت ما
 رهائى ده وطن، از شر دزدان
 بداري حيدري را شاد يارب!
 که بىند جانيان، راهى نيران

پوهنوال داکتر اسدالله حيدري

۱۹، ۸، ۱۷، ۲۰، ستدنى، آستراليا

*پست- کوتاه، پانين، خوار وزبون، بخييل، فرومایه، ناكس

فرهنگ فارسي عميد

زهر مرگ

زمامداران ملک در عيش و نوشند
 به پُر بنمودن جيب در خروشند
 به زعم شان حيا تند بر همشه
 رسد روزى که زهر مرگ نوشند

استقبال از شعر حضرت حافظ علیه الرحمه بامطلع:

این چه شور است که در دور قمرمی بینم

همه آفاق پر از فتنه و شرمی بینم

قتل وقتل

این چه ظلمیست که در ملک پدرمی بینم
همه جا قتل وقتل، شام و سحر می بینم
جور بی حد به سر مردم مظلوم وطن
از کثیف کرزی واژ بچهء خرمی بینم
آنکه لایق بودش حلقهء دار چون صدام
خاطر آسوده به سرتاج ظفر می بینم
از قتل همه روزه، زدست طالب
همه جاعوض اشک، خون زبصرمی بینم
چه بگوییم زشهیدان و زتخریب معابد
هر طرف پاره عقرآن، چه پر پرمی بینم
جانیان را همه جا، بعد زکشتار مزید
شاد خرم به عیاشی و سفرمی بینم
کابل و مرزا النگ، هم هرات و مشرقی
هر طرف در وطنم جنگ و شرمی بینم
علماترک وطن کرده در هجراند
بی سوادان همه با قدرت و فَرَّ می بینم
پارلمان وطنم اکثر شان در غم جیب
آنکه در فکر عوام، خار بصر می بینم
هر که خواهد بکند، خدمت مام میهن
چون بشردوست و را، در پس درمی بینم

بهریک لقمه‌عنان، اکثر ملت محتاج
اشرف وارگ نشینان، همه کرمی بینم
از تبهکاری این دولت خائن و پلید
حال زیبا وطنم، همچو سقرمی بینم
"حیدری" جز کمک خالق منان و قادر
حال و روز وطنم، بد زیتر می بینم

پوهنواه داکتر اسدالله حیدری
۱۷، ۸، ۳۰، سدنی

*فر- شان و شوکت، رفت، شکوه، پرتو، فروغ، برآزنده
فرهنگ فارسی عمید

تذکر: از خداوند بخشایندۀ ومهر بان، نسبت تو هین که به "خر" یک حیوان
خدمتگار بشر نموده ام، طلب عفو میدارم.

نظر از لطف

ندارم یک شبی آرام و راحت
ز هجرانت بر قته صبر و طاقت
ع زیزم تا به کئی دوری نمائی؟
خدا را! یک نظر از لطف و شفقت

آزار زمانه

زمانه بسکه آزارم نمودی
ز عمر خویش بیزارم نمودی
نکردی بک نظر از روی شفقت
به ملک غیر چه قدر، خوارم نمودی

حقه بازان

سرگروپ حقه بازان، کرزی است
بعد او شرف غنی و اتمر است
عبدالله، نامرد پنجشیر وطن
کی به حقه؟ از لئیمان کمتر است

.....

حقه باز سخت بی دین، گلبدین
دشمن احفاد افغان، گلبدین
کرده خون ریزی چهل سال در وطن
قاتل صدها هزاران، گلبدین

.....

هست سیاف غاصب پغمائیان
حامی و هابیت، در مُلک مان
روز شب در فکر پول وجاه و مال
شمر ثانی، دشمن ایمان مان

.....

حقه بازان وطن، نابود باد
این خبیثان ای خدا! چون دود باد
کشور ما، از شرایین ظالمان
یا الهی! پاک وبه بود، زود باد

.....

"حیدری" دیگرمگوزین جانیان
چون محقق، دوستم، ستانک زیان
معاونان ارگ نشینان وطن
از ألف تا یا، به دشمن نوکران

پوهنگ اسدالله حیدری
۹، ۹، ۱۷، ۲۰، سنتی، آسترالیا
حقه باز - شعبده باز، حیله گر، فربیب دهند
احفاد - فرزند زادگان، نوادگان، نبیره گان
فرهنگ فارسی عمید

صبا زمان برسان مرز و بوم زیبای را
همان وطن که زدل دوست دارم آنجارا
ا. حیدری، ۱۰، ۱۲، ۲۰۰۷، سنتی

گرچه دوراز وطن و ملک پدرافتادم
میهنم هیچ زمانی نرود از یادم
ا. حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

خدمت میهن نمود، هر که نکو نام زیست
هر که نکو نام زیست، خدمت میهن نمود
ا. حیدری، ۱۱، ۲۰، ۲۰۰۶، سنتی

نوکرا هریمن آنک، مادر میهن فروخت
مادر میهن فروخت، نوکرا هریمن آنک
ا. حیدری، ۲۰، ۱۱، ۲۰۰۴، سنتی

خلق و پرچم دشمنان میهند
دائما در خدمت اهریمنند
ا. حیدری، ۲۰، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

چو خا ئنان وطن قدر ملک مان نشناخت
صدهزاران چومنی را به هجران انداخت
ا. حیدری، ۲۱، ۱۰، ۲۰۰۸، سنتی

ای به غفلت گنران قد رسای تو خمید
باش هوشیار که ترا قادر رفتن بر سید
ا. حیدری، ۱۲، ۷، ۲۰۰۸، سنتی

هشتاد سالگی

گذشت هشتاد سالی زندگانی
نکردم کاری، ارزد قدر دانی
شب و روزم به غفلت بگذشت آخر
کنون نزدیک رفتن زین جهانی
خداوندا! زلطفت، یک نظرکن
بسوی من که هستم ناتوانی
کهولت ضعف و پیری و غریبی
برفت دور از وطن، فصل جوانی
بیاد کشور زیباییم هر روز
بریزم خون دل، از دیدگانی
ندارم قدرت رفتن به میهن
زدست جانیان و نوکرانی
فروختند مُلک ما را مُفت و ارزان
برای دشمنان، تو خود بدانی
نکردند رحمی بر آحاد کشور
بکشتند مردوزن، خُردوکلانی

خداوند! زلطفت" حیدری " را
به آسانی بری، زین دهر فانی
گناهانش ببخشی، پادشاه ها
نمائی این حقیر، جنت مکانی

پوهنواں داکتر اسدالله حیدری
سدنی، آسترالیا، ۲۰۱۷، ۱۰، ۱۳
تاریخ تولد: ۲۴ اکتوبر ۱۹۳۷

لامکان

خداوند! کریمی، لا مکانی
به هر جا حاضر و ناظر، عیانی
همه مخلوق عالم آفریدی
همه نابود، آنامیتوانی

کریم و رحیم

دانم که کریمی و رحیمی یا رب
این حالت زارما تو بینی یا رب
تا چند بُود ملت ما زیر ستم؟
از لطف و کرم نما، کریمی یا رب

تألیفات پو هنوال داکتر اسدالله حیدری

- الف: در زمان تحصیل در اتحاد شوری سابقه و همچنان در زمان تدریس در انسیتیوت پولیتکنیک کابل، پیش از ترک اجباری وطن عزیز، جماعت 25 اثر علمی که همه در رشته انجینیری ساختمانی بوده و از آن جمله هفت اثر در اتحاد شوری سابقه به نشر رسیده بود.
- ب: تألیفات بعد از هجرت در آسترالیا قرار ذیل است:
- 1- خلاصه تجوید، چاپ سدنی 600 جلد.
 - 2- راهنمای مناسک حج (فسرده و بیان ساده) چاپ سدنی 200 جلد.
 - 3- تعلیم قرآن عظیم الشأن برای نواوزان. چاپ اول سدنی 50 جلد.
 - 4- تعلیم قرآن عظیم الشأن برای نوازموزان. چاپ دوم ایران 3500 جلد.
 - 5- برگ سیز، مجموعه اشعار، چاپ سدنی 200 جلد.
 - 6- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ اول ایران، چاپ سدنی 1200 جلد.
 - 7- مختصراً از تجوید قرآن کریم. چاپ اول ایران 500 جلد.
 - 8- فریاد مهاجر، مجموعه اشعار، چاپ دوم ایران 500 جلد.
 - 9- فاطمه عز هراء (س) شمه‌ها زوالدت تاشهادت، چاپ سدنی 22 جلد.
 - 10- گزیده مقالات مختلف، چاپ سدنی 30 جلد.
 - 11- قلب آسیا، مجموعه اشعار مختلف، چاپ سدنی 30 جلد.
 - 12- گزیده اشعار، چاپ سدنی 30 جلد.
 - 13- منتخب سروده ها چاپ سدنی 30 جلد.
 - 14- دردها و رنج های وطن، چاپ سدنی، 30 جلد.
 - 15- رباعیات یا دوبیتی ها، قطعات و تک بیت ها (هنوز بچاپ نرسیده).

آثار فوق از سال 1988 الی 2017 وقتاً فوقتاً به نشر رسیده است.
برعلاوه منشرات فوق، بالغ بر یکهزار و سه صد مطلب از محتویات تألیفات متذکر، دیدگاه هاو مقالات مختلف مؤلف درسایت های افغانی، مجلات، هفته نامه ها و اخبار ها در آسترالیا، اروپا، امریکا، کانادا و ایران به نشر رسیده است.

